

حقیقت

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

دوره دوم
اردیبهشت ۷۷ شماره ۲۸

بنامست صد و پنجاهمین سالگرد انتشار «مانیفست کمونیست»

«فلاسفه تاکنون فقط دنیا را تفسیر کرده اند، حال آنکه مسئله تغییر آنست» (کارل مارکس)

**پرسش های مهم
و پاسخ های صحیح
در مورد عادی سازی
روابط ایران و آمریکا**

صفحه ۵

**نگاهی مردسالارانه و
فرمیستی به مسئله سقط جنین**

**در نقد نظرات «حزب کمونیست
کارگری ایران»**

صفحه ۱۱

یادداشت‌های درباره

روندها و گرایشات موجود صفحه ۱۰

**اعلامیه مشترک
حزب کمونیست افغانستان و اتحادیه**

کمونیستهای ایران (سربداران) صفحه ۲۴

بیانیه اول ماه مه ۹۸

«جنبش انقلابی اترنواسیونالیستی»

صفحه ۲۲



مانیفست چگونه زاده شد؟

مانیفست محصول خیزشهای انقلابی طبقه شورشگر نوین - یعنی پرولتاریا - علیه بورژوازی بود. در سالهای سی و چهل قرن نوزدهم جنگ خیابانی کارگران در پاریس، قیام مسلحانه کارگران ابریشم بافی لیون در فرانسه، و شورش کارگران نساج سلیزی در آلمان و مبارزات مختلف کارگران در سایر نقاط اروپا این قاره را به لرزه در آورد. جنبش کارگری در آلمان وارد مرحله جدیدی شد. پرولتاریا بعنوان یک نیروی سیاسی مستقل پا به عرصه مبارزات سیاسی گذاشت و سطح آگاهی و شناختش افزایش یافت. کارگران دیگر فقط بهبود شرایط زندگی را هدف قرار نمی دادند بلکه در عین حال از طریق جنبشهای سیاسی توده ای و قیام مسلحانه، به مبارزه برای کسب قدرت سیاسی وارد شدند. تجارب آن مبارزات و خیزشها بوضوح نشان داد که اگر پرولتاریا بخواهد مبارزات خود را به پیروزی برساند، اگر بخواهد انقلاب کند، به جهت گیری روشن و تئوری انقلابی صحیح نیاز دارد. مانیفست پاسخی به این ضرورت عاجل بود.

بموازات تشدید تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی، گسترده تر شدن صفوف طبقه کارگر و خیزش پر توان کارگران بیدار شده، علوم و فرهنگ نیز بنحوی بیسابقه ارتقاء یافته بود. آزمونهای علمی مهمی در زمینه علوم طبیعی، علوم اجتماعی، فلسفه، تاریخ و اقتصاد و رشته های دیگر همراه با تحقیقاتی بسیار وسیع و عمیق انجام شد. پیشرفتهای اجتماعی در زمینه های مختلف

صد و پنجاه سال از انتشار «مانیفست کمونیست» توسط مارکس و انگلس می گذرد. مانیفست همچون ستاره ای درخشان زندگی چندین نسل انقلابی را در جهان جهت داده، به آنان الهام بخشیده و برای شرکت در مبارزات انقلابی تربیتشان کرده است. مانیفست از معدود اسناد انقلابی است که طی قرن بیستم تقریباً به تمامی زبانهای دنیا منتشر شده (۱) و میلیونها نفر آن را با اشتیاق فراوان مطالعه کرده اند. انقلابیون نقاط مختلف دنیا همچنان آن را مطالعه می کنند. مانیفست کماکان بنحو شگفت انگیزی به خوانندگان شور و خوشبینی انقلابی می بخشد.

طی ۱۵۱ سال مانیفست به بیشترین و حادثترین بحثها و مشاجرات دامن زد. مانیفست مورد لعن و نفرت، ممنوعیت و تمقیب دشمنانش، و تحسین و تمجید طرفدارانش قرار گرفت و مشتاقانه و بیباکانه توزیع شد. طبقات حاکمه همچنان مانیفست را یکی از خطرناکترین و موثرترین اسناد کمونیستی می دانند.

مانیفست سند پایه ای و تاریخی ایدئولوژی کمونیستی است؛ بانک آغازین جنبش طبقاتی پرولتاریای آگاه است؛ با انتشار آن مارکسیسم - یعنی نخستین قله علم و ایدئولوژی پرولتاریا - متولد شد. در مانیفست برای نخستین بار اصول کمونیسم بطور فشرده و عمیقی تشریح شد و جنبش بین المللی کمونیستی بر پایه ای علمی بنیان نهاده شد. این مانیفست بود که توانست شعار «کارگران جهان متحد شوید!» را فراگیر کند.

مانیفست نقشی تاریخی ایفاء کرد؛ ایده های مانیفست موجب تغییرات انقلابی شگرف و عظیم در سراسر جهان - در قالب انقلابات سترگ و خیزشهای انقلابی بویژه در قرن بیستم - شد. نظام سرمایه داری هرگز نتوانست گریبان خود را از نقد انقلابی، کوبنده و سنجیده مانیفست رها کند. این اثر مستقیماً عصب حساس جامعه بورژوازی یعنی روابط طبقاتی استثمار را نشانه گرفت و ضرورت انقلاب کمونیستی را آشکار ساخت.

اساس مادی و نظری تئوری انقلابی مارکسیسم را فراهم نمود. در این شرایط، مارکسیسم در زمانی که می بایست پدیدار گشت.

اما علت اینکه مارکس و انگلس توانستند این تئوری انقلابی را بطرز موفقیت آمیزی تدوین کنند، این بود که آنها فعالانه در پراتیک مبارزه طبقاتی و آزمونهای علمی زمان خود شرکت جستند. آنها انقلابیون جوان، رادیکال و با دل و جراتی بودند که زندگی مبارزاتی پر جنب و جوشی داشتند؛ آنها خلاف جریان شنا کردند و خطرات گوناگون را بجان خریدند؛ از نزدیک به مطالعه زندگی و مبارزات کارگران پرداختند و عمیقاً کارگران را درک کردند و هیچگاه پیوند خود را با زندگی و مبارزاتشان قطع نکردند. مارکس و انگلس در فعالیتهای سازمانی و مخفی و غیر قانونی بقیه در صفحه ۲

مانیفست

کارگری شرکت داشتند. مارکس در طول زندگی خویش بارها دستگیر شد و از یک محل به محلی دیگر تبعید شد. انگلس در مبارزه مسلحانه علیه ارتش پروس شرکت کرد. آنها پیوند دوستی محکم و انقلابی بین خود برقرار نمودند و به بهترین شکلی کار جمعی خویش را به پیش بردند. آنها نقادانه به مطالعه و تحقیق در مورد تمامی تئوریها و فلسفه های مختلف انقلابی دوران خویش پرداختند و در دفاع از نظرات درست و انتقاد از نظرات غلط ذره ای تردید بخود راه ندادند. آنها در مبارزاتی صریح، آشکار و قاطع علیه تفکرات بورژوازی و خرده بورژوازی توانستند ایدئولوژی علمی مارکسیسم را بنیان گذارند.

مانیفست محصول ذهن دو نابغه نبود؛ مانیفست محصول ایده های منطقی دو فیلسوف کناره نشین و نظاره گر جهان نبود؛ بلکه محصول شرایط تاریخی و اجتماعی معینی بود. بقول مائو: «بعلت اینکه یک سلسله کشور اروپایی، در جریان تکامل اجتماعی و اقتصادی خود به مرحله سرمایه داری بسیار پیشرفته رسیدند و بعلت اینکه نیروهای مولده، مبارزه طبقاتی و علوم به سطحی رسید که در تاریخ بی سابقه بود و همچنین پرولتاریای صنعتی بزرگترین نیروی محرکه تاریخ گردید، برداشت مارکسیستی یعنی درک ماتریالیستی - دیالکتیکی از جهان پدیدار گشت.» (۲)

چرا مانیفست زنده است؟

ایده های اساسی مانیفست هنوز از

اعتبار و قدرت بسیاری برخوردار است چرا که بیان حقیقت است.

مانیفست چگونگی کارکرد نظام بردگی مدرن را توضیح داد. پرده از «راز» کثیف سرمایه داری، راز انباشت سرمایه دارانه - یعنی استثمار کارگران مزدی توسط سرمایه داران و تصاحب ارزش اضافی تولید شده - برداشت. رازی که مبنای وجودی این نظام را تشکیل می دهد.

مانیفست این حقیقت بنیادین تاریخی را جلو گذاشت که مبارزه طبقاتی نیروی محرکه تاریخ است و ثابت کرد که این اصل تاریخی در مورد نظام سرمایه داری نیز صدق می کند.

در همین ارتباط، مانیفست بر نقش انقلابی طبقه کارگر تاکید نمود و نشان داد که از میان تمام طبقاتی که رو در روی بورژوازی قرار گرفته اند، تنها پرولتاریا طبقه واقعا انقلابی است چرا که در مبارزه علیه بورژوازی چیزی ندارد از دست بدهد جز زنجیرهایش را.

مانیفست بر این واقعیت انگشت گذاشت که «کارگران میهن ندارند. کسی نمی تواند از آنها چیزی که ندارند را بگیرد.» مانیفست نشان داد که پرولتاریا طبقه ای جهانی است که می تواند و باید بمثابة یک ارتش واحد تحت پرچم واحد حرکت کند.

از همه مهمتر مانیفست توانست چشم اندازی انقلابی و شورانگیز را در مقابل نوع بشر ترسیم کند و رسالت تاریخی طبقه کارگر را برای ایجاد جامعه بی طبقه کمونیستی تحلیل نماید. ضرورت انقلاب کمونیستی، کنه مانیفست است که همچنان

پس از ۱۵۰ سال سرزندگی و قدرتمندی خویش را حفظ کرده است. انقلابی که نیازمند دو گسست رادیکال است: «رادیکالترین گسست از مناسبات سنتی مالکیت است؛ بنابراین هیچ جای تعجب نیست که تکوین آن، رادیکالترین گسست از ایده های سنتی را شامل شود.» مارکس کمی بعد از انتشار مانیفست مختصات اصلی این انقلاب را چنین جمع بندی کرد: سوسیالیسم «اعلام ادامه دار بودن انقلاب است؛ اعلام اینکه دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا نقطه گذار ضروری است بسوی امحاء کلیه تمایزات طبقاتی، امحاء کلیه مناسبات تولیدی که این تمایزات بر روی آنها بنا شده اند، امحاء کلیه مناسبات اجتماعی که منطبق بر این مناسبات تولیدی هستند، و دگرگون کردن کلیه ایده هائی است که از این مناسبات اجتماعی نتیجه می شوند.» (۳) یعنی انقلاب پرولتری تا زمانیکه هر «چهار کلیت» فوق از روی زمین محو نگشته، باید ادامه یابد.

«دو گسست» و «چهار کلیت» نکته محوری شناخت از تغییرات عمیقی است که پروسه جهانی انقلاب کمونیستی را رقم می زند.

مانیفست بر این حقیقت اساسی تاکید کرد که قهر انقلابی نقشی کلیدی در تحولات اجتماعی بازی می کند. مارکس و انگلس این حقیقت را از مناسبات واقعی در مبارزات جاری طبقاتی و جنبش تاریخی که در برابر دیدگانشان قرار داشت، نتیجه گرفتند. آنها بسیار واقع بین بودند؛ نه به مرحام و الطاف بورژوازی امید داشتند و نه توهمی به اینکه پیروزی بر بورژوازی سهل



مارکس و انگلس در حال بازخوانی نسخه ای از روزنامه خود در چابخانه

لطف نمی کنیم. زمانی که نوبت ما برسد، برای اعمال ترور علیه تان عذر خواهی نمی کنیم».

بورژوازی با انگشت نهادن بر برخی شکستهای پرولتاریا - مشخصا از کف دادن قدرت دیکتاتوری پرولتاریا در چین و شوروی - می خواهد ایده های مبارزه جویانه مانیفست را به یکسری انتقادات بی آزار از سرمایه داری و یا بعنوان ایده هائی که خوبند اما نباید ب فکر عملی کردنشان افتاد، تبدیل کند. مارکسیسم فقط نقد از سرمایه داری نبود، بلکه راه حل نیز ارائه داد و محرک عمیقترین و رادیکالترین انقلابات اجتماعی در طول یک قرن و نیم اخیر شد. برای نخستین بار چشم بشر را به افقی روشن باز کرد و امکان برقراری جامعه ای نوین را نشان داد. راه تغییری که مارکسیسم ارائه داد تجارب و دستاوردهای عظیم انقلابی بیبار آورد و فرسنگها جامعه بشری را به جلو سوق داد. سه قله کبیر روند انقلاب جهانی پرولتری یعنی کمون پاریس (در سال ۱۸۷۱)، انقلاب کبیر اکتبر در روسیه تزاری (در سال ۱۹۱۷) و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین (در سال ۱۹۶۷) و بسیاری از جنبشهای رهائیبخش دیگر همگی مدیون مارکسیسم و تکاملات بعدی اثن بودند. تمام تلاش بورژوازی بین المللی این است که این دستاوردها را محو کرده و آنها را از دید توده ها پنهان کند. این دستاوردهائی است که پرولتاریای جهانی باید بدانها اتکاء نماید تا بتواند به پیشروی خود ادامه دهد.

در همین راستا بورژوازی تلاش می کند شکست قسمی پرولتاریا را بعنوان یک شکست قطعی و نهائی و ورشکستگی ایدئولوژی و برنامه کمونیستی جا بزند. حال آنکه بقول مائو: «در مبارزه اجتماعی گاهی اتفاق می افتد که نیروهائی که نماینده طبقه پیشرو اند، با شکست روبرو می شوند، ولی این بهیچوجه بعلت آن نیست که گویا افکار آنان نادرست بوده است، بلکه به این جهت است که در تناسب قوائی که با یکدیگر سرگرم مبارزه اند، نیروهای پیشرو هنوز بقدرت نیروهای ارتجاعی نرسیده اند و از اینروست که موقتا با شکست مواجه می شوند؛ ولی سرانجام روزی فرا می رسد که نیروهای پیشرو پیروز می گردند.» (۵)

تجارب انقلابی قرن بیستم ثابت کرده است که انقلاب پرولتری پروسه ای طولانی و پیچیده، مملو از پیچ و خم، افت و خیز و سرشار از پیروزیهای قسمی و شکستهای موقتی است. این تنها برداشت ماتریالیستی از تکامل تاریخ است.

از همینرو باید در متن گسترده تر تاریخی به پیروزیها و شکستهای طبقه کارگر نگریم. در طول تاریخ، هیچ طبقه انقلابی نوظهوری نتوانست با یک ضربت کار طبقات ارتجاعی را یکسره سازد و در عرض چند دهه قدرت خود را بطور برگشت ناپذیر مستقر نماید. چند صد سال طول کشید تا

مارکس در اثر تاریخی دیگرش «نقدی بر برنامه گوتا» درک روشنتر و عمیقتری از دوره گذار میان سوسیالیسم و کمونیسم و ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا به پیش گذاشت.

طی ۱۵۰ سال اخیر دنیا تغییرات بسیاری کرده است. برخی جوانب مهم سرمایه داری جهانی امروز یعنی امپریالیسم با زمان مانیفست که برای نخستین بار یک تحلیل علمی از این جوانب ارائه داد فرق می کند. از سوی دیگر گنجینه ای از تجارب نوین انقلابی گرد آمده و بر شناخت پرولتاریای جهانی افزوده گشت. در جریان پراتیک مبارزه طبقاتی بسیاری از اصولی که در مانیفست جلو گذاشته شد، تکامل بیشتری یافتند و یا نواقص شان بر طرف شد و آنهائی هم که دیگر منطبق بر واقعیت نبوده به کناری نهاده شدند.

کسانی هستند که خود را «مارکسیست» می نامند ولی با مارکسیسم بعنوان یک دگم بیروح، چیزی شبیه به اصول اعتقادی مذهبی برخورد می کنند. شالوده آنرا از هم می گسلند و می کوشند بنیان انقلابی و روحیه نقادانه آنرا سرکوب کنند. لنین تاکید نمود: «نظر به اینکه مارکسیسم یک شریعت بیجان و یک آموزش پایان یافته و حاضر و آماده و لایتغیر نبوده بلکه رهنمون زنده عمل است لذا نمی توانست تغییر ناگهانی حیرت آور شرایط زندگی اجتماعی را در خود منعکس نکند.» (۴) بر همین پایه مارکسیسم نمی توانست تکامل نیابد و تکامل هم یافت.

همانگونه که در اطلاعیه «کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» بمناسبت صد و پنجاهمین سالگرد انتشار «مانیفست کمونیست» آمده: «علم انقلابی که نخست توسط مارکس و انگلس تکوین یافت، طی دهها سال مرحله به مرحله و در ارتباط با مبارزات میلیونها نفر به چیزی که ما مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم می نامیم تکامل یافته است.» این مانیفست بود که شالوده محکمی برای تکامل این علم فراهم کرد.

امروز کسی مارکسیست واقعی است که مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را قبول داشته باشد.

مانیفست و تبلیغات امروزی بورژوازی

امروزه بورژوازی تبلیغ می کند که «دوران مانیفست سپری شده، مارکس در تفسیر دنیا بسیار موفق بود، اما راه تغییری که برای جامعه جلو نهاد به فاجعه و شکست انجامید.» این واقعیتی انکار ناپذیر است که برای بورژوازی انقلابات پرولتری و پیروزی هایش فاجعه بود. انقلاب پرولتری قلب بورژوازی را نشانه گرفته است. همانطور که مارکس درباره سرکوبهای بورژوازی گفت: «ما نیز بیرحمیم و بهیچوجه از شما طلب

و ساده بدست می آید. آنها در مانیفست این اصل مشهور را تدوین نمودند که: «هر مبارزه طبقاتی یک مبارزه سیاسی است.» و بر همین مبنا متذکر شدند که جریان مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی الزاما می بایست بصورت مبارزه ای سیاسی جهت کسب قدرت، رشد و گسترش یابد؛ مبارزه ای که سرنگونی قهر آمیز حاکمیت بورژوازی را بهمراه دارد. بی جهت نبود که آنها مانیفست را با این عبارات به پایان بردند:

«کمونیستها عار دارند مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام می کنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر، وصول به هدف هایشان میسر است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتارها در این میان چیزی جز زنجیر خود را از دست نمی دهند؛ ولی جهانی را بدست خواهند آورد - کارگران همه کشورها متحد شوید!»

به دلیل کشف حقایق فوق و اتکاء بر آنها بود که مانیفست دوران ساز شد.

مانیفست در مسیر تکامل

مانیفست، علم انقلاب را پایه ریزی کرد. هیچ علمی نمی تواند راکد باشد و کماکان علم بودن خود را حفظ کند. رشد و تکامل بی وقفه، به دور افکندن آنچه کهنه یا اشتباه است و تکامل بیش از پیش احکام صحیح آن، اموری است که بواسطه مبارزات و فعالیتهای نوین تحمیل می شوند.

امروزه کم نیستند کسانی که مارکسیسم را علم نمی دانند. علت این امر، اینست که درک نادرستی از آنچه علم مارکسیسم نامیده می شود وجود دارد؛ و نکته اساسی تر آنکه درکشان از خود علم نادرست است. آنرا بصورت مجموعه ای از «قوانین» خارج از زمان و مکان که در ورای واقعیت قرار دارد؛ بصورت فرمولهای خشک، بیروح و اسرارآمیزی که فقط برای معدودی افراد برگزیده (دانشمندان) قابل فهم است، در نظر می گیرند. خلاصه از علم همان درکی را دارند که نباید داشت. مارکسیسم را باید بمثابه علمی زنده که پروسه تکامل خود را داراست، درک کرد.

خود مارکس و انگلس به مانیفست اینگونه برخورد کردند. چرا که مانیفست یک تحلیل ماتریالیستی و یک سنتز زنده از یک شرایط اقتصادی اجتماعی معین بود. آنان چند سال بعد برخی بخشهای این سند را کهنه یافتند. مارکس با جمع بندی از تجارب و درسهای گرانهای کمون پاریس در سخنرانی خود به مناسبت «جنک داخلی در فرانسه» اصلاحیه مهم زیر را به مانیفست اضافه کرد: «طبقه کارگر نمی تواند بطور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده ای را تصرف کند و برای مقاصد خویش بکار اندازد.» و در ادامه تکامل احکام مانیفست،

بمناسبت صد و پنجاهمین سالگرد

انتشار «مانیفست کمونیست»

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

فوریه ۱۹۹۸، مصادف با صد پنجاهمین سالگرد انتشار «مانیفست کمونیست» است. «مانیفست» بقلم مارکس و انگلس، آغاز جنبش طبقاتی پرولتاریای آگاه را رقم می زند. «مانیفست» بطرزی همه جانبه و عمیق، کارکرد سرمایه داری و نیاز پرولتاریا به سرنگونی این نظام و ساختن نظام اجتماعی نوین سوسیالیسم و کمونیسم را آشکار می سازد.

بعد از گذشت ۱۵۰ سال، ادعاینامه قدرتمندی که «مانیفست» علیه نظام سرمایه داری صادر می کند، پرتوئی علمی که بر علل و نتایج استثمار و ستمگری می افکند، تصویر شورانگیز انقلابی که از جامعه نوین عاری از تقسیم بندیهای طبقاتی ارائه می دهد، و خوشبینی و اعتماد روشنی که به طبقه انقلابی و پیروزی نهایی رسالت تاریخی ابراز می دارد، کماکان ما را دچار شگفتی می کند.

اثبات شده که انقلاب پرولتری در مسیر پیروزی نهایی، جریان یافته و درازمدت و پیچیده، ملو از پیچ و خم، سرشار از پیروزیهای قسمی و شکستهای موقتی است. علم انقلابی که نخست توسط مارکس و انگلس تکوین یافت، طی ده ها سال مرحله به مرحله و در ارتباط با مبارزات میلیونها نفر به چیزی که ما مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم می نامیم، تکامل یافته است. امروز «مانیفست» کماکان معتبر است.

کمیته «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»، احزاب و سازمانهای جنبش را فرا می خواند که همراه با سایر نیروهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست، از فرصت استفاده کرده و بمناسبت صد و پنجاهمین سالگرد انتشار «مانیفست کمونیست»، امر مطالعه و تبلیغ این اثر را به پیش برند؛ به تبلیغ جانانه دورنمای کمونیستی در بین توده ها بپردازند؛ و به بحث و تعمیق درک از ایدئولوژی علمی ما و رسالت تاریخی پرولتاریا یاری رسانند.

بطور قطع نظام بورژوائی بر نظام فئودالی مسلط شود. این مسئله برای گذر از عصر بورژوائی به عصر کمونیسم جهانی و حل تضاد اساسی این عصر - یعنی تضاد مالکیت خصوصی با تولید اجتماعی - نیز صدق می کند. بویژه آنکه برخلاف بورژوازی هدف پرولتاریا جایگزینی يك نظام طبقاتی با نظام طبقاتی دیگر نیست بلکه محو کلیه تقسیم بندی های طبقاتی است. این انقلابی است که کیفیتا با انقلابات نوع کهن متفاوت است.

اگر بورژواهایی را که بخاطر منافع طبقاتی خویش به ضدیت با ایده های اساسی مانیفست بر می خیزند، کنار بگذاریم امروزه در سطح گسترده ای برخی افراد و جریانها نیز هستند که می گویند ایده های مانیفست خوب بود و کماکان خوب است ولی عملی و امکان پذیر نیست. بطور کلی چنین برخوردی ناشی از این است که حاملین چنین افکاری یکم، درک عمیقی از این «ایده های خوب» ندارند. بنظر آنها این ایده هائی تخیلی است که ربطی به تضادها و روندهای عینی نداشته و منعکس کننده نیازهای واقعی جهان امروز نیست. دوم، درک عمیقی از «عملی نمودن» این ایده ها نیز ندارند و قادر نیستند بطرز صحیحی پیشروی و عقب نشینی انقلابات پرولتری و مارپیچ تکاملی آنها را جمع بندی کنند. مضافا، در شرایط مشخص امروزی چنین برخوردی عمدتا ناشی از پائین آمدن افق دید و پائین آمدن سطح توقعات مبارزاتی می باشد. غضب قدرت سیاسی پرولتاریا توسط بورژوازی نوین و احیای سرمایه داری در شوروی (در سال ۱۹۵۶) و در چین (در سال ۱۹۷۶)، فروپاشی بلوک شرق (کشورهای سرمایه داری که نام

کمونیسم را بر خود نهاده بودند) و براه افتادن کارزار ضد کمونیستی از جانب بورژوازی بین المللی، توجه عمومی را به امکان یا عدم امکان محو سرمایه داری و ایجاد جامعه سوسیالیستی جلب کرد. بسیاری بر پایه نتیجه گیری خودبخودی و سطحی از این تجارب تاریخی هدف خود را کسب خرده ریزهائی در چارچوبه همین نظام قرار دادند. و از همینروست که در مورد مارکسیسم می گویند: «ایده خوبی بروی کاغذ است ولی نمی توان آنرا اجرا کرد.» اما واقعیت آنست که با افق دید نازل و برنامه رفرمیستی نمی توان مارکسیسم را به اجرا در آورد.

امروزه تنها درسی که می توان از این تجارب تاریخی و تلاشهای پرولتاریای آگاه برای محو سرمایه داری و ساختمان جامعه نوین سوسیالیستی و برقراری کمونیسم جهانی گرفت این است: اگر برای چند دهه و در چند کشور ایجاد جامعه نوین امکان پذیر بود میتوان برای همیشه و در همه جا آنرا بوجود آورد و حفظ کرد.

ترجمه کاملتری از مانیفست توسط اعضای حزب کمونیست ایران مقیم آلمان انتشار یافت. در سال ۱۳۲۲ ترجمه جدیدی توسط عبدالحسین نوشین از اعضای حزب توده ایران انجام شد. ترجمه کامل مانیفست بزبان فارسی در سال ۱۳۳۰ توسط اداره نشریات زبان خارجی مسکو صورت گرفت. آخرین و کاملترین ترجمه مانیفست بزبان فارسی توسط اداره نشریات زبانهای خارجی پکن در سال ۱۳۵۱ منتشر شد.

- (۲) - مائو تسه دون: «درباره تضاد»
- (۳) - مارکس: «مبارزه طبقاتی در فرانسه: ۱۸۵۰ - ۱۸۴۸»
- (۴) - لنین: «درباره برخی از خصوصیات تکامل تاریخی در مارکسیسم»
- (۵) - مائوتسه دون: «ایده های صحیح انسان از کجا سرچشمه می گیرند؟»

روشنفکران، زنان و جوانان مبارز را به مطالعه این اثر فراموش نشدنی فرا می خوانیم. تا هر چه بیشتر ایده های اساسی و زنده آن را که بکار دگرگون ساختن جهان می آید فرا بگیرند.

باشد تا دید گسترده تاریخی، اعتماد استراتژیک به آرمان کمونیسم و رسالت تاریخی طبقه کارگر، روحیه انترناسیونالیستی، خوش بینی و بلند پروازی انقلابی مانیفست فراگیرتر شود.

- (۱) - برای نخستین بار در طی سالهای ۱۳۰۳ - ۱۳۰۰ شمسی، بخشهایی از مانیفست کمونیست بزبان فارسی ترجمه گشت و در روزنامه توفان به سردبیری فرخی یزدی شاعر انقلابی معروف منتشر شد. يك دهه بعد

ما در صد و پنجاهمین سالگرد انتشار مانیفست کمونیست، کارگران، زحمتکشان،

پرسش های مهم

و پاسخ های صحیح

در مورد عادی سازی روابط ایران و آمریکا

ایران راحتتر به جریان بیفتد و بهتر کار کند؛ یعنی هر چه بیشتر و مطمئن تر سود حاصل کند. این سودهای کلان و مطمئن از آسمان نازل نخواهد شد. این فقط و فقط حاصل استثمار شدیدتر کارگران و دهقانان و بطور کلی زحمتکشان شهر و روستا، و غارت گسترده تر منابع طبیعی کشور است. هر دلار سرمایه گذاری خارجی بر فوق استثمار آنها متکی خواهد بود.

عادی سازی را باید جزئی از يك كل بزرگتر ببینیم - جزئی از مناسبات کلی امپریالیسم با يك کشور تحت سلطه. هر تغییر اقتصادی که در پی عادی سازی صورت بگیرد، در چارچوب منافع و عملکرد سرمایه های امپریالیستی انجام خواهد گرفت که منطق آن، توسعه و تخریب همزمان است. منافع سرمایه ایجاب می کند که این یا آن رشته را رشد دهد و همزمان چندین عرصه دیگر را تخریب کند. و آنجا که سودهای کلان آن بخطر بیفتد یا عرصه های دیگر را سودآورتر ببیند، حتی به همان رشته های دستچین شده هم رحم نمی کند. یعنی راهی کشورها یا عرصه های اقتصادی دیگر می شود و رشته ها و کشورهای قبلی را مثل «مزرعه ملخ زده» بر جای می گذارد. این منطق نظامی است که برای مردم جز اسارت و بدبختی به همراه نمی آورد.

نتیجه عادی سازی می تواند این باشد که آمریکا امکانات و منابع و فرصتهای اقتصادی و مالی بیشتری در اختیار رژیم ایران قرار بدهد. این کار ممکنست راه توسعه امپریالیستی در ایران را هموارتر کند؛ ممکنست به بخشهایی از اقتصاد که مستقیماً به منابع زیرزمینی مربوط است تحرکی ببخشد و نرخ رشد و شاخص تولید ناخالص ملی را تکانی بدهد؛ ممکنست از شتاب افزایش نرخ تورم نیز کاسته شود؛ می تواند منابع بیشتری در اختیار هیئت حاکمه قرار دهد تا پایه های دستگاه سرکوبگر را محکمتر کنند. اما نتیجه همه اینها، و شرط موفقیت چنین توسعه ای، خانه خراب کردن و بیکار کردن بخشهای بزرگی از مردم شهر و روستا، افزایش شکاف فقر و غنا، و کشیدن شیره جان اکثریت اهالی در خدمت به بازپرداخت قروض کمرشکن و فزاینده خارجی خواهد بود. عین این روند را در کشورهای تحت سلطه دیگر هم دیده ایم و می بینیم. اگر مقاومت و مبارزه صورت نگیرد،

سیاست جهانی استفاده کند. آمریکا نمی تواند بگذارد ذره ای از نفوذش در زمینه منابع نفتی خاورمیانه و منابع گسترده زیرزمینی آسیای میانه و حوزه دریای خزر کاسته شود؛ نمی تواند از مداخله و جهت دهی در پیمانها و ائتلاف های نظامی و اقتصادی منطقه ای دست بکشد؛ نمی تواند نفوذ رقبایش در ایران را ببیند و دست روی دست بگذارد. نفت و نیروی انسانی و موقعیت ایران در جغرافیای سیاسی و اقتصادی منطقه، چیزهای کم اهمیتی نیستند.

بنابراین در يك سطح کلی، آمریکا و ایران تحت فشار ضروریات و اجبارهای ذاتی و ساختاری خود بسوی عادی سازی روابط رانده می شوند. عادی سازی روابط جمهوری اسلامی و آمریکا، بدون شك نتایج و تاثیرات داخلی و خارجی مهمی نیز در پی خواهد داشت. این مسئله از هم اکنون بخشها و سئوالات بسیاری را در بین مردم دامن زده است. نیروهای طبقاتی گوناگون بر حسب بینش و منافع طبقاتی خود، به این سئوالات پاسخ می دهند. گرایشات مختلف و متضادی در برخورد و تحلیل از این موضوع رو می آیند. و همه اینها بر فضای سیاسی جامعه، و ذهنیت توده ها تاثیرات ایدئولوژیک - سیاسی مهمی بر جای می گذارد. اینکه مردم برای پرسشهای واقعی و تعیین کننده خویش چه پاسخی بگیرند، جهت گیری و بینش و عمل سیاسی آنها را برای يك دوره رقم خواهد زد.

چه سئوالات عمده ای در این زمینه مطرح است؟ پاسخ های صحیحی که حقایق اساسی را آشکار سازد و منافع توده ها بویژه طبقه کارگر و دیگر طبقات تحت ستم و استثمار را منعکس کند، کدام است؟

سئوال: عادی سازی روابط ایران و آمریکا چه تاثیری بر وضع اقتصادی جامعه و زندگی مردم می گذارد؟ آیا گرانی و فقر کمتر می شود؟ آیا کار ایجاد می شود؟

جواب: مسلماً عادی سازی، پیامدهای اقتصادی خواهد داشت؛ اما بر چه اساسی؟ هدف اقتصادی آمریکا و دیگر قدرتهای امپریالیستی اینست که سرمایه هایشان در

در ماه های اخیر، سران تهران و واشینگتن به تلاشهای آشکار و پنهان خود برای بهبود روابط افزوده اند. سیاست جمهوری اسلامی در آخرین کنفرانس سران کشورهای اسلامی در تهران، مصاحبه خاتمی با شبکه تلویزیونی «سی ان ان» و واکنش مثبت مقامات آمریکائی، رفت و آمدهای رسمی و غیر رسمی، و پیغام و پیغام ها، نشان از نیازهای عاجل و منافع غیر قابل چشم پوشی هر يك از آنها در عادی سازی روابط دارد.

جمهوری اسلامی با بحران عمیق اقتصادی دست به گریبان است. فقر و گرانی و بیکاری که زمینه نارضایتی گسترده مردم است، بیداد می کند و بر آتش بی ثباتی اجتماعی می دمد. پایه های وحدت درونی رژیم نیز متزلزل گشته است. رژیم به وام ها و اعتبارات امپریالیستی، به سرمایه گذاریهای خارجی و نوسازی در صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و معادن، به بازارهای بین المللی نیاز دارد؛ محتاج اینست که در پیمانهای منطقه ای و جهانی شرکتش بدهند و به بازیش بگیرند. جمهوری اسلامی نمی تواند نسبت به فرصتها و دورنماهای اقتصادی معینی که در حوزه آسیای میانه بچشم می خورد، بی تفاوت باشد. سران رژیم بر این باورند که شاید رفع این نیازها، از دامنه و تب و تاب بحران بکاهد و خطر بی ثباتی اجتماعی و سیاسی از سرشان بگذرد. اما همه این نیازها در چارچوب دنیائی مطرح است که آمریکا هنوز تنها ابرقدرت آن محسوب می شود. بعد از جنگ سرد، هر چقدر هم که موقعیت اروپا و ژاپن تقویت شده باشد، هنوز در بسیاری موارد حرف آخر را آمریکا می زند. در بیشتر عرصه هایی که ریش جمهوری اسلامی بند است، از بانک جهانی و صندوق بین المللی پول تا نهادهای تجاری بین المللی، از بازار جهانی نفت تا بازار اسلحه و تکنولوژی پیشرفته، و در بند و بستهای اقتصادی و تجاری و نظامی منطقه ای، آمریکا صاحب قدرت و نفوذ غیر قابل چشم پوشی است.

آمریکا هم برای حفظ موقعیت برتر خود در جهان امپریالیستی مجبور است تا آنجا که می تواند برای کنترل مناطق و منابع استراتژیک حرکت کند؛ مجبور است از توان اقتصادی، سیاسی و وزنه نظامی و دیپلماتیک خود برای کنترل اقتصاد و

این جنایات را عملی خواهند کرد. روی دیگر سکه اینست که چنین تدابیر و طرح هائی خود به مقاومت و مبارزه مردم دامن می زند. این اجتناب ناپذیر است.

بعضی ها فکر می کنند که ورود هر چه بیشتر سرمایه های خارجی یعنی براه افتادن صنایع جدید؛ و براه افتادن صنایع جدید هم یعنی ایجاد کار. تجربه نشان داده که این نوع سرمایه گذاریها عمدتاً در عرصه های صورت می گیرد که مشاغل محدودی ایجاد می کنند. همزمان، منافع سرمایه امپریالیستی و سرمایه بوروکراتیک کمپرادور ایجاد می کند که بخشها و عرصه هائی که سودآوری کمتری دارند یا «مایه ضرر هستند»، را کد بمانند یا تعطیل شوند؛ و این معنائی جز بیکار شدن شمار دیگری از شاغلین ندارد. بطور کلی، سرمایه گذاریهای امپریالیستی در درازمدت رشته های تولیدی «کار - بر» را محدود می کند و گرایش به کنار زدن آنها دارد.

سؤال: تاثیرات بهبود رابطه با آمریکا بر اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران چه خواهد بود؟ آیا جامعه را مدرن و غربی نمی کند؟

جواب: این مسئله را یکجانبه نباید دید. اولاً، موانع ارتجاعی که جمهوری اسلامی در راه دسترسی آزادانه نسل جوان و بطور کلی مردم به پیشرفتها و تکاملات فرهنگی در عرصه بین المللی ایجاد کرده، سد راه بدترین جوانب فرهنگ و ایدئولوژی و فرهنگ امپریالیستی نبوده و نیست. رژیم، ایدئولوژی سرمایه دارانه و کاسبکارانه امپریالیستی را بشدت در جامعه رواج داده است. ثانیاً، در میان خود هیئت حاکمه هم شکاف افتاده است. بخشی از خودشان «مدرن» و غربی شده اند و این یک روند رو به رشد است. این کاملاً به سلطه و نفوذ مستمر سرمایه داری امپریالیستی در کشورهای مثل ایران مربوط است؛ به ارتباط و ادغام فزاینده دنیای امپریالیستی و ملزوماتش مربوط است. پایه این قضیه از شروع سلطه و نفوذ امپریالیسم گذاشته شد. امپریالیسم مناسبات سرمایه دارانه و ارزشها و نهادهای مربوط به آن را به جوامع عقب مانده فئودالی معرفی کرد. برخی بنیادهای ماقبل سرمایه داری را منحل کرد و یا بر آنها تاثیر گذاشت؛ و با برخی دیگر در آمیخت. به این معنا، جامعه ایران نیز «مدرنیزه» شده است - البته اگر ارزشها و نهادها و مناسبات کهنه استثمارگرانه، خودخواهانه، کاسبکارانه و مردسالارانه سرمایه داری جهانی را بتوان «مدرن» بحساب آورد.

این واقعیتی است که رژیم تلاشهای زیادی کرده تا یک سلسله باورها و ارزشهای اسلامی را در حیطه ایدئولوژی و فرهنگ و قوانین حاکم کند. مناسبات عقب مانده و قدرتمند نیمه فئودالی که در جامعه بویژه در

مناطق روستائی وجود دارد، پشتوانه و تقویت کننده این تلاشها بوده و هست. اما این حرکت جمهوری اسلامی در تضاد با ذات امپریالیسم نیست. امپریالیسم وقتی منافعش ایجاب کند می تواند با قرون وسطائی ترین نیروهای اجتماعی متحد شود و از حاکمیت آنها پشتیبانی کند. مناسبات میان آمریکا و طالبان در افغانستان نمونه ای روشن و حی و حاضر از این واقعیت است.

عادیسازی روابط با آمریکا می تواند جوانبی از سیاست و فرهنگ و جامعه را در همین چارچوب «مدرنیزه» تر کند. کل هیئت حاکمه یا جناحی از آن می تواند این را بعنوان یک تدبیر سیاسی معین برای جلب نظر مردمی بکار گیرد که دیگر فشارها و زورگوئی های فرهنگی و اجتماعی را تحمل نمی کنند. آنها می خواهند این را نشانه تغییرات جدی و عمیق اجتماعی و سیاسی آتی، و نشانه «حسن نیت» هیئت حاکمه ایران جا بزنند.

سؤال: با این بحث آیا ما با مدرنیزه شدن جامعه مخالفیم؟

جواب: نه. بحث بر سر اینست که مدرنیزه شدن به چه معنی؟ به چه طریق؟ در خدمت چه چیزی؟ تجربه تاریخی نشان داده که در عصر حاضر فقط یک انقلاب دمکراتیک نوین به رهبری پرولتاریا می تواند کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین را مدرنیزه کند؛ به این معنا که فئودالیسم را ریشه کن کرده و یک مناسبات اقتصادی نوین و متفاوت، یک سیاست و فرهنگ دمکراتیک نوین را پی ریزی کند. چنین مدرنیزاسیونی فقط می تواند در شرایط استقلال کامل از نفوذ اقتصادی و سیاسی امپریالیسم صورت گیرد. «استقلال، آزادی، جمهوری دمکراتیک خلق» یعنی شعاری که جنبش کمونیستی در مقطع انقلاب ۵۷ مطرح می کرد بازتاب چنین محتوایی بود.

سؤال: آیا عادیسازی روابط، بهر تقدیر باعث پایه گیری دمکراسی نمی شود؟ استبداد مذهبی را کنار نمی زند؟

جواب: عادیسازی قرار نیست برای مردم دمکراسی به ارمغان بیاورد. حتی اگر استقرار دمکراسی را به برخی حقوق دمکراتیک نظیر حق بیان و تشکل و اعتصاب و امثالهم محدود کنیم، باز هم قرار نیست تغییری اساسی و واقعی در این زمینه صورت بگیرد. حد و حدود تغییرات و «گشایش» هائی که در این زمینه ها تحت رژیمهای ارتجاعی کشورهای تحت سلطه می تواند بوجود آید و در تجربه سایر کشورها نیز دیده ایم، مشخص است: براه انداختن کارزارها و نهادهای کنترل شده ای از بالا که مردم را به «حزب بازی» - در چارچوب احزاب ارتجاعی - بکشاند؛ بخشهایی از

نیروهای متزلزل و سازشکار اپوزیسیون را درگیر این بازیها کند، موقتاً به آنها امتیازاتی بدهد و از آنها برای فریب و مهار توده ها سود جوید. و البته همه این «گشایشها» زیر سایه نظم و قانون ارتجاعی و سلاح قوای سرکوبگر انجام می شود و یک شرط پایه ای دارد: ممانعت از بروز خطر انقلاب و پایه گیری انقلابیون. این نوع «دمکراسی» تنها حجاب نازکی است بر دیکتاتوری عربان طبقات کمپرادور - ملاک حاکم. نمونه هایش را در تغییراتی می بینیم که امپریالیستهای آمریکائی در دیکتاتوریهائی نظمی آمریکای لاتین بوجود آورده اند؛ نتایجش نیز آشکار است: ماستمالی کردن قتل ده ها هزار مبارز انقلابی و کمونیست و جنایات بشماره ای که در حق توده ها روا شده؛ ادامه اسارت مردم؛ ادامه حاکمیت جلادان خلق. استبداد و دیکتاتوری حاکم بر ایران نیز به رُست و قیافه و سلیقه سران حکومت اسلامی ربطی ندارد. اخم خامنه ای و خنده خاتمی و پوزخند رفسنجانی مکمل یکدیگرند و همه به حفظ وضعیتی که گفتیم خدمت می کنند.

سرمایه های خارجی بدون وجود چماق سرکوب بر سر کارگران و دهقانان وارد هیچیک از کشورهای جهان سوم نمی شوند. چماق سرکوب همچنان ابزار اصلی تحمیل استثمار و ستم و فقر و فلاکت بر اکثریت عظیم جامعه باقی می ماند؛ جمهوری اسلامی واحدهای ویژه ضد شورش در شهرها و کارخانه ها را بی حساب تشکیل نداده است؛ بیخود وزارت اطلاعات و کل دستگاه امنیتی - پلیسی را به کمک دولتهای غربی، مدرنیزه و کامپیوتریزه نکرده است. فقط مبارزات انقلابی خود مردم علیه رژیم است که می تواند ماشین سرکوب را بلرزاند و افکنده و نهایتاً در هم شکند.

البته رژیم همراه با سرکوب مستقیم، از حربه های متنوع و رنگ و لعاب زده سیاسی و ایدئولوژیک نیز برای کنترل و مهار مردم استفاده می کند. این امکان وجود دارد که تغییراتی در شکل و شمایل استبداد مذهبی حاکم داده شود. رنگ تند اسلامیش را تعدیل، و «ایرانیگری» آن را بیشتر کنند. اما مرتجعین و امپریالیستها از دین بعنوان افیون توده ها برای کنترل و مهار معنوی و ایدئولوژیک و سیاسی توده ها استفاده کرده و خواهند کرد. تمام بحثهایی که امثال سرورش و خاتمی در مورد «مدرنیزه» کردن اسلام و همخوان کردن آن با «ارزشهای امروزی» براه انداخته اند و قدرتهای جهانی نیز تبلیغش را می کنند، برای اینست که اثرات بی آبرو شدن اسلام در تجربه جمهوری اسلامی را خنثی کنند و حربه زنگ زده دین را موثر و کارا سازند. در وعده ها و تغییرات «دمکراتیکی» که نظریه پردازان «مدرن» جمهوری اسلامی جلو گذاشته اند، حتی اشاره ای هم به جدائی کامل دین از حکومت و آزادی افراد در اعتقاد یا عدم اعتقاد به دین

نمی شود. در حالی که این از الفبای تفکر مدرن ضد فئودالی و دمکراتیک است. این نوع «مدرنیزه» کردن و «دمکراتیزه» کردن، خیلی کهنه و نخ نماست.

سؤال: آیا عادی سازی هیچ تغییری، هیچ منفعتی به دنبال نخواهد داشت؟

جواب: حتما! نکته اینجاست که برای چه کسانی؟ و به چه بهائی؟ همیشه در جامعه انگلهائی وجود دارند یا بوجود می آیند که برای مدتی از صدمه سر این تغییرات، با مکیدن خون مردم، چاق و چله شوند. این طبقات مرتجع حاکم یعنی سرمایه داران و زمینداران انحصارگر بزرگ و ریزه خواران سفره آنها یعنی سرمایه داران تجاری و صنعتی و دلال نوکیسه هستند که می توانند از عادی سازی نفع ببرند. کارچاق کن ها و مدیران بوروکرات و تکنوکرات دولتی هم که معمولا خواب کنترلهای کلان و پورسانت های «ناقابل» را می بینند، از حالا جیب های گشادی برای خود دوخته اند.

علاوه بر اینها، بخشهایی از سرمایه داران متوسط و خرده بورژوازی مرفه که حرکت اجتماعی و سیاسی آنها با محافظه کاری و مسالمت جوئی و ترس از انقلاب مشخص می شود، به نتیجه این تغییرات امید بسته اند. این افشار و روشنفکران و نمایندگان سیاسی شان امیدوارند که از تحرك احتمالی اقتصاد - و دورنمای «گشایش» بیشتر برای بخش خصوصی - چیزی هم نصیب آنها شود. به همین ترتیب، در عرصه های فرهنگی و سیاسی نیز به «گشایش ها» و اقدامات و وعده های خاتمی امید بسته اند و پیشاپیش برایش کف می زنند. بهر حال اگر در نتیجه تحولات جاری «کبابی» در کار باشد نصیب آن اولی ها خواهد شد؛ و اینها باید به «دود کباب» قناعت کنند.

سؤال: آیا دعوای درونی رژیم بر سر بهبود روابط با آمریکا است؟

جواب: نه! بعضی ها فکر می کنند که الان دعوای درونی جمهوری اسلامی بر سر اینست که یکعده می گویند باید با آمریکا رابطه برقرار کرد و یکعده می گویند خیر. اصلا اینطور نیست. همه شان موافقتند. همه جناح های هیئت حاکمه نیازهای اساسی نظامشان را می فهمند. همه شان برای خلاص شدن از گرداب بحران و امواج مقاومت مردم، برای بهبود موقعیت اقتصادی و تحکیم جایگاه سیاسی خود، برای عادی سازی روابط با آمریکا له له می زنند. در این راه حاضرند هر طور که لازم بود چاپلوسی و خوش خدمتی کنند. خاتمی دارد سیاست کل هیئت حاکمه را به پیش می برد. همه آنها آماده اند مثل خاتمی معجز آمریکا را بگویند؛ بخاطر اشغال سفارت و آتش زدن پرچم آمریکا از خود انتقاد کنند؛ و «ملت بزرگ آمریکا» و

پیشگامانش یعنی سفیدهای آدمکشی که بومیان آمریکا را از دم تیغ گذراندند و سرزمینشان را بزور تصرف کردند را ستایش کنند. دعوایی که بین جناح های هیئت حاکمه اسلامی جریان دارد بر سر عادی سازی روابط نیست - حتی اگر خودشان اینطور وانمود کنند. دعوای بر سر اینست که کدام جناح ها و باندها در راس این حرکت باشند و در سلسله مراتب سیاسی و اقتصادی جدیدی که در نتیجه این دگرگونیها بوجود خواهد آمد، منافع و امتیازات سیاسی و اقتصادی بیشتری را برای خود تثبیت کنند. دعوای بر سر اینست که کدام جناح مدیر کارآمدتر و روشن بین تری است و بهتر می تواند این نظام وابسته به سرمایه داری جهانی را بچرخاند. نگاه کنید به مصاحبه اخیر محسن رفیق دوست از جناح رقیب خاتمی در روزنامه «جامعه». در آنجا رفیق دوست به صراحت موفقیت های خاتمی در صحنه بین المللی که مرکزش بهبود مناسبات با آمریکا است را می ستاید؛ در عین حال می گوید که جناح ما مدیران بهتری برای جامعه هستند!

سؤال: باعث و بانی اینهمه فقر و فلاکت و ستم و استبداد، جمهوری اسلامی است. چرا بیخود پای امپریالیسم را وسط بکشیم؟ چه نیازی به مبارزه ضد امپریالیستی است؟

جواب: این يك سؤال کلیدی است. اغراق نیست اگر بگوئیم سرنوشت انقلاب و رهایی توده ها به درك صحیح از این مسئله گره خورده است. اینکه مقاومت و مبارزه مردم به پیروزی برسد، اینکه پیروزی را چه ببینیم، اینکه نقطه اتکاء ما در مبارزه چه باشد، کاملا مرتبط است با اینکه جایگاه امپریالیسم در جامعه و مناسبات حاکم را چگونه می بینیم. ربط امپریالیسم با قدرت سیاسی حاکم و بنیادهای اقتصادی و اجتماعی حاکم را چگونه می بینیم.

در طول تاریخ معاصر، نمونه های منفی زیادی وجود دارد که نشان می دهد ناروشنی یا لغزش بر سر این مسئله، برای توده های مردم فاجعه ببار آورده و حاصل فداکاریها و مبارزات قهرمانانه شان را بیهاد داده است. نمونه زنده اش همین امروز در کردستان عراق، پیشاروی ماست. در کردستان عراق، «حزب دمکرات» و «اتحادیه میهنی» که طبقات فئودال و بورژوازی کردستان عراق را نمایندگی می کنند، توانستند رهبری توده های ستم دیده کرد در مبارزه علیه حکومت مستبد و ستمگر مرکزی را بدست بگیرند؛ و تحت این پرچم که «رژیم صدام حسین عمده است» و «برای کسب پیروزی باید به کمک و حمایت قدرتهای جهانی اتکاء کرد»، جنبش ملی کردستان عراق را به آغوش امپریالیسم کشاندند. نتیجه کار همان شد که باید می شد: دولت بعث که خودش محصول و

کارگزار امپریالیستها در منطقه است با برجا ماندن و مناسبات ستم و استثمار نیمه فئودالی همچنان در کردستان عراق حفظ شد. منطقه کردستان عراق تحت پوشش ارتش آمریکا و سازمان «سیا» به عرصه تاخت و تاز احزاب مرتجع کرد و دولتهای ارتجاعی ایران و ترکیه، به صحنه خیانت و جاسوسی آشکار، چپاول و تجاوز و فساد، و رقابتهای ارتجاعی تبدیل شد. شك نیست که اینطور نگاه کردن به جایگاه امپریالیسم و پیش گذاشتن سیاست اتکاء به قدرتهای امپریالیستی، بینش و سیاست نیروهای طبقاتی مرتجع و ضدانقلابی و سازشکار است؛ اما تحت شرایط عینی و ذهنی معین، می توانند بخش وسیعی از مردم را با این ذهنیت بسیج کنند. برخی نیروهای مترقی هم می توانند ناخواسته و در عمل، در اتحاد با این سیاست ارتجاعی قرار بگیرند و جاده صاف کن آن شوند.

اما در مورد جایگاه واقعی امپریالیسم در جوامعی نظیر ایران: جمهوری اسلامی سالها با هیاهوی «ضد امپریالیستی» این درك را القاء کرده که گویا امپریالیسم پدیده ای در پشت کوه قاف است. در حالی که امپریالیسم در جای جای مناسبات طبقاتی و اجتماعی حاکم بر جامعه بافته شده است. تنها کاری که جمهوری اسلامی کرد این بود که وظیفه نگهبانی از این مناسبات را از رژیم شاه تحویل گرفت. امپریالیسم برای جامعه ما يك عامل خارجی محسوب نمی شود؛ بلکه عمیقا درونی است. ما در يك دنیای امپریالیستی زندگی می کنیم. این دنیا اجزاء گوناگون اما مرتبطی دارد که در يك تقسیم کار پایه ای بین المللی درگیرند. یکطرف کشورهای سرمایه داری پیشرفته امپریالیستی قرار دارند و طرف دیگر کشورهای تحت سلطه امپریالیسم. در این دنیا، جای اربابان معلوم است و جای نوکران و کارگزاران هم معلوم. این دو را بدون هم نمی توان تجسم کرد. اگر نیروی کار ارزان، مواد خام ارزان، بازارهای کشورهای تحت سلطه در کار نباشند، اقتصاد کشورهای امپریالیستی نمی چرخد یعنی سرمایه هایشان نمی تواند اینچنین سودهای کلان حاصل کند. رفاه و ثبات نسبی اجتماعی در کشورهای امپریالیستی، متکی به استثمار شدید کارگران و دهقانان و غارت گسترده منابع کشورهای تحت سلطه است. از طرف دیگر، اقتصاد کشورهای تحت سلطه نمی تواند بدون ورود سرمایه امپریالیستی زنده بماند. دولت در کشورهای تحت سلطه مانند ایران، حافظ این تقسیم کار پایه ای بین المللی است و نظامی را می چرخاند که نیازهای دنیای امپریالیستی را تامین می کند. این دولتها، نماینده طبقات ارتجاعی بومی یعنی بورژوا - ملاکان بزرگ و کارگزار امپریالیسم هستند. زندگی و منافع این طبقات، جدا از امپریالیسم بی معناست. بند نافشان به نظام امپریالیستی وصل است؛

اکثریت مردم کماکان انجام انقلاب دمکراتیک نوین و سوسیالیستی است. بنابراین باید حقایق پشت این رابطه، و اهداف و نیازهای جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا را آشکار سازیم. باید برخورد نیروهای طبقاتی مختلف به این موضوع را زیر ذره بین بگذاریم؛ باید روندها و گرایشات محتمل و تاثیراتش بر مبارزه مردم را بررسی کنیم. باید از این موضوع برای شناساندن صف دشمنان و صف دوستان خلق و انقلاب استفاده کنیم.

حتی در صورتی که نفوذ افکار نیروهای ارتجاعی و طرفدار امپریالیسم (درون و بیرون هیئت حاکمه) در میان مردم گسترده بشود و به این مفهوم، عامه نظر خوشی به آمریکا پیدا کنند و اتکاء به امپریالیسم را حلال مشکلات بدانند، کمونیستها و بطور کلی همه نیروهای انقلابی و ضد امپریالیست نباید لحظه ای از افشای این دیدگاه مسموم باز ایستند. برعکس، چنان وضعیتی ضرورت خلاف جریان رفتن، و افشاگری قاطع تر و همه جانبه تر از دشمنان طبقه کارگر و خلق را مورد تاکید قرار می دهد. سکوت در مقابل این کارزار ایدئولوژیک - سیاسی، تردید نشان دادن و دست روی دست گذاشتن، و یا همراه شدن با آن به بهانه «همراهی با توده ها»، در واقع همراهی با مردم برای به قتلگاه بردن مقاومت و مبارزه مردم و قربانی کردن منافع اساسی آنهاست.

سؤال: آیا در دنیای امروز بهتر نیست

بجای «تلاشهای بی ثمر و محکوم به شکست» برای کسب آزادی و استقلال، با قدرتهای جهانی کنار بیاییم و در عین حال از آنها مناسبات «عادلان تری» را درخواست کنیم؟

جواب: این نظریه را معمولا نمایندگان

سیاسی بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی مرفه و محافظه کار اشاعه می دهند. آنها می گویند هر سیاستی بجز این «غیر واقع بینانه» است. می گویند باید تلاش کرد در چارچوب مناسبات موجود، بده بستان «عادلان تری» با جهان خارج سازمان داد؛ در مقابل آنچه بالاچار باید در اختیار کشورهای امپریالیستی قرار دهیم چیزهایی را بگیریم که واقعا به آن نیاز داریم؛ از علم و تکنولوژی پیشرفته شان بهره مند شویم و دروازه بازارهایشان بروی ما گشوده باشد.

اما این تصویر نه تنها واقع بینانه نیست، بلکه به تجربه ثابت شده که توهم است و بس. بازی در میدان امپریالیسم، قوانین خود را دارد. باید آنچنان استثمار شدیدی در شهر و روستا برقرار باشد و آنچنان شرایط و قوانین کاری به اجراء گذاشته شود که حداکثر سود را برای سرمایه های امپریالیستی تضمین کند. هر چقدر هم که قدرتهای امپریالیستی نسبت به

کشورهای امپریالیستی در ایران روبرو نبوده ایم. در زمان شاه ۴۰ هزار مستشار و کارشناس و کادر نظامی آمریکائی در ایران حضور داشتند. در دوره شاه، امپریالیسم عمده در ایران، آمریکا بود. اما پس از انقلاب در این زمینه تغییرات مهمی بوجود آمد و امپریالیستهای اروپائی و ژاپنی نفوذ بیشتری پیدا کردند. این وضع باعث شده که برخی خیال کنند جمهوری اسلامی فقط به لحاظ اقتصادی وابسته به جهان امپریالیستی است؛ اما از استقلال سیاسی برخوردار است.

این رژیم اساس مناسبات وابستگی را دست نخورده باقی گذاشت. اما باید فهمید که چرا نمی توانست این مناسبات را به همان اشکال سابق به پیش ببرد. دلیلش انقلاب بود؛ دلیلش روحیه ضد امپریالیستی و مشخصا ضد آمریکائی مردم بود که سال ها زیر یوغ سلطه خونبار آمریکا و نوکرش شاه بسر برده بودند. امپریالیستها نیز می بایست سیاست و اقتصاد ایران را به شیوه های جدیدی کنترل می کردند. بعد از انقلاب، مناسبات وابستگی سیاسی عمدتا از طریق اروپا و ژاپن - البته به نیابت از سوی کل بلوک تحت سرکردگی آمریکا - به پیش برده شد.

سؤال: نظر مردم در مورد عادیسازی چه

تاثیری بر این روند دارد؟ اگر تفکر غالب، موافق این موضوع باشد چه برخوردی باید کرد؟

جواب: عادیسازی روابط جمهوری

اسلامی و آمریکا از نقطه نظر منافع و نیازهای طرفین، يك امر اجتناب ناپذیر است. در این میان، نظر مردم - و همینطور منافع اساسی مردم - هیچ نقشی بازی نمی کند. «پیشنهادهائی» که از درون هیئت حاکمه در مورد به فراندن گذاشتن تجدید روابط با آمریکا مطرح شده صرفا برای اینست که به ماجرا، مشروعیت مردمی بدهند. اینگونه فراندن ها در واقع مسائل تصمیم گیری شده در بین بالائی ها را در مقابل توده ها قرار می دهند تا قانعشان کنند که این نظر خود مردم است. سئوالی که فراندن در مقابل مردم قرار می دهد و کارزاری که حول آن براه می افتد، خود زمینه ای برای تاثیرگذاری ایدئولوژیک - سیاسی بر جامعه است؛ تا مردم راه حل مشکلات و چارچوب ابراز نظر و بیان مخالفت یا توافق سیاسی را همان محدوده و با همان مختصات بیابند که ارتجاع و امپریالیسم پیش می گذارند. اینان توده ها را در تحکیم زنجیرهای بندگی درگیر می کنند و بعد اعلام می کنند که مردم را در روند مشارکت جذب کرده ایم.

بنابراین بحث ما با مردم بر سر «عادیسازی رابطه با آمریکا: آری یا نه؟» نیست. زیرا در هر دو حالت، تغییر اساسی در شرایط اقتصادی و سیاسی اکثریت مردم بوجود نمی آید. و در هر دو حالت، چاره

از سرمایه ها و منابع امپریالیستی که به درون رگهایشان جاری می شود و امکانات و عرصه هائی که برایشان فراهم می کند تغذیه می کنند. آیا می توان جمهوری اسلامی را بدون درآمد نفتی، بدون سرمایه گذاریهای گوناگون خارجی، بدون وامها و اعتبارات امپریالیستی، بدون تغذیه تکنولوژیک و تسلیحاتی و امنیتی از جانب قدرتهای خارجی، بدون اجازه حضور در بازارهای بین المللی، زنده تجسم کرد؟

با توجه به همه اینها، باید تاکید کنیم که بی حقوقی کارگران، سر کیسه کردن دهقانان و خانه خراب شدنشان، رانده شدن میلیونها روستائی به حاشیه شهر و حاشیه تولید، خفه کردن هر صدای آزادیخواهی و سرکوب هر جریان انقلابی و مترقی، کشتار توده های معترض در خیزشهای حق طلبانه، با منافع کوتاه مدت و درازمدت امپریالیسم ربط مستقیم داشته و دارد.

سؤال: آیا برقراری روابط، ایران را

از نظر سیاسی و اقتصادی به آمریکا وابسته می کند؟ آیا اوضاع کنونی جهان، چنین امکانی را به آمریکا می دهد؟

جواب: اولاً، روابط ایران و آمریکا

طی ۱۹ سال حاکمیت جمهوری اسلامی، هیچوقت قطع نشده بوده که حالا بخواید برقرار شود. بحث بر سر عادیسازی این روابط است. در واقع بحث بر سر تجدید روابط بشکل رسمی و علنی و متعارف است. ثانیاً، ایران همین حالا هم از نظر سیاسی و اقتصادی به آمریکا وابسته است. به چه معنی؟ شریان حیاتی اقتصاد ایران یعنی نفت را در نظر بگیرید. در دوران حیات جمهوری اسلامی رابطه نفتی يك روز هم قطع نشده است. این رابطه کاملاً تحت سلطه گمیانی های آمریکائی قرار دارد و يك ابزار کنترل و سلطه و قدرت بین المللی امپریالیسم آمریکاست. ایران به درآمد نفت، یعنی در واقع به صدور سرمایه های امپریالیستی به ایران در شکل پول نفت، وابسته بوده و هست. این يك وجه اساسی از وابستگی عمیق ساختار اقتصادی ایران است. قبل از سقوط شاه، دار و دسته خمینی به امپریالیستها تضمین دادند که در صورت استقرار رژیم اسلامی، هیچ خللی در صدور نفت ایران به بازار جهانی پیش نخواهد آمد.

اما در مورد وابستگی سیاسی: جمهوری اسلامی به نهادهای امپریالیستی و تصمیم گیریهای اساسی آنها متعهد است. آمریکا کماکان در این نهادها و تصمیم گیریها نقش برجسته و گاه تعیین کننده بازی می کند. این اساس قضیه است. اما شکل وابستگی سیاسی جمهوری اسلامی به امپریالیسم جهانی تفاوتهای مهمی با شکل وابستگی رژیم شاه به امپریالیستها دارد. در دوره رژیم اسلامی (حداقل تا حالا) با حضور مستقیم مستشاران و کادرهای نظامی

عوض نشده است؛ اما مسلماً تغییرات مهمی در صحنه سیاسی جهان صورت گرفته است. این تغییرات بر توده های مردم و نیروهای سیاسی مبارز نیز تاثیر گذاشته و در مجموع موجب رشد گرایش راست در قبال مبارزه انقلابی و اهداف انقلابی شده است. این مسئله بویژه در مورد روشنفکران و اقشار مرفه تر مردم صدق می کند؛ ولی بر توده های کارگر و دیگر اقشار تحتانی نیز تاثیر داشته است. فروپاشی بلوک شرق يك واقعه تکان دهنده جهانی بود. این واقعه از یکسو، تناسب قوای بین المللی را بسود کشورهای امپریالیستی غرب و در راس آنها آمریکا تغییر داد؛ آمریکا به تنها ابرقدرت امپریالیستی جهان تبدیل شد و تا توانست از این فرصت برای قدردستی در مقابل امپریالیستهای دیگر، و زهر چشم گرفتن از خلفهای مبارز دنیا استفاده کرد. از سوی دیگر، آمریکا همراه با سایر قدرتهای امپریالیستی و مرتجع جهان، با کمونیستی قلمداد کردن شوروی سابق و اقمارش (که همگی سرمایه داری دولتی بودند)، يك کارزار تبلیغاتی ضد کمونیستی را در سطح جهانی برآه انداختند و به اصطلاح «مرگ کمونیسم» را اعلام کردند. این اوضاع بسیاری از نیروهای ضدامپریالیست را خلع سلاح و فلج کرد. سرمایه داری عریان و لجام گسیخته نوع غربی در کشورهای بلوک شرق و شوروی سوسیال امپریالیستی سابق مستقر شد و نتایج دهشتناکی برای مردم ببار آورد. با ظهور این نتایج، باد کارزار ضد کمونیستی خالی شد. بسیاری از کسانی که در ابتدا جذب این هیاهوی ضد کمونیستی و تبلیغات بنفع سرمایه داری افسار گسیخته شده بودند، بیدار شده اند. با وجود این، سقوط امپراتوری شوروی، سقوط کمونیسم قلمداد شده و تاثیرات مهمی بر افکار و اعمال بسیاری از نیروهای انقلابی و توده ها در سراسر جهان گذاشته است. در نتیجه، افق دید بسیاری از مبارزان سابق و توده های مردم تنزل یافته است؛ یعنی سطح توقعشان در مورد آنچه که می توان از طریق مبارزه انقلابی بدست آورد و تحولات عاجلی که جامعه به آن نیاز دارد، پایین آمده است.

سؤال: این روحیات و گرایشات به چه شکل در دیدگاه ها و سیاستهای این نیروها منعکس می شود؟ و در مقابل آن چه باید کرد؟

جواب: يك بازتاب کلی آن به این صورت است که دورنما و آلترناتیو اقتصادی و اجتماعی خود را از دست داده و دستیابی به جامعه ای متفاوت را ناممکن ارزیابی کرده اند. بازتاب دیگرش اینست که مبارزه علیه نظام امپریالیستی که ضرورتاً يك مبارزه جهانی است را محکوم به شکست می دانند. اینان در چارچوب وظایف مبارزاتی در يك کشور تحت سلطه، به نادرست مبارزه برای

می کند. شناخت محدود و درک خودبخودی و تجربی مردم از معضلات اقتصادی نیز با چنین بحثی انطباق می یابد. آنها به تجربه دریافته اند که «اقتصاد اسلامی»، کسک است! و همه چیز در ایران حول دلار می چرخد. آنها به تجربه دیده اند که تحولات منطقه ای و بین المللی، روی مخارج زندگیشان تاثیر میگذارد. بنابراین عجیب نیست اگر بطور خودبخودی نتیجه گیری کنند که سرچشمه مشکلات در تنش های موجود میان جمهوری اسلامی و غرب (مشخصاً آمریکا) است؛ عجیب نیست اگر به این نتیجه برسند که عادی سازی رابطه، معضلاتشان را کاهش خواهد داد. اما همه این نتیجه گیری ها نادرست است.

یکی از سیاستهایی که خاتمی نمایندگی از سوی همه جناح های جمهوری اسلامی به پیش می برد، زمینه سازی ایدئولوژیک طرفداری از امپریالیسم است. خاتمی و موتلفانش بحث از ضرورت «دیالوگ» و «تحمل مخالفان» در چارچوب قانون اساسی (یعنی به شرط قبول جمهوری اسلامی) و «فراموش کردن گذشته ها و توجه به آینده» می کنند. این بحث، دو کارکرد دارد. از يك طرف، از مردم می خواهد که نفرت از رژیم را کنار بگذارند و تحت پرچم خاتمی به «آشتی ملی» بپیوندند؛ جنایات این رژیم را فراموش کنند و با این کار به ذلت تن دهند تا جمهوری اسلامی بدون دغدغه باز هم بر اریکه قدرت بماند. از طرف دیگر، مردم را دعوت می کند که به رابطه با امپریالیسم دوستانه و تفاهم جویانه نگاه کنند. این دو «دیالوگ» و «تفاهم» به اهدافی واحد خدمت می کنند: کنترل و مهار کردن روحیه مبارزاتی مردم؛ کاهش بی ثباتی سیاسی؛ پایین آوردن انتظارات و خواسته های توده ها و دور کردن ذهن آنها از ضرورت و امکان انقلاب.

البته اینکه هیئت حاکمه چنین اهدافی دارد، مساوی این نیست که بتواند عملی شان کند. بدون اینکه بخواهیم به معضلات ذهنی و گرایشات منفی که برشمرديم کم بهاء بدهیم، باید تاکید کنیم که فشارهای اقتصادی و ستمهای گوناگون اجتماعی، زمینه عینی بروز مقاومتها و خیزشهای توده ای است. این روندی است که می تواند بسیاری از طرح ها و سیاستهای دشمنان خلق را فلج کند یا با موانع جدی روبرو سازد. این روندی است که می تواند به پشتوانه و تقویت کننده سیاست و بینش انقلابی علیه حاکمیت ارتجاع و امپریالیسم تبدیل شود.

سؤال: چرا مواضع ضدامپریالیستی بسیاری از نیروهای مترقی و آزادیخواه مخالف جمهوری اسلامی کمرنگ شده یا به فراموشی سپرده شده است؟ آیا ماهیت و عملکرد امپریالیسم تغییر کرده است؟

جواب: ماهیت و عملکرد امپریالیسم

يك کشور «بخشنده» باشند باز هم آنها در جایگاه مسلط و کنترل کننده قرار دارند و آن کشور در موضع تبعی و تحت سلطه و کنترل. تنها نیم تگاهی به وضع امروز کشورهای «تازه صنعتی شده» شرق آسیا یا مکزیك (که حیاط خلوت آمریکا محسوب می شود)، نشان می دهد که اختصاص سرمایه و تکنولوژی و گشودن دروازه های بازار جهانی، تغییری در نقش آنها در تقسیم کار بین المللی نمی دهد. نشان می دهد که هیچ رابطه متقابلی بین دمکراسی و رشد اقتصادی این نوع کشورها وجود ندارد و اینها توسط رژیمهای دیکتاتوری وحشی و سرکوبگر توسعه یافته اند. نشان می دهد که در بزنگاه بحران، توده های زحمتکش هستند که باید بنفع اقتصادهای امپریالیستی فداکاری کنند و بهایش را بپردازند.

سؤال: آیا زمینه ذهنی برای گرایش طرفداری از امپریالیسم در جامعه موجود است؟ رژیم چگونه زمینه چینی می کند؟

جواب: معمولاً طرفداری یا نوکری آشکار قدرتهای جهانی، عکس العمل منفی و تنفر مردم در کشورهایی که تحت سلطه امپریالیسم و قربانی تجاوز و غارت امپریالیستی هستند را بر می انگیزد. يك قرن توطئه گری و جنایات امپریالیستها علیه خلقهای جهان، باعث انگشت نما شدن نوکران و مدافعان این قدرتها در بین توده ها شده است. در ایران هنوز که هنوز است بسیاری از مردم بر مبنای وقایع و تجارب جامعه از انقلاب مشروطه و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و سلطه انگلستان در ایران، آخوندها را «مامور انگلیسی ها» می دانند و تحت این عنوان افشاء می کنند.

اما طی حیات جمهوری اسلامی، گرهی در ذهن جامعه بوجود آمده که حاصل «ضد امپریالیسم» دروغین رژیم است. این سیاست که نخست خیلی ها را گیج کرده بود، بعدها با آشکار شدن ماهیت کریه جمهوری اسلامی، حال مردم را بهم زد. آنها بدرستی این سیاست را ایزاری برای سرکوب خویش و توجیه تبهکاری و فساد هیئت حاکمه ارتجاعی می دانند و بحق از آن منزجرند. اما همین مسئله، زمینه را برای رشد خودبخودی گرایش طرفداری از امپریالیسم، یا ضد امپریالیست بودن را بی فایده و زیانبار دیدن، فراهم می کند.

امروز بر این بستر ذهنی، طرفداران امپریالیسم تبلیغ می کنند که عادیسازی رابطه با آمریکا، امکان بهبود اوضاع و نفس تازه کردن مردم به لحاظ سیاسی و اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را پدید می آورد. این بحث در شرایطی که توده ها از فشار استبداد مذهبی و وضعیت تیره و تار اقتصادی به تنگ آمده و بخشی از مردم امیدي به سرنگونی جمهوری اسلامی در نتیجه مبارزات مردم و تغییر جدی اوضاع ندارند، واقع بینانه جلوه

پوشش‌ها

دمکراسی را از مبارزه علیه سلطه امپریالیستی جدا می‌کنند؛ پیوند درونی میان این دو مبارزه را نادیده می‌گیرند؛ و دیکتاتوری طبقات حاکمه و شکل استبدادی حکومت را از منافع و الزامات سلطه امپریالیسم جدا می‌کنند. نمی‌بینند که منافع و عملکرد سرمایه‌های امپریالیستی و سرمایه داری بورکراتیک است که دست در دست روابط قدرتمند نیمه فئودالی یک روبنای سیاسی مستبدانه (خواه بشکل رژیم شاه، خواه در قالب جمهوری اسلامی) را طلب می‌کند. عامل دیگری که می‌تواند بر عقب نشینی این نیروها از مواضع ضد امپریالیستی تأثیر گذاشته باشد، «ضد امپریالیسم» دروغین جمهوری اسلامی و عکس العمل توده‌های مردم نسبت به آن است. ولی مسلماً این را نمی‌توان جزء عوامل اصلی بحساب آورد. اگر مواضع ضد امپریالیستی آنها کم‌رنگ شده، بخاطر دنباله روی از توده‌ها نیست.

روند و گرایش که از آن صحبت کردیم، مسئله بسیار مهمی در صحنه سیاسی ایران و جهان است. مائوئیست‌های انقلابی با این روند، مقابله می‌کنند تا وضعیت را تغییر دهند. در عرصه ایدئولوژیک، تأکید ما بر تبلیغ و ترویج فعالانه ایدئولوژی و برنامه کمونیستی یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم در میان پیشروان طبقه کارگر، روشنفکران مترقی، جوان و زنان مبارز است. و در عرصه سیاسی بر ضرورت و امکان مبارزه برای کسب آزادی و استقلال، سرنگونی قهر آمیز دولت طبقات سرمایه دار و ملاک، از طریق جنگ دراز مدت خلق تأکید می‌کنیم. نشان دادن پیروزیهای عظیم پرولتاریا در برقراری و ساختمان سوسیالیسم در چین و شوروی، و جمع‌بندی از درسهای شکست پرولتاریا در این دو کشور که به احیای سرمایه داری در آنها انجامید، به لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی حائز اهمیت بسیار است.

یادداشت‌های درباره روندها

و گرایش‌ات موجود و وظایف انقلابی

و برای کنترل بحران، دست به تدابیر جدید زده است. این تدبیر را در «انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶» و سیاستی که تحت پرچم خاتمی به پیش می‌رود، می‌بینیم. کل هیئت حاکمه و قدرتهای امپریالیستی با داشتن تدابیری برای کنترل اوضاع توافق دارند. برای اینکه وضع بحرانی نرسد که کنترل اوضاع حتی موقتاً هم که شده از دست هیئت حاکمه خارج شود، آنها می‌توانند تا آنجا پیش بروند که برخی حک و اصلاحات در شیوه‌های حکومتی صورت دهند؛ بعضی اقدامات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی را به اجراء گذارند؛ حتی می‌توانند «ولایت فقیه» را رسماً یا عملاً کنار بگذارند - یعنی به دولت ارتجاعی یک جامعه حکومتی جدید پوشانده شود. درون هیئت حاکمه بر سر حد و حدود و چگونگی پیشبرد این تدابیر، دعواست. و زمانی که این حک و اصلاحات، بمعنای قربانی کردن منافع برخی از آنها باشد، دعواهایشان حادث می‌شود.

شیوه و راه و رسم تغییرات حکومتی می‌تواند «خزنده» و «درون‌قصری» باشد و یا با اتکاء به «عامل خیابان»، «توده‌های حاضر در صحنه»؛ یعنی با مهار کردن و سوار شدن بر موج نارضایتی مردم انجام گیرد. این هم واقعیتی است که همه جناح‌های جمهوری اسلامی خواهان رقابت کنترل شده در بین خود هستند. اما در این مورد هم، خواستن یک چیز است و توانستن چیزی دیگر.

در اوضاع کنونی، تضادها و جدالهایی که بین جناح‌های رژیم جریان دارد، بر روند مقاومت و مبارزه توده‌ها تأثیر می‌گذارد و گرایش‌ات معینی را در بین اقشار و طبقات خلق دامن می‌زند. این اجتناب‌ناپذیر است. بویژه زمانی که اختلافات بالائی‌ها حاد می‌شود و بسط درگیری و جدال و تسویه حساب علنی می‌رسد، نگاه مردم خواه ناخواه به آن جلب می‌شود. این گرایش تقویت می‌شود که دشمن ضعیف و متفرق شده بنابراین می‌توان و باید مبارزه را گسترده‌تر و کوبنده‌تر به پیش برد. در عین حال، با توجه به ضعیف بودن تشکل و فعالیت کمونیست‌های انقلابی در میان مردم و فقدان یک قطب انقلابی، در بروی این گرایش گشوده می‌شود که باید به دعوی بالائی‌ها چشم امید دوخت؛ باید در بین جناح‌ها دنبال نجات دهنده و متحد گشت. اما گسترش چنین گرایشی در جامعه، خودبخودی نیست. عده‌ای آگاهانه این گرایش‌ات را فشرده و

اوضاع نوینی در نتیجه حدت یابی تضادها شکل گرفته است. این اوضاع هم پایینی‌ها و هم بالائی‌های جامعه را به چاره‌جویی جدی واداشته است. هیئت حاکمه به این نتیجه می‌رسد که «بشیوه سابق نمی‌توان حکومت کرد». توده‌ها نیز که کارد به استخوانشان رسیده، «زندگی بشیوه سابق» را گردن نمی‌گذارند. فعالیت و تحریک سیاسی آنها افزایش یافته و روحیه تعرض برای پیش گذاشتن خواسته‌ها و بدست آوردن آنها تقویت شده است. این وضع می‌تواند به تلاطمات سیاسی سراسری - به یک بحران سراسری - بینجامد. بحرانی که از جامعه پاسخ بطلبد و تغییراتی را بر حسب تناسب قوای موجود تحمیل کند. تاریخ معاصر ایران در دوره‌های مختلف شاهد شکل‌گیری چنین اوضاعی بوده است. بروز چنین بحران‌هایی لزوماً به معنی شکل‌گیری یک اوضاع انقلابی نیست؛ اما در هر صورت، فرصتها و گشایش‌های معینی را برای تشدید فعالیت انقلابی کمونیست‌های انقلابی و پیشروهای مهم آنها در تسریع تدارک برپائی جنگ درازمدت خلق ارائه می‌دهد. آنچه ضامن رسیدن به این دستاوردهاست، خط ایدئولوژیک و سیاسی صحیح و روشن، و استراتژی و تاکتیک‌های صحیح است.

آیا ما با «یک انقلاب ۵۷ دیگر» روبروئیم؟ خیر! آن انقلاب تحت شرایط تاریخی - جهانی معینی صورت گرفت و عوامل عینی و ذهنی معینی در آن دخیل بودند. برای مثال، بحران ۵۷ در دوران جنگ سرد بین دو بلوک امپریالیستی و آنهم در همسایگی یکی از دو قطب آن زمان بوقوع پیوست. این مسئله دامنه‌مانور و تأثیرگذاری و دخالت امپریالیسم آمریکا برای ممانعت از تکامل اوضاع به یک انقلاب را محدود می‌کرد. از طرف دیگر، فعالیت ۱۵ - ۱۰ ساله سازمان‌های سیاسی که از معیارهای انقلابی دمکراتیک و ضد امپریالیستی پیروی می‌کردند، ذخیره مهمی برای آن انقلاب بود و بر جهت‌گیری مبارزات مردم تأثیر می‌گذاشت. این را هم باید دید که امپریالیست‌ها از تجربه ۵۷ آموختند و همانطور که دیدیم درسهایش را برای مهار بحران انقلابی در نقاطی مانند فیلیپین بهنگام سرنگونی مارکوس بکار بستند. جمهوری اسلامی هم سعی می‌کند با در نظر گرفتن تجربه انقلاب ۵۷، بقول رفسنجانی از «اشتباهات رژیم گذشته» پرهیز کند و مانع از غلیان و اوج‌گیری بحران شود. اما خواستن یک چیز است و توانستن چیزی دیگر.

اینکه رژیم در مواجهه با اوضاع موجود

نشانی

اتحادیه کمونیست‌های ایران
(سربداران)

BM BOX 8561
LONDON
WC1N 3XX
ENGLAND

نگاهی مردسالارانه و فرمیستی به مسئله سقط جنین

در نقد نظرات «حزب کمونیست کارگری ایران»

پرولتاریای انقلابی چیزی بمتابه سنت در نظر گرفته شود، همانا نفی تمامی عادات و سنتهای کهنه است.

درجه پیگیری و انقلابی بودن هر فرد و نیروئی با این سنجیده میشود که در مورد ستم بر زن و جوانب گوناگون آن، چه موضعی اختیار میکند. این در مورد نظرات آقای حکمت نیز صادق است. بی جهت نیست که در ارتباط با این موضوع، پای بسیاری از مسائل دیگر به میان کشیده می شود؛ مباحث فلسفی و مربوط به جهان بینی؛ چه چیزی در این جهان عادلانه است و چه چیزی نیست؛ دیدگاههای این حزب از جامعه طبقاتی و چگونگی مبارزه برای تغییر آن.

با وجود اینکه در این نوشته نظرات «حزب کمونیست کارگری ایران» و آقای حکمت را مورد نقد قرار می دهیم اما روی سخن ما با طیف گسترده تری است. در جنبش چپ از دیر باز گرایش کم بهائی به مسئله زن وجود داشته است. این گرایش بی ارتباط با سایر انحرافات در برخورد به مسائل اساسی انقلاب نبوده و نیست. همواره گرایشات اکونومیستی و فرمیستی می تواند به دنباله روی از ارزشها و افکار کهن مسلط در جامعه منجر شود. بخش بسیار قدرتمندی از ایده های مسلط در جامعه، ایده های ارتجاعی و عقب مانده در مورد زن است. افکار بورژوا فئودالی (و بورژوا امپریالیستی در کشورهای سرمایه داری پیشرفته) در صفوف احزاب و سازمانهای کمونیستی نیز نفوذ می کند. زیرا این احزاب یا سازمانها از سیاره ناب کمونیستی به روی کره زمین پرتاب نشده اند. آنها مدام در معرض تاثیرات افکار غلط قرار دارند. این هشدار نیست به تمامی پرولتراهای آگاه که مداوما از ایده های کهن گسست کرده و خود را به افکار کمونیستی راستین مجهز کنند.

مقاله زیر نقدی است بر نظرات «حزب کمونیست کارگری ایران» و رهبر آن آقای حکمت بر سر مسئله سقط جنین. این نظرات در مصاحبه ای در شماره ۲۵ نشریه «انترناسیونال» به تفصیل بیان شده است. اگرچه موضوع بحث آقای حکمت بروی مسئله سقط جنین متمرکز است اما دیدگاه کلی ایشان بر سر مسئله زنان را نیز منعکس میکند.

مقوله ستم بر زن در جامعه طبقاتی و چگونگی برخورد کمونیستهای انقلابی بدان باید بارها موضوع تبلیغ و ترویج کمونیستی قرار گیرد. زیرا برای دست زدن به مبارزه آگاهانه انقلابی بمنظور زیر و رو کردن جهان ستم و استثمار کنونی باید به پالایش و تحول دیدگاهها پرداخت و دیدگاههای کمونیستی را در اینمورد فراگیر ساخت. نقد نظرات این حزب و رهبر آن آقای حکمت در مورد مسئله سقط جنین (که ارتباط لاینفکی با مسئله رهائی زن دارد) به این امر خدمت میکند. این نقد بخصوص بدین لحاظ که این حزب خود را «کمونیست» می خواند مهم است. ما نشان خواهیم داد که نظرات این حزب در مورد مسئله سقط جنین ربطی به ایدئولوژی علمی و جانبدار کمونیستی ندارد.

نقد این نظرات بلحاظ دیگری نیز اهمیت دارد. اینها نظرات رایج در جامعه است. بهمین دلیل نقد آنها، تنها نقد نظرات این حزب نمی باشد. مبارزه کمونیستها علیه این تفکرات و برای ترویج افکار صحیح پرولتاری در مورد مسئله زن و سقط جنین، یک حرکت خلاف جریان است. کمونیستها نسبت به مسئله ستم بر زن برخوردی کیفیتا متفاوت از برخوردهای رایج و سنتی ارائه می دهند. اگر قرار است در حرکت



دختران دانش آموز در آمریکا، مردسالاران را محکوم می کنند

و تقسیم سلولی آغاز میشود. ...هرجا این روند قطع بشود، روند تکامل يك انسان جدید قطع شده است.»

خیرا هنوز انسان جدیدی در کار نیست. آغاز تقسیم سلولی است نه آغاز حیات انسان. سلولهای با وابستگی تام و تمام به بدن زن، سلولهایی که زنده بودنشان وابسته به اکسیژن و سیستم انتقال غذایی است که از بدن زن تامین میشود. این سلولها پتانسیل آنها دارند که در مسیر رشد و تکاملشان به انسان تبدیل شوند اما هنوز انسان نیستند.

عمل سقط جنین یعنی سقط این سلولها. این عمل بسیاری مواقع بطور خودبخودی اتفاق می افتد و خود زن نیز آنها متوجه نمیشود. (۱) اما پروسه حاملگی (یعنی حمل این سلولها)، همانقدر «باشکوه و خیره کننده» است که پیشرفت آن در بدن يك پستاندار دیگر. این پروسه نه جادویی است و نه اینکه دیگرانی آنها از خارج هدایت میکنند. پروسه ای از بدن مرد یا ساختار دولت هم نیست. تمام مسئله درون بدن زن میگردد. این پروسه ای پیچیده اما شناخته شده از تغییر است و این تغییر فقط به خاطر فیزیولوژی بدن زن است که میتواند اینگونه صورت بگیرد.

این پروسه چه چیزی را بما نشان میدهد؟ این که بازتولید نسل بشر هنوز وابسته به آحاد زنان است. و دقیقا بهمین دلیل تلاش برای تنظیم اجتماعی تولید مثل، میتواند به ستمگری بر زن مبدل شود. درست بهمین دلیل سلامت جسمی و منافع اجتماعی زن باید نسبت به هر روند اجتماعی دیگری مانند تولید مثل ارجحیت داده شود. و درست به همین دلیل است که مسئله سقط جنین موضوعی کاملا مرتبط با رهایی زنان میباشد.

آقای حکمت میگوید: سقط جنین «قطع حیات انسانی» است. این واقعیت ندارد. اما سقط جنین قطع يك شکلی از زندگی - به نفع حیات زن (یعنی يك موجود کامل انسانی) - میباشد. آیا این غلط است؟ خیر.

زندگی، مشخصه هر چیزی بروی کره زمین است که پتانسیل رشد دارد؛ میتواند تکامل پیدا کند؛ محیط را تغییر دهد و توان باز تولید دارد. این مشخصه همه گیاهان، حیوانات و هر سلولی است. مشخصه تخمک بارور شده و یا اوول و اسپرم و یا هر سلول دیگر است. اما هر زندگی نمیتواند و نباید حفظ شود. چون همه زندگی ها دارای ارزش یکسانی نمیباشند. اینکه کدام زندگی باید حفظ شود و کدام نشود مربوط است به ارجحیتهای اجتماعی. این هم در مورد از بین بردن زندگیهای حیوانی و گیاهی صادق است (که انسانها هر روزه آنها را برای رفع نیازمندیهای خود از بین میبرند) و هم در مورد زندگیهای انسانی. تمام قضیه فهمیدن این حقیقت است که افراد با تعلقات طبقاتی مختلف، حتی در برخورد به زندگی انسانی، ارجحیتهای متفاوتی دارند.

از نظر طبقات دارا و صاحب قدرت در دنیای کنونی، ندارها بدرندخور هستند. یا تا سرحد مرگ باید از آنها کار کشید و یا آنان را از میان برداشت. آنها گاه حامدانه برنامه هائی طراحی میکنند که منجر به از میان بردن بخشهای زیادی از توده های فقیر میشود. و وقتی به این نتیجه میرسند که بخشی از مردم فلان کشور جهان سوم و یا بهمان اقشار توده ها در کشورهای امپریالیستی محل نظمشان هستند و یا سرمایه گذاری روی آنها سودی ببار نمیآورد، نقشه مند برای از میان بردنشان برنامه ریزی میکنند. در حالیکه طبقه کارگر در وجود این انسانها آینده را میبیند و نیروئی که پتانسیل بوجود آوردن جهانی کاملا متفاوت را دارد. از نقطه نظر طبقه کارگر، این طبقات استثمارگر هستند که انگلند و آحاد بسیاری از آنان در مصاف و نبرد طبقاتی بناگزییر از میان برده میشوند. پس هر زندگی را نمیتوان حفظ و نگهداری کرد. تصمیم گیری بر سر این مسئله بسته به آنست که چه چیزی به نفع اکثریت بزرگ توده های مردم و نهایتا به نفع کل جامعه بشری است. پرولتاریا در جنگهای طبقاتی خود نیروهای مرتجع را از میان میبرد. باید چنین شود تا يك زندگی خالی از مصیبت و بدبختی و سرافکنندگی بوجود بیاید. کسانی که میخواهند تمام زندگی ها و بهر قیمتی که شده حفظ شود، در واقع اجازه میدهند تا دردها و مصیبتهای بیحسابی که انسانها در سراسر جهان و روزمره متحمل میشوند بی

امروزه در ایالات متحده آمریکا جنبش قدرتمندی در میان زنان در دفاع از حق سقط جنین جریان دارد و صف بندی معینی حول آن شکل گرفته است. در یکطرف صف «پروچویس» ها (حق انتخاب آزاد زنان) قرار دارد و در مقابل آن صف «پرو لایف» ها (اولویت حیات جنین بر سرنوشت زن) قرار دارد. این جنبش صدها هزار تن از زنان پرولتر و زنان متعلق به طبقات میانی را در بر می گیرد. تاکنون مبارزین زیادی در این جنبش مورد حمله نیروهای شبه نظامی دست راستی قرار گرفته و تعدادی جان باخته اند. در این جنبش کمونیستهای انقلابی (مشخصا فعالین حزب کمونیست انقلابی آمریکا) نقش سیاسی و عملی فعالی بازی می کنند؛ و صفحات نشریه «کارگر انقلابی» ارگان این حزب به انعکاس این مبارزات پرداخته و در مقابل خطوط رفرمیستی جنبش زنان به ارائه خط مشی انقلابی برای پیشبرد این مبارزه می پردازد.

این وظیفه هر زن طالب رهایی و هر نیروئی مترقی و انقلابی است که به دفاع از این مبارزه عادلانه بر خیزد و کسانی را که تحت عناوین و اشکال مختلف به این مبارزات با دیده تحقیر نگاه میکنند و با ایجاد موانع عملی یا نظری در همبستگی جهانی زنان اخلال بوجود می آورند، افشاء کنند.

از همینرو نقد نظرات آقای حکمت و حزیش دفاع از مبارزات زنان در آمریکا علیه ستمهای جامعه مردسالار نیز می باشد. ما در این نقد نشان خواهیم داد که آقای حکمت در برخورد به صف بندی شکل گرفته، بطور واقعی کجا ایستاده و سمت چه کسانی را می گیرد و چرا؟

نکات اصلی نظرات آقای حکمت از این قرارست: جنین انسان است؛ نفس عمل سقط جنین انسانی نیست و از همینرو کار درستی نیست؛ سقط جنین گواه از خودبیگانگی بشر است؛ پدیده حاملگی و تولد پروسه باشکوه و خیره کننده ای است و پدیده ای ایست دارای نقش بنیادی، ابدی و ازلی.

آقای حکمت برای اثبات این نظرات بروی دو حقیقت خط بطلان میکشد. یکی این حقیقت علمی که جنین «انسان» نیست - حقیقتی که در نتیجه پژوهشهای علمی بشر اثبات شده است؛ و دیگری این حقیقت اجتماعی که سقط جنین قبل از هرچیز، مسئله ایست مربوط به مناسبات میان زن و مرد؛ و زن و مناسبات اجتماعی مسلط.

جنین، انسان نیست

آقای حکمت میگوید: «...نظر مشخص مردم راجع به هویت انسانی جنین هرچه باشد، اکثریت عظیم آنها حس میکنند که این کار دردناک و نامطلوبی است (یعنی سقط جنین) و بهرحال با قطع حیات انسانی ربط دارد.» (عبارت داخل پرانتز از ماست)

این بحث حقیقت ندارد که جنین انسان است یا دارای حیات انسانی است. حیات انسانی از وقتی آغاز میشود که بند ناف متصل کننده جنین به بدن زن قطع شده و نوزاد نخستین نفس مستقل خود را میکشد. این نقطه شروع حیات انسانی بمشابه موجودی با حیات بیولوژیک و حیات اجتماعی جداگانه است. تا پیش از این، جنین توده ای از نسوج در حال تکامل است که بطور لاینفکی در روندهای بیولوژیکی بدن زن ادغام شده است. یعنی بخشی از بدن زن است؛ سوخت و ساز و قدرت تکامل و ادامه حیاتش وابسته به بدن زن و انجام فعلیتهای مشخص از سوی بدن زن است. یعنی موجودیتی مستقل از بدن زن ندارد. مهم نیست که این توده نسوج در کدام مرحله تکاملی قرار دارد، دست و پا پیدا کرده است یا نه. آنها نه بلحاظ بیولوژیکی میتوان انسان خطاب کرد و نه بلحاظ داشتن حیات مستقل اجتماعی.

بحث آقای حکمت کاملا غیرعلمی است وقتی میگویند: «از نظر بیولوژیک مقطع شروع حیات انسان جدید بنظر من لحظه شروع حاملگی است. یعنی وقتی کلید يك روند جدید بیولوژیکی زده میشود

میشود، جدال بر سر این نوع زندگی تا اینحد جنجال برانگیز شده است؟ چرا حتی با این وجود که جنین بخشی از بدن زن است (یعنی بخشی از بدن يك موجود کامل انسانی)، با حق سقط جنین از جانب مردمان زیادی مخالفت میشود؟

در پس این مناظره برخورد بینشها و منافع طبقات مختلف قرار دارد. طبقاتی که حامی و حافظ نظم کهنه میباشند و مذهب و قوانین ارتجاعی برخاسته از مناسبات کهنه پشت و پناه آنان میباشند؛ و طبقه ای که میخواهد بر هر گونه ستمگری و افسانه نظم طبیعی و همیشگی امور نقطه پایان بگذارد.

موضوع اصلی جنین نیست، رابطه زن و جنین هم نیست مسئله، رابطه میان زن و مرد، میان زن و نظام طبقاتی است

قبل از هر چیز اینرا بگوئیم که مخالفین سقط جنین هنگام بحث بر سر این مسئله، عامدانه زن را حذف میکنند. آنها عکس بچه متولد شده ای که دارد انگشتش را میمکد را بعنوان جنین نمایش میدهند و عوام فریبانه ادعا میکنند که این همانی است که سقط شده است. اما انگار نه انگار که این «بچه» (و در واقع توده ای سلول) درون بدن زنی قرار گرفته و اگر این بدن نبود آن نیز موجود نبود. رهبران مخالفت با سقط جنین کاملاً متوجه مسئله زن هستند و جنین چندان مسئله شان نیست. اما از جنین بعنوان يك سمبل استفاده میکنند. نیروی محرکه آنها مجبور کردن زنان به قبول موضع تبعی و انقیاد در خانواده و جامعه است.

برخی دیگر از مخالفین حقیقی (و نه حقوقی!) (۲) سقط جنین (مانند آقای حکمت) هم در انتظار رشد تکنیک نشسته اند تا دستگاههای پیشرفته ای اختراع شود و نشان دهد که در ۱۲ هفته آغاز حاملگی هم آن چیز چون دست و پا و قلب داشته پس يك موجود انسانی بوده است. و بطور طنزآلودی در اینجا آقای حکمت همان تاکتیک رهبران مخالفت با سقط جنین را بکار میگیرد. ایشان فلسفه و حق و بیولوژی را بکار میگیرد تا ثابت کند که جنین يك موجود انسانی است. اما آنچه در این میانه غایب است، موقعیت، خواست و اراده زن است. آنچه در این میانه اصلاً مطرح نمیشود ربط مسئله سقط جنین با رها شدن زنان است.

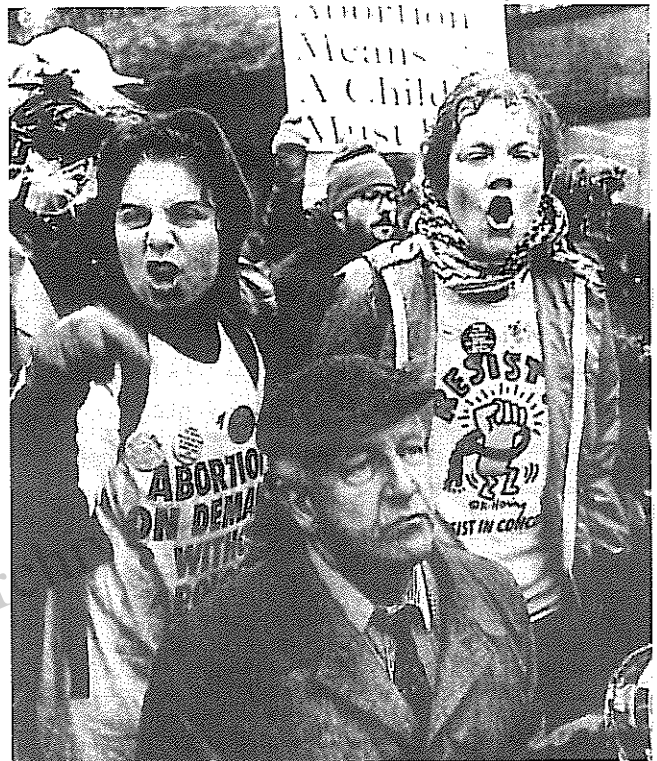
آقای حکمت میگوید: «اینکه جنین از چه مقطعی دست و پا و سر و قلب دارد (که بسیار قبل از ۱۲ هفتگی است) بطور طبیعی بر ذهن هر انسانی سنگینی میکند. بنظر من بهمین دلیل گسترش روشهای عکسبرداری کمک میکند که مردم پیوستگی رو به عقب آدمی را ببینند و بیشتر حس کنند و سقط جنین روز به روز به عمل ناگوارتری برایشان تبدیل شود....»

اولاً ایشان میخواهد دیدگاه ضدعلمی خود را با وعده گسترش «روشهای عکسبرداری» لاپوشان کند. ثانیاً، اینکه جنین تا قبل از ۱۲ هفتگی دست و پا و قلب دارد باز هم تفاوتی در اصل قضیه به وجود نمی آورد. چون کماکان زندگی، اراده و آینده زن، ارجحیت دارد. در ضمن، این بحث آقای حکمت مانند فلسفه کهن و غیرعلمی عهد عتیق در چین است که سن انسان را از زمان نطفه بستن حساب میکنند. آنها معتقدند از همانزمان روح انسانی در نطفه دمیده شده است. ایشان مسئله را امروزی تر و تکنیکی تر مطرح میکنند: کلید زده شده انسانی عمر خود را شروع کرده است.

بطور خلاصه این افکار (خواه متعلق به نیروهای راست مذهبی باشد، خواه متعلق به نیروها و افرادی چون حزب کمونیست کارگری و آقای حکمت) افکاری است غیرعلمی و در تخالف با رهائی زنان. این تفکرات، زنان را زیر فشار اخلاقی و احساس تقصیر و شرمگین شدن قرار میدهد و به این ترتیب «عذاب وجدان» را بجان زنی می اندازد که

جواب و بدون چاره جوئی بقاء پیدا کند. اینهم از واقعتهای زندگی است!

آقای حکمت وقتی از «حیات انسانی» جنین به دفاع برمخیزد در حقیقت میگوید که جنین بیشتر از زندگی و آینده يك زن ارزش دارد. ایشان نیز به این ترتیب ارجحیتهای خود را انتخاب کرده است. زندگی و سرنوشت و آینده يك زن در برابر زندگی مستی سلول که فقط پتانسیل انسان شدن را دارد.



ایالات متحده: درگیری زنان مبارز با مخالفان سقط جنین

سقط جنین موضوع مشترک زنان است بر سر کنترل آنان بر بدن خودشان و توسط خودشان. مهم نیست چه مدت از حاملگی گذشته است. مسلماً عمل سقط جنین هرچه زودتر صورت بگیرد برای سلامت زن بهترست. با این وجود مهم است که از حق زنان در خاتمه دادن به حاملگی ناخواسته در هر زمانی که باشد، حمایت شود. و امکانات و مراقبتهای لازم پزشکی برای این فراهم شود.

اما زنان بدلایل مختلفی دست به سقط جنین میزنند؛ و همه آنها معتبر است. هیچ زنی نباید بخاطر پایان گذاردن بر حاملگی اش احساس گناه کند. تولد کودک میتواند برای زنی شادی آفرین و خوب باشد و برای زنی دیگر منبع هزاران درد و مشکل. در چنین شرایطی مجبور کردن زن به ادامه حاملگی و تلاش برای قانع کردن او به نگهداری فرزندی ناخواسته، عملی جنایتکارانه است. بچه دار شدن، تمام زندگی يك زن را تغییر میدهد و اگر نخواهد باید بتواند آنرا سقط کند. در جامعه مردسالار کنونی سلطه مرد بر زن بطور قهرآمیز اعمال میشود؛ کنترل بر بدن زن و خصوصی ترین مسائل زندگی او بطور قهرآمیز اعمال میشود. غیرقانونی کردن سقط جنین و یا توجیهاتی که بخواهد اگر و مگر و شرط و شروط برای این بگذارد هیچ نیست مگر حفظ، تحکیم و بازتولید همین وضعیت. بر مستی سلول، نام انسان گذاردن و از میان بردن آنرا قتل جلوه دادن (خواه آشکارا مانند بنیادگرایان اسلامی و هم قماشان مسیحی فاشیست آنها، خواه خجالتی) برای شرمنده کردن زنان و تهمت زدن به آنانست. خواسته یا ناخواسته برای تقویت کنترل دولت و جامعه مردسالار و مردان حتی بروی اجزاء درونی بدن زن است.

اما چرا در شرایطی که روزانه زندگی های بسیاری زیر پا گذارده

بنقل از جزوه

«پرولتاریای آگاه و مسئله زن»

از انتشارات اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

۱۳۶۶

«در دوران شکست و عقبگرد انقلاب نیز دیده شده که مردان در سطح تشکلات انقلابی یا بطور گسترده در جامعه، کاملاً طریق کرنش به خودروئی (کرنش به ارزشهای مسلط در جامعه) را در پیش می گیرند و به درجات مختلف به عامل ستمگری، و مبلغ مناسبات سنتی موجود بین زن و مرد بدل می شوند. عملکردهای مشخصی از این دیدگاه و رفتار انحرافی ناشی می شود. بطور مثال در عرصه مبارزه خطی و سیاسی بسیار دیده می شود که مردان با هراس و نگرانی عملاً نقشی سد کننده ایفاء می کنند. نگرانیشان از اینست که شاید همسرشان مستقلانه از خط دیگری حمایت کند؛ خط دیگری را تبلیغ کند و برای خطی جز خط شوهرش بجنگد. این مثالی ملموس برای جنبش کمونیستی و انقلابی ماست که دوره دشوار شکست و مبارزه حاد در عرصه جمعبندی از تجارب انقلاب را از سر می گذرانند. در این منطق، زن انقلابی و کمونیست از حق انتخاب و پیشبرد آگاهانه و مستقلانه خط سیاسی محروم می شود و این هیچ نیست جز سنت و حق پدرسالاری کهنه. این یعنی انحصاری کردن حق سیاسی درون تشکیلات یا خانواده برای مردان. تاثیر عملی این اقدام بر مبارزات جاری نیز مخرب است. با اینکار از شکوفا شدن همه جانبه و کامل مبارزه خطی و شرکت فعال تمام اعضای تشکیلات (یا اعضای جامعه) در آن جلوگیری می شود. با این کار در پروسه تربیت، تحکیم و ارتقاء اتکاء بنفس زنان انقلابی کمونیست، زنانی که پتانسیل

جرات و اراده کرده تا جنینی را که نمیخواهد سقط کند. وضعیتی که ذره ای اشتراک با موقعیت زنی که میخواهد برای رهایی کامل مبارزه کند ندارد. زیرا زنی که با رای و اراده خود صاحب فرزندی بشود یا نشود، بمراتب با روحیه تر خواهد بود و شخصیتی قویتر برای دخالتگری در امور جهان و تغییر آن خواهد داشت. این تفکرات، توانائی حامله شدن زن را نوعی «وظیفه الهی» یا «نقش طبیعی» قلمداد میکنند. چیزی جاودانه که از روز اول قرار بوده اینطور باشد و به نظمش نباید دست درازی کرد. اینها کاملاً به تقویت سلطه مرد بر زن و حفظ سیستم مردسالار خدمت میکند. این تفکرات، تبیینی بشدت احساساتی از نقش مادری ارائه میدهند. اما پشت این تبیین، واقعیتی سخت خشن نهفته است. حق مردان که قدرت کامل دولت را در این زمینه پشتوانه خود دارند.

آقای حکمت شکایت میکند که چرا در این میان مسئله مالکیت مطرح میشود. ایشان میگوید: «چرا باید فرمول تضاد مادر و جنین، جدال بر سر مرزهای مالکیت طرفین بر سلولهای جفت و رحم را پذیرفت؟»

اولاً، منظورتان از مالکیت «طرفین» چیست؟ مسلماً بحث نمیتواند بر سر مالکیت جنین بر سلولهای جفت و رحم باشد! پس، منظور از «طرفین»، زن و مرد است.

ثانیاً، مسئله مالکیت طرح میشود چون موجودست، و ماتریالیسم تاریخی آنرا اثبات کرده است. حقیقت از این قرارست: از وقتی که جامعه بشری به طبقات متخاصم تقسیم شد و زن تحت کنترل مرد قرار گرفت، کنترل تولید مثل زن نیز به یکی از اهرمهای اصلی ستم بر زن و سلطه بر سرنوشت و آینده او تبدیل شد. از همان وقت، تمایزات اقتصادی مبتنی بر مالکیت خصوصی، جوامع بشری را به بالادست و فرودست تقسیم کرد و همزمان سلطه مرد بر خانواده و زن تحمیل شد و زنان همه حقوق خود و حتی اختیار بدن خود را نیز از دست دادند. دستگاه روحانیت و دولتها، نهادهای سیاسی، قوانین و ایدئولوژی ارتجاعی همگی دست بکار شدند تا باری سنگین را بر دوش زنان مستقر کنند. این يك مشخصه کلیه جوامع طبقاتی بوده و بیانگر آنست که در قلب منازعه بر سر سقط جنین، مسئله مناسبات مالکیت قرار گرفته است. غیرقانونی کردن، محدود کردن و یا مخالفت داشتن با حق سقط جنین، یعنی اینکه زنان مایملکی هستند که باید کنترل شوند و جنین، مایملکی است که وسیله ایدئولوژیک - سیاسی مناسبی برای تحت ستم نگاهداشتن زنان میباشد.

آقای حکمت برای جوش دادن «معامله» و راضی کردن «طرفین» طرح عملی هم جلو میگذارد و میگوید: «ظاهراً میشود مهلت را ۱۲ هفته قرار دارد (منظور مهلت برای سقط جنین قانونی است) ... و به يك تعادل سیاسی بین خواست آزادی سقط جنین و حمایت هرچه بیشتر از جنین رسید.» (عبارت داخل پرانتز و تاکید از ماست)

اما به چنین تعادلی نمیتوان دست یافت. این تضادی است عمیق که ریشه در مناسبات مالکیت و مناسبات قدرت در جهان کنونی دارد و هر نیرو یا فرد مترقی باید سمت خود را بدون ابهام روشن کند. «هم این و هم آن» پاسخ مسئله نیست. «هم این و هم آن» یعنی هم منافع زن و هم منافع نظام طبقاتی کنونی. و این دو جور در نمیآید.

اما صحبت آقای حکمت جنبه دیگری هم دارد. ایشان میگوید: «چرا باید فرمول تضاد مادر و جنین، ... را پذیرفت؟»

البته تضادی موجودست. جنین بعنوان يك جزء از بدن زن با کل (یعنی بدن زن) تضاد دارد. اما آقای حکمت سعی میکند اینرا تلقین کند که گویا بحث بر سر این تضاد است. و این واقعیت ندارد. در بحث سقط جنین بهیچوجه موضوع مورد جدال بر سر این تضاد بسیار فرعی و غیر مهم نیست. مسئله اصلی نه «تضاد مادر و جنین» است و نه خود «جنین» (که آقای حکمت با حرارت به دفاع از حق حیات آن بر میخیزند). در قلب این مناظره تضاد میان زن و مرد؛ و زن با مناسبات طبقاتی حاکم قرار دارد. این تضاد است که حق انتخاب را جلو میگذارد. ارجحیت ها را مطرح میکند. چپی به قیمت چپی را پیش

میآورد. هر تبیین دیگری از بجز این وارونه جلوه دادن حقیقت است.

از اصالت بشر تا «جاودانه» کردن نقشی زن

آقای حکمت بمنظور قانع کردن زنان برای اینکه قبول کنند سقط جنین عملی نادرستی است از مفاهیم و مقولاتی مانند «احترام»؛ «تعقل»؛ «حیات انسانی»؛ «اصول انسانی مطلق و تفسیر نابردار»؛ «حرمت آدمی» استفاده میکند. گوئی اینها مفاهیم و مقولاتی مجرد و در هوا هستند و نه مفاهیمی مشخص و مشروط در چارچوبه های اجتماعی و تاریخی معین.

بطور مثال ایشان میگوید: «احترام به حیات انسانی بحثی بیولوژیک نیست. بحثی فلسفی است.» بخش دوم این حرف درست است. بحثی فلسفی است. اما فلسفه ای غلط. «احترام» نیز مقوله ایست اخلاقی مربوط به جوامع بشری و لاجرم با تغییر و تکامل جوامع بشری، ارزشهای اخلاقی آن و بالطبع خود مفهوم احترام تغییر میکند. احترام به هر پدیده ای، مهر يك تفکر و بینش ایدئولوژیک طبقاتی را بر خود دارد. برای هر طبقه ای «نیک» و «بد»، «احترام» و «بی احترامی» فرق میکند. البته طبقات استثمارگر همواره و از طریق

میشود اینست: زنی بدلیل اینکه حامله است از کار بیکار میشود؛ نمیتواند تحرك زیاد داشته باشد؛ بخاطر حاملگی - حتی اگر ناخواسته هم نباشد - بسیاری زنان میمیرند؛ به حاشیه فعالیت‌های اجتماعی رانده میشوند؛ دچار انواع آسیب‌های جسمی و روحی میشوند. بویژه هنگامی که این حاملگی ناخواسته باشد ابعاد و عمق این آسیبها سر به فلک میزند؛ او این جنین را نمیخواهد اما زیر فشار اخلاقیات سنتی و اخلاقیات «تفسیر نابردار» بورژوازی مجبور به نگهداری چیزی است که نمیخواهد. اینها همه از سوی جامعه مردسالار با توجیحات بغایت ضدعلمی، مذهبی و محافظه کارانه به هیچ گرفته میشود. و در مقابل تمام این مصیبتها آن زن باید قانع شود (خواه توسط ردپوشان کلیسایی، خواه توسط فعالین حزب کمونیست کارگری در «فردای تحولات ایران») که به قیمت حیات بیولوژیک و اجتماعی خودش، از «حق حیات» مثنی سلول بدنش دفاع کند. شما آقای حکمت این جهتگیری تان را نمیتوانید با الفاظ فلسفی مبهم و ادعا و تفرعن روشنفکری بپوشانید. در این جدال شما چه بخواهید و چه نخواهید بطور حقیقی در کنار کلیسا و جنبش پرولایف قرار گرفته اید. اینکه میگوئید حق سقط جنین را تا سه ماهگی به رسمیت میشناسید فقط باعث خنده است. این حق را مدتهاست در مناطق زیادی از دنیا زنان در نتیجه مبارزات خود بدست آورده اند و برای از دست ندادن این حق دارند مبارزه میکنند. لطفا برای غصب این حق توسط جامعه مردسالار اغتشاش به پا نکنید.

اما جوهر نظرگاه آقای حکمت مقوله «از خودبیگانگی» است. ایشان میگوید: «سقط جنین گواهی از خود بیگانگی بشر است». اینجا آقای حکمت مفهومی که مارکس در موردی مشخص بکار برده را به عاریت میگیرد. (۳) اما منظور آقای حکمت چیست؟ منظور آقای حکمت از طرح مسئله «از خود بیگانگی» اینست که: سقط جنین کردن در سرشت انسان نیست؛ در طبیعت انسان نیست؛ سقط جنین نکردن در ذات انسان است. اما - طبق گفته ایشان - اوضاعی فراهم شده که آدم مجبور میشود دست بکاری بزند که خلاف سرشتش است. و وعده میدهد که در فردای تحولات سیاسی، حزب ایشان کاری خواهد کرد که زنان به اصل خویش بازگردند! (یعنی بزایند و سقط نکنند!)

درك ایده آلیستی از تاریخ منجمله تاریخ تکامل بشر در این نظریه بخوبی آشکارست. آیا میتوان از «سرشت و ذات انسان» بطور مجرد و جدا از مناسبات طبقاتی موجود حرف زد؟ مذهبیین از این حرفها زیاد میزنند زیرا دست «خدا» و تقدیر و سرنوشت را از روز ازل در کار می بینند. شما چطور آقای حکمت؟ مال شما از کجا میآید؟ مال شما هیچ نیست مگر اومانیزم بورژوازی. مائوتسه دون در مبارزه با چنین تفکری مسئله را اینطور طرح کرد: «... آیا چیزی بنام سرشت انسانی وجود دارد؟ البته که وجود دارد. اما فقط سرشت انسانی مشخص، نه سرشت انسانی مجرد. در جامعه طبقاتی هیچ سرشت انسانی نیست که خصلت طبقاتی نداشته باشد، سرشت انسانی مافوق طبقاتی وجود ندارد.....» (سخنرانی در محفل ادبی - هنری ین آن). (۴)

در این حرف حقیقتی بزرگ موجود است. یعنی شما نمیتوانید از سرشت انسان، مجرد از مکان و زمان و شرایط مادی تاریخا معنا یافته صحبت کنید. برآستی مبداء این «سرشت» و «حرمت» عام و مجرد انسان کجاست؟ برای شما هر موجود راست قامت (و یا حتی جنین) دارای سرشتی «در خود» میباشد. اما این حقیقت ندارد. حقیقت اینست که از وقتی جامعه به طبقات مختلف و متخاصم تقسیم شد، انسانها، عواطف و اصول آنها قویا با منافع و مواضع طبقاتی معینی مشخص شد و سرشتشان را این رقم زد.

اما نتیجه مستقیم دیدگاه «اصالت بشر» آقای حکمت «جاودانه» دیدن نقش زن است. ایشان میگوید:

«...چرا باید درك انسان از پدیده ای چنین بنیادی، ابدی و ازلی بر مقولاتی چنین دورانی و گذرا، نظیر مالکیت و تئوری لیبرالی فردیت بنا شود؟» منظور ایشان از این پدیده ازلی و ابدی، همان پروسه

رهبر شدن و تئورسین شدن را دارند، اخلاص میشود. عقب نگاه داشتن زنان در عرصه سیاسی و ایدئولوژیک با اسیر کردن آنان در زنجیر سنن پدرسالاری همراه می شود.

بعلاوه، بموازات نفوذ گرایشات شکست طلبانه در میان انقلابیون به اشکال پوشیده یا آشکار، می بینیم که مبارزه حادی بین زن و شوهر (البته با این فرض که زن و شوهر از نقطه نظر فهم سیاسی و اعتقادات سیاسی و ایدئولوژیک و درک اوضاع، همسانی داشته اند) براه می افتد و شوهر تلاش می کند که بینش شکست طلبانه خویش را بر همسرش تحمیل کند. در اینجا تضادهای بسیاری بروز می کند و همینجاست که مرد به درجات مختلف (در جامعه یا در تشکل انقلابی) به عنصر و عامل ستمگران و مبلغ ایده های شکست طلبانه پاسیویستی تبدیل می شود، با این جهت گیری که مقاومت زن انقلابی کمونیست را در هم شکند. حربه مرد در این مبارزه، همان حق مردسالاری است. با اتکاء به این حق، مرد به قانع کردن همسرش می کوشد. تلاش می کند وی را بدنبال خط خود بکشد و به تجربه دیده ایم. خصوصا در دوره شکست موقت انقلاب. که این برخورد مردسالارانه چه نقش مخرب و ضدانقلابی بازی کرده است. معمولا گرایش خودبخودی قدرتمندی در میان بسیاری از مردان انقلابی و کمونیست وجود دارد که در همه حال رابطه سیاسی میان خود و همسرشان را طوری شکل دهند که رفته رفته زن به زائده سیاسی وی بدل شود و بدون شوهر از هویت سیاسی کاملی برخوردار نباشد. همانطور که گفتیم این گرایش خودبخودی است، اما باید با آن برخوردی آگاهانه صورت گیرد. باید دانست که این گرایش وجود دارد و باید بمصاف با آن رفت. در غیر این صورت، نهایتا و بالاچار بر ماهیت انقلابی مرد تاثیر گذاشته و آن را بضد خود بدل خواهد کرد.»

ایدئولوژیهای خود کوشیده اند موضوعات معینی را فراتر از تضادها و منازعات طبقاتی قرار دهند. حتی زمانی که قبول میکنند طبقات و منافع طبقاتی متضاد موجودست، اما اصرار می ورزند که احکام و ارزشهای هستند که مهر طبقات ندارند؛ ارزشهای ابدی و تفسیرناپذیرند. آنها در حالیکه جایگاه مقدسی برای ارزشهای اخلاقی خود قائلند، میکوشند تا این ارزشها را مجرد از زمان و مکان جلوه بدهد. آنها تلاش میکنند تا این مسئله که این ارزشها متعلق به کدام رده بندی اجتماعی و طبقاتی است و منافع چه کسانی را حفظ و تقویت میکنند را پنهان کنند. همه اینها از ضروریات و منافع طبقاتی آنها بلند میشود. و کمونیستها همواره تلاش میکنند پرده از این عوامفریبی طبقات حاکم بردارند و غیرعلمی بودن و جانبدار بودن ایده های آنها را افشا کنند.

آقای حکمت معتقد است «احترام به حیات انسانی نشانه تعقل بشر است و نه توکل به خرافه مذهبی». درست است. این احترام ناشی از تعقل بشر است، اما بشری که هنوز میتواند به خرافه مذهبی توکل یابد. عقل بشری که جامعه اش به طبقات تقسیم شده بکار میآید تا مسائل و پدیده ها را بر طبق خاستگاه و جهانیابی طبقاتی اش تفسیر کند. تصویر واقعی آنچه بعنوان «احترام به حیات انسانی» مطرح

«باشکوه و خیره کننده حاملگی و تولد» است. ما اینجا از سوز و گدازهای دراماتیک آقای حکمت میگذریم. «ابدی و ازلی و پروسه با شکوه و ...» تماما برای جاودانگی بخشیدن به تقسیم کار اولیه ایست که میان زن و مرد بطور طبیعی بوجود آمد. اما خیلی چیزها در این جهان مادی بطور طبیعی شکلی داشت و توسط فعالیت آگاهانه بشر صورت دیگری پیدا کرد. اغلب عناصری که بصورت طبیعی در جهان موجود بودند در نتیجه فعالیت های علمی و تولیدی بشر و بنا بر نیازمندیهای بشر دستخوش تحولات و تغییراتی عظیم شدند. همین کره ای که شما رویش زندگی میکنید بصورت طبیعی صورت دیگری داشت و انسان آنرا منطبق بر ضروریات خود تغییر داد. چه کسی تا دهه ۷۰ میتوانست تصور کند که امکان بوجود آوردن جنین خارج از رحم زن موجود است؟ و یا تا همین دو سال قبل چه کسی میتوانست باور کند که میتوان عمل کلوناز را انجام داد؟ عملی بدون نیاز به حضور جنس نر. (۵) چرا برای بسیاری افراد تحولات و تغییرات عظیمی که در طبیعت و بدست انسان انجام گرفته قابل قبول و منطقی جلوه میکند، اما تعداد قلیلی هستند که قادرند به تغییرات در این تقسیم کار طبیعی میان زن و مرد، بیاندیشند؟ این درست بخاطر سلطه هزاران ساله جامعه مردسالار و منافع طبقاتی ناشی از آنست.

هیچ پدیده ای در جهان مادی ازلی و ابدی نبوده و نخواهد بود؛ منجمله این شکل از باز تولید نسل بشر. چرا باید تولد بچه از شکم زن را تنها راه باز تولید نسل بشر دانست؟ برای خیلی ها فکر کردن به این مسائل عجیب است، اما واقعا هیچ کارکرد «طبیعی» استقرار یافته و مطلقی در هیچ موردی موجود نیست.

اگر کسی راه «طبیعی» و تنها راه برای بازتولید بشر را همین که هست در نظر بگیرد، آنگاه می باید به موقعیت کنونی زن در جامعه بمشابه نظم «طبیعی» امور صحنه بگذارد و نهایتا به اینجا برسد که نظم طبقاتی کنونی نیز نظم «طبیعی» امور میباشد. ناچارست که بگوید نمیتوان بر این نوع تمایزات و بر این قانون جنگل حاکم بر جهان فائق آمد. و آنگاه باید نتیجه گیری کند که تنها کاری که از دست بر میآید، اعتراض به زیاده رویهای این نظام است.

با تکامل آگاهی سیاسی و همینطور درک عمیقتر از علم و بدن انسان زمانی خواهد رسید که بار بازتولید از دوش زنان برداشته شود. نگران نشوید! منظور این نیست که اینبار این مسئولیت بعهده مردان قرار خواهد گرفت. مسئله اینست که بشر با تکامل آگاهی و علم قادر به اتخاذ روشهایی دیگر بجز این «تنها روش طبیعی» برای بازتولید خود خواهد شد. روشهایی که باعث میشود تا بازتولید بشر بسیار بی خطرتر انجام گیرد و به این طریق امکان ظهور نسل بسیار سالمتری از بشر نیز بوجود خواهد آمد. مسلما اینها طرحهایی برای آینده اند، اما تاثیرات فلسفی و ایدئولوژیک بر برخوردهای امروز ما بجا میگذارد. (۶)

در آینده زمانی که جامعه بشری از شر جامعه طبقاتی و مردسالار رها شود، مطمئنا همه نیروهای تولیدی از انسان تا علم و تکنولوژی رها خواهند شد و در خدمت تعالی جامعه بشری و آسایش هرچه بیشتر همه انسانها قرار خواهند گرفت. آنگاه مفاهیم و شیوه های مختلف زندگی تغییر خواهد کرد و امراض کنونی لاعلاج ناشی از جامعه طبقاتی نابود خواهند شد. و تولید مثل که بمشابه یک ستم طبیعی بر عهده زن بوده و موجبات فرودستی او را نیز فراهم کرده است آگاهانه و نقشه مند دستخوش تغییرات بنیادین خواهد شد. این موضوعی است که آقای حکمت که ستایشگر این «تقسیم کار طبیعی» است حتی به آن فکر نمیتواند بکند.

از فرمیسم تا مخالفت با سقط جنین

آقای حکمت میگوید: «.... بسیاری از روابط و مسائل اجتماعی هستند که همه ما در عین اینکه آرزوی محوشان را داریم آنرا بعنوان

یک واقعیت عینی و داده جامعه کنونی به رسمیت میشناسیم و سعی میکنیم آثار ناگوار آنها را بر زندگی خود و همه مردم کاهش دهیم.... ما خواهان آزادی مصرف برخی مواد مخدر و حتی تامین دولتی آن برای معتادین شده ایم و اینرا شرط از بین بردن اعتیاد میدانیم.... ما خواهان رفع ممنوعیت از تن فروشی شده ایم و اینرا یک شرط از بین بردن فحشا میدانیم.... جواب مصائب جامعه سرمایه داری غیرقانونی کردن آنها و تنبیه قربانیان آن نیست.... این فقط حرف ما کمونیستها نیست. حرف هر کسی است که همپای همین تمدن اروپائی جلو آمده است.»

اما پدیده های ناگواری چون اعتیاد و فحشا و غیره ریشه در مناسبات اجتماعی و اقتصادی مشخص و تعریف شده ای دارند. در این عصر نام این مناسبات، سرمایه داریست. این مناسباتی است که قهرا خود را جایگزین مناسبات اقتصادی اجتماعی قبلی کرده و قهرا نیز باید جای خود را به مناسبات دیگری بدهد. چیزی که آقای حکمت پیشنهاد میکند ارائه مرهم و مسکن برای کاستن از آلام ناشی از این مناسبات دهشتناک است. و نه ریشه کن کردن آن.

البته آقای حکمت اولین کسی نیستند که چنین پیشنهاداتی به ذهنشان رسیده است. پیشینیان بورژوا لیبرال ایشان با جدیت و پشتوانه قویتری از این تلاشها کردند. ولی عوارض ناگوار ناشی از این مناسبات اجتماعی، هرچه در قرن بیستم جلوتر رفتیم، وحشتناکتر و ابعادش وسیعتر بود. تمدن اروپائی که آقای حکمت به آن دل بسته، مرتبا با فجایعش، با افزایش ستمگری و استثمارش، بویژه در سطح جهانی، شاهد این مسئله است. فقط هر آنجائی که این تلاشها، بمشابه بخشی و تابعی از مبارزه انقلابی و پیگیر برای ریشه کردن اساس چنین مصائبی جلو رفت، این ناگواری ها از زندگی اجتماعی رخت بر بست. این حقیقت تاریخی را در پرده نگهداشتن فریبکاری است. به مردم وعده های واهی دادن کاری بسیار خطرناک است. شما آقای حکمت، آسان میتوانید چشمتان را بروی حقایق تاریخی ببندید و آنها را انگار نه انگار بگریید. اما ما نیز حق داریم تا به مردم و منجمله خوانندگان شما بگوئیم که شما بیهوده میگوئید. در هیچ جای دنیا شروطی که شما برای از میان بردن فحشا و اعتیاد جلو گذارده اید کار نکرده است. درست به این دلیل که شروط واقعی نیستند. همین حالا در برخی جوامع امپریالیستی و بطرق اعلام نشده در برخی جوامع غیر امپریالیستی این ناهنجاریهای اجتماعی بلحاظ قانونی به رسمیت شناخته میشود. اما چرا بار این فجایع روز بروز افزونتر میشود؟ درست به خاطر اینکه آنها معلول و عوارض گریزناپذیر یک مناسبات اجتماعی معین میباشند. بخشی از کارکرد این نظام و استمرار آن میباشند. نه «غیرقانونی» کردن های امپریالیستی و نه «قانونی» کردنهای لیبرالی امثال شما، شروط از میان رفتن این فجایع نمیشد. گرچه ممکن است برای زمانی مرهمی باشند ناچیز بر زخمهایی بغایت عمیق و چرکین. مسلما باید برای بهبود زندگی مردم مبارزه صورت گیرد. باید از مبارزه زناتی که برای گذران زندگی خود و فرزندانیشان مجبور به تن فروشی هستند دفاع شود. مبارزه این زنان علیه کنترل دولت و اوباشان بر زندگی شان و برای داشتن بیمه بهداشتی، مبارزه عادلانه ایست. اما اگر این مبارزه در پرتو و بمشابه بخشی از مبارزه برای از میان بردن ریشه های این فجایع اجتماعی صورت نگیرد، دست آخر هیچ چیز نیست جز تداوم همین رتجها.

آقای حکمت! آیا شما بطور «صمیمانه» (بقول خودتان) و جدی تلاش کرده اید تا بفهمید چرا در چین سوسیالیستی، زمانی که تحت رهبری مائو تسه دون بود، برای نخستین بار و در حالیکه اکثریت بزرگی از مردم اسیر اعتیاد بودند، این مرض واقعا و بدون اجبار در فاصله کوتاهی از میان رفت؟ و چرا در جامعه ای که بخش بزرگی از زنان مجبور به تن فروشی بودند این پدیده ناهنجار در فاصله کوتاهی محو شد؟ این تحولات تنها در سایه تغییرات عظیم اجتماعی و در نتیجه انقلابی بزرگ، ممکن شد. اگر نیروهای پیشرو و آگاه آن جامعه تنها دنبال مرهم گذاردن بر مصائب توده ها بودند هرگز به رهائی

ثانیا، و مهمتره، حرف شما اینست: معلوم نیست قتل و جنایت چیست و قاتل و جانی کیست، مقایسه ای که بین هیئت منصفه آمریکا و زنی که سقط جنین کرده میکنید اینرا بخوبی نشان میدهد. این تشبیه را آوردن، یعنی سقط جنین را معادل رای هیئت منصفه آمریکا و یا دستور بمباران گذاردن، یعنی سقط جنین همانقدر شنیع و سنگین است. و در کنار همه اینها موضوع آن چریک را آوردن یعنی اینکه بهرحال و بهر صورتی سرکار از اعمال قهر خوستان نمیآید. حال این اعمال قهر انقلابی باشد یا ضدانقلابی. خواه اعمال قهر بصورت عمل سقط جنین باشد یا رای هیئت منصفه آمریکا برای اعدام. سؤال اینست: چرا نمیگوئید نرمها و سنتهای جامعه معاصر متعلق به چه طبقاتی است و طبقات مختلف چگونه در تعارض (و یا در تطابق) با این نرمها قرار دارند و تا چه حد این نرمها بر پایه توهم و فریبکاری و نیروی قهر به جامعه تحمیل شده است؟

از نظر شما قضیه به این شکل است: رئیس جمهوری که حکم بمباران و کشتار مردم را صادر میکند، خلقی که اسلحه برداشته و برای رهائی خود میجنگد، زنی که میخواهد از شر چیزی ناخواسته که موقعیت ستمدیدیگی اش را تشدید میکند رها شود، همه یکجا قرار دارند. به این ترتیب شما صف ها را مخدوش میکنید و میخواهید میان ستمدیده و ستمگر سازش و همسانی ایجاد کنید.

تلقی «شخصی» شما «مبتنی بر اصول انسانی مطلق و تفسیر نابردار...» بهیچوجه تلقی شخصی نیست و بیجهت امتیاز آنرا بخود ندهید. این با تلقی قشری از بورژوازی - اساسا در جوامع امپریالیستی اما همچنین جوامع تحت سلطه - کاملا همخوان است. با نرمها و سنتها و اخلاقیات آنان تفاوتی ندارد. آن قشر رفرمیست و سازشکاری که از زیاده رویهای بورژوازی ناراضی است، اما در عینحال از توده ها و انقلاب آنان نیز سخت در هراس است. و بهمین دلیل قادر نیست تفاوت میان اعمال فاشیستی و وحشیانه مترجمین را با شورش و مبارزه بحق و عادلانه توده ها درک کند. شما مانند يك بورژوا لیبرال مسئله را اینطور تبیین میکنید: «هر کسی نظرش محترم است»!

برای اطلاع شما بگوئیم که اصلا مهم نیست کسانی که بروی سر مردم بمب میریزند طبق نرمها و قوانین جامعه معاصر قاتل خوانده نمیشوند. از نظر پرولتاریا و خلقهای تحت ستم و نیروهای پیشرو و مترقی جهان اینها جانیان وقیح و بیشرمی اند که باید از قدرت بزیر کشیده شوند. هیئت منصفه دستگاه قضائی آمریکا که انقلابیون و افراد مترقی و توده های تحتانی را با جرم تراشی و دلایل دروغین دستگیر کرده و به مرگ محکوم میکنند از نقطه نظر ستمدیدگان و کلیه نیروهای مترقی، قاتل و جانیانی هستند که مستی قوانین را برای منافع خود وضع و پیاده میکنند. از نظر پرولتاریا اینها حتی حق ندارند مجرمین واقعی را اعدام کنند چون مجرمین و جنایتکاران اصلی خودشان هستند. توده های پیشرو این قضاوت را نه بر اساس «تلقی شخصی» بلکه بر اساس تفکر و بینش حقیقی و جانبدار طبقاتی خود میکنند. تلقی شخصی که «مبتنی بر اصول انسانی مطلق و تفسیر نابردار باشد» را نیز برای خیال پردازانی چون شما باقی میگذارند تا بلکه روزی سرتان به سنک بخورد و از عالم اثیری خود بیرون بیایید. آن اصولی که «تفسیر نابردار» است اصول «الهی» است. یعنی چیزی که وجود ندارد! اصول انسانی و کلا اخلاقیات انسانی مشروط به شرایط تاریخی و اجتماعی است و با تغییر آنها نیز مفاهیم جدیدی بخود میگیرد و تفسیر بردار است. آیا شما با این مفاهیم آشنائی ندارید؟

از تقلیل گرائی تا قانون گرائی

آقای حکمت میگوید با تلقی بخش اعظم جنبش فمینیستی از هویت اجتماعی زن و خود آگاهی زن، مشکل دارد. ایشان میگوید: «در تصویر اینان (یعنی بخش اعظم جنبش فمینیستی) در بحث سقط جنین زن همیشه در قامت مشتری حامله کلینیک ظاهر میشود (لابد حال شما گرفته میشود که این موجود ایده آلیست و اراده گرا به میدان آمده و

واقعی پیدا نمیکردند. این واقعیتی است که نمیتوان برویش چشم پوشید، کاری که شما میکنید.

لابد میپرسید ربط اینها به مسئله سقط جنین چیست؟ بسیار ربط دارد. نکته اینست که شما در پی تسویه حساب قطعی با مناسبات اجتماعی اقتصادی حاکم و ایده های برخاسته از این مناسبات نیستید. بخاطر همین بناگزیر به تبیینی نادرست از موضوع سقط جنین (که با مسئله زنان ارتباط لاینفک دارد) و ارائه طرحهایی رفرمیستی برای این مسئله کشیده میشوید. چگونگی برخورد به این مسئله ربط دارد به اینکه شما با چی، برای چی، و چگونه مبارزه میکنید. در برنامه حزب شما انقلاب بمعنای دگرگونی تمامیت مناسبات کهنه اقتصادی و اجتماعی و ایده های برخاسته از این مناسبات جایی ندارد. پس بسیار طبیعی است که بر سر جوانب مختلف رهائی زن خط بورژوائی را جلو بگذارید.



زنان در تظاهرات دفاع از حق سقط جنین، پرچم آمریکا را به آتش می کشند

تلقی شما از مسئله قهر نیز کاملا به دیدگاه رفرمیستی تان مربوط است. در مقابل این سؤال مصاحبه کننده که میگوید کسانی نتیجه گرفته اند که: «از دیدگاه برنامه حزب سقط جنین جنایت است و مادری که چنین کرده در موقعیت يك جانی قرار دارد و مرتکب قتل عمد شده است...»، شما پاسخ میدهید:

«.....هرکس را باید در متن نرم ها و سنتهای جامعه معاصرش قضاوت کرد. جامعه به اشکال از بین بردن انسانها در عصر ما قتل اطلاق نمیکند.عضو هیات منصفه ای که رای به حکم اعدام میدهد... رئیس جمهوری که حکم بمباران جایی را صادر میکند، چریک یا تروریستی که بمب میگذارد همه و همه آگاهانه در بیجان کردن انسانهای واقعی شرکت میکنند اما جامعه لزوما همه این اعمال را قتل و همه عاملین آنها را قاتل نمی شمارد. تلقی شخصی ما میتواند مبتنی بر اصول انسانی مطلق و تفسیر نابردار باشد. اما تلقی جامعه از اینکه جنایت چیست نسبی و از نظر تاریخی مشروط و متغییر است...»؛ «.... من شدیداً مخالف مجازات اعدامم... اما نمیتوانم به میل خود هیات منصفه ای را که در آمریکا رای به محکومیت اعدام میدهد را قاتل بخوانم، چون جامعه و لاجرم خود آنها این تعریف را از کارشان ندارند. زنی که اقدام به سقط جنین میکند یقیناً از نظر خود جنین را يك انسان، یا انسان کامل، نمیداند و تصویری منفی از عمل سقط جنین از فرهنگ و قوانین جاری در جامعه نمیگیرد...»

اولاً، آن «کسان» که میگویند برنامه حزب شما عمل سقط جنین را جنایت میداند و زنی که سقط جنین کرده را در موقعیت قاتل قرار میدهد، برداشت درستی کرده اند. برنامه حزب شما با «هر تلاش صمیمانه ای» هم که هر کسی بکند این مسئله را در خود مستتر دارد.

بنقل از جزوه

«پرولتاریای آگاه و مسئله زن»

از انتشارات اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

۱۳۶۶

بیشتر از صد سال پیش مارکس گفت که هرکس با تاریخ آشنائی داشته باشد، این را هم میدانند که تحولات عظیم اجتماعی بدون غلیان زنان ممکن نیست. تمام رهبران انقلابی پرولتاریا بر اهمیت و نقش غیرقابل اجتناب زنان در به ثمر رساندن انقلاب تاکید ورزیده اند. اما همان موقعیت ستمدیدی که به شورشگری زن پا میدهد، خود بخشا مانعی است بر سر شرکت کامل زن در انقلاب. هزاران زن جبر اقتصادی - اجتماعی - سیاسی - ایدئولوژیک بر دست و پای زن بسته است. ایده برتر بودن مرد و اینکه نقش اجتماعی زنان زائیدن و بچه داری و خدمت به خانواده است، و اینکه «جایگاه طبیعی» زن در جامعه همین است، حتی در میان طبقات تحت ستم و استثمار بسیار عمیق و گسترده است. چرا که بینش بورژوازی در میان آنها نیز نفوذ میکند. این ایده های جان سخت در ته کله بسیاری وجود دارد. خلیها هستند که برای زن، جایگاه و وظایف «طبیعی» قائل بوده و در واقع همان بینش کلی که نظم حاکم بر جهان، کائنات و جامعه را طبیعی یا الی الابد تصویر میکند را ارائه میدهند. ممکن است چنین بینشی بطور نطفه ای بروز کند، اما بهرحال بسیار قدرتمند است. این بینش خود را در نحوه برخورد به مسئله فرزندان، تولید مثل و بازتولید نسل بشر نیز ظاهر میسازد.

بگذارید سئوالی مطرح کنیم: چند مرد، کدام مرد، کدام انقلابی کمونیست را سراغ دارید که فکر نمیکند زائیدن، کار طبیعی - تقسیم کار طبیعی - زنان در پرورش تولید اجتماعیست؟ بنظر خلیها این سئوال شدیداً عجیب و غریب میآید. در مقابل این سئوال، برخوردهای ارتجاعی - و هرآنچه نهفته بوده - یکباره بیرون ریخته میشود. در مقابل همه اینها، باید با صراحت گفت که هیچ نظم طبیعی و خدادادی برای امور وجود ندارد. این درست است که تاریخ بشر یک تاریخ طبیعی است. تاریخ مبارزه بشر برای متحول کردن جهان طبیعی و جهان مادی در خدمت تولید و بازتولید خود و زندگی؛ تاریخ تکامل بشر، تاریخ مبارزه است. و در این مبارزه، در تکامل بشر از حیوان به انسان، هنوز خصوصیاتی وجود دارند که کاملاً انطباق نیافته اند. در تکامل بدن انسان نیز برخی تکامل نیافتن ها بچشم میخورد. مثلاً

بویژه برخی نابرابریها و تمایزات مانند ستم بر زنان (و همچنین ستم ملی) بیانگر تضادهائی واقعی هستند که دارای زندگی و محرکهای خود میباشند؛ گرچه ریشه در مناسبات بنیادین جامعه دارند و راه حل

ضد سرشت خود مبارزه میکند) نه رهبر جامعه نه فیلسوف و ایدئولوژی که باید بالاخره راجع به حیات و هویت انسانی جنین و حرمت آدمی و غیره اظهار نظر کند، نه انسانی که جدا از جنسیتش میتواند راجع به این مسائل نظر داشته باشد و و بخواهد دنیا را به سمت خاصی ببرد.....». (عبارات داخل پرانتز از ماست)

آقای حکمت ادامه میدهد: «اتفاقاً این بی عاطفگی، تقلیل گرایی بیولوژیک و صنفی گرایی فمینیستی است که اجازه این ریاکاری و بلند کردن پرچم احترام به حیات را به مذهب یعنی یکی از مخوف ترین و ضد انسانی ترین نهادهای تاریخ بشر داده است.» اولاً، بنظر شما اینجا هم زنان بدهکار هستند. تقصیر آنهاست که ارزشها و باورهای فلسفی شما از حیات و حرمت انسانی یا مذهبیهون منطبق شده است. تقصیر آنهاست که نسبت به يك پدیده زنده که فقط پتانسیل انسان شدن دارد و هیچ چیز بجز این نیست و بخشی از بدن خود زن است، بی عاطفه هستند. شما همان عطوفتی را از زنان انتظار دارید که پیروان دین از زن بعنوان موجودی که «بهشت زیر پایش» قرار دارد!

ثانیاً، این از آن ظاهر نمائی های «چپ» و در محتوا بشدت راست است. چرا زن باید بطور مجرد و جدا از جنسیتش راجع به مسائل نظر بدهد. در حالیکه بخاطر داشتن این جنسیت تحت ستم قرار دارد. مثل اینست که بگوئیم کارگر باید مجرد از موقعیت و خصائل اش فقط بعنوان يك انسان در مورد مسائل اجتماعی نظر بدهد. این شدنی نیست. نیروهای کمونیستی و انقلابی درون جنبش فمینیستی باید با محدودیتهای این جنبش مبارزه کنند. باید در عین دفاع از مبارزه برای داشتن حق سقط جنین، توده ها را تعلیم دهند که این مبارزه را بشما به بخشی از مبارزه عمومی زنان علیه هر شکلی از ستم و همچنین بشما به بخشی از مبارزه توده های تحت ستم علیه کلیت نظام ارتجاعی مردسالار جلو ببرند. اما حتی اگر جنبش فمینیستی چنین هم نکند باید از مبارزات آن برای دستیابی به هر حقی و علیه هر شکلی از ستم دفاع شود. شما تحت پوشش اینکه «زنان باید بشما رهبر و ایدئولوگ و .. ظاهر شوند»، مبارزات زنان بر سر این مسئله را تحقیر میکنید. در حالیکه رهائی بخش بودن سقط جنین ربط دارد به اینکه زن بتواند در این مصافها ظاهر شود. نقش اجباری مادری یکی از اصلی ترین موانع زن برای ایفای این نقش است و جامعه مردسالار آنرا تحکیم میکند تا دقیقاً از چنین عرض اندامی ممانعت کند.

شما قادر نیستید اینرا درك کنید که مبارزات زنان در این زمینه در هر سطحی که باشد به نظم مردسالار ضربه زده و ذخیره انقلاب طبقه کارگر و توده های خلق است. شما میگوئید نکنید! ما میگوئیم این مبارزه بحق است، با خط و جهت گیری رادیکالتری این مبارزه را پیش ببرید، با اکثریت زنان که توده های پرولتر و نیمه پرولتر، توده های کارگر و دهقان هستند، متحد شوید؛ چشم خود را به مراحم بالانها ندوزید؛ با دید گسترده تری به مشکلات جامعه بشری و طرق تحول آن نگاه کنید.

این درست است که جنبش فمینیستی در برگیرنده گرایشات مختلف است و بخش مهمی از آن مشکل تقلیل گرایی را دارد؛ یعنی خلاصه کردن مشکلات و معضلات در همین يك نوع ستم. اما تقلیل گرایی ایدئولوژیک و سیاسی شما هیچ کمتر از آن نیست؛ بیشتر و خطرناکترست؛ شما چشم خود را بروی تضادهای عینی و واقعی اجتماعی بسته اید و کوتاه بینانه و مکانیکی میخواهید همه آنها را در تضادی «ماکرو» (کلان) بگنجانید. (بگذریم از اینکه این تضاد را نیز صراحتاً روشن نمیکنید که چیست. زمانی آنرا تضاد «کارگر و سرمایه دار» می خواندید در این مبحث بنظر میآید منظورتان «تضاد انسان با سرشت خویش» است.) اما منظور شما امروز هرچه باشد این عین تبیین تقلیل گرایانه ایست که در مورد مسئله ملی و نابرابری ملی کردید و نتایج عملی زیانبار و مخرب آنرا بر جنبش انقلابی کردستان همگان دیدند. در اینمورد نیز چنین خواهد بود.

مارکسیسم انقلابی بما چه چیزی میآموزد؟ بسیاری موضوعات و

هر گونه ستمگری بر زن، نقشی مهم در انقلاب پرولتری، در حل تضاد بنیادین عصر سرمایه داری، ایفا میکند. و انقلاب پرولتری و دستیابی به کمونیسم بدون جنگیدن و سرانجام ریشه کن کردن ستم بر زن، انجام نخواهد گرفت.

درک این مسئله يك خط تمایز مهم است میان مارکسیستهای واقعی و رفرمیستها و اکونومیستها و انحلال طلبانی که تلاش میکنند خود را «مارکسیست» بخوانند.

آقای حکمت میگوید: «مسئله سقط جنین يك مسئله ماکرو و عمومی و اجتماعی است و باید پاسخ ماکرو بگیرد. اگر پاسخ عمومی و بنیادی يك جنبش درست و انسانی و راهگشا باشد، موارد ویژه را میتوان در متن این پاسخ انسانی جواب داد...»

درست است، این مسئله ای «ماکرو، عمومی و اجتماعی است». اما طبقات مختلف و به تبع آن بینش های فلسفی مختلف به این موضوعات «ماکرو و ...» یکسان نگاه نمی کنند. برای برخی (منجمله آقای حکمت) پاسخ ماکرو به این مسئله اینست: بدون این شکل از تولید مثل، نسل بشر منقرض خواهد شد. رهائی زن از آن دستکاری در «طبیعت» است. و بر همین مبنا به مسئله سقط جنین نگاه میکنند و بر همین مبنا سقط جنین مذموم و یا «قتل» شمرده میشود.

برای ما مسئله «ماکرو و عمومی و ...» یعنی اینکه در دنیای طبقاتی و مردسالار، پاسخ به این مسئله در درجه اول باید متوجه مبارزه طبقاتی و مسئله ستم بر زن باشد. پاسخ درست به این مسئله فقط با این معیار و محک سنجیده میشود؛ نه بر مبنای چیزی موهوم بنام پاسخ «درست و انسانی و راهگشا».

در همین چارچوب آقای حکمت خواست زنان به کنترل بدن خود را يك مورد «میکرو» میداند. آنرا فرعی و استثنائی در متن مسائل بزرگتر «انسانی و بنیادی» میداند. این یعنی طفره رفتن. یعنی اینها را ول کنید به مسائل «انسانی و بنیادی» فکر کنید. تفکر تبییک غلط، انحرافی و مردسالارانه بخش بزرگی از نیروهای چپ سابق که درک نازلی از مارکسیسم دارند. از نظر ما مسئله سقط جنین بعنوان مسئله ای «میکرو» در متن موضوع بزرگی چون مبارزه برای کسب رهائی زنان قرار گرفته است. جزئی از مبارزه ای (ماکرو) یعنی مبارزه علیه نظام مردسالار است. ما از این حرکت میکینیم و جای این «جزء» را مشخص میکنیم آقای حکمت از «بشریت» و «سرشت» آن آغاز میکند و به نفی آن میرسد.

اما بپردازیم به قانون گرائی شما: روش مبارزه شما نیز کاملا با دیدگاه کلی تان منطبق است. به «معجزه» قانون دست انداختن و راه حل مشکلات را در «وضع قوانین» دیدن. شما از اینکه در «فردای تحولات ایران» چه ها که نخواهید کرد حرف میزنید. منظور تان کدام تحولات است؟ تحت حاکمیت کدام طبقه؟ چرا فکر میکنید بدون يك مبارزه انقلابی و به کف گرفتن قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و توده های محروم میتوان به این خواسته ها بطور واقعی دست یافت؟ قوانینی که وضع خواهید کرد منطبق بر کدام مناسبات اجتماعی و اقتصادی است؟ و ضامن اجرائی آن چیست؟

قوانین در جامعه ای وضع میشود که تمایزات طبقاتی موجود است. در جوامع طبقاتی میتنی بر استثمار برای تقویت این تمایزات و در جامعه سوسیالیستی برای محو این تمایزات. سؤال اینست که قوانینی که شما وضع میکنید مربوط بکدام یکی است؟

مضافاً، قوانین اساسی حاکم در هر جامعه، بازتاب مناسبات اجتماعی و اقتصادی حاکم بر آنست. این قوانین بر حسب مراحل تکاملی هر جامعه دستخوش تغییرات و حک و اصلاحات میشود. در جوامع سرمایه داری تحت شرایط معینی، در نتیجه پیشروی مبارزات مردم، میتواند حک و اصلاحاتی و عقب نشینی هائی در برخی قوانین پدید بیاید. نکته اینجاست که در این جوامع قوانین اصلی و اساسی که بیانگر و حافظ وضع موجودست، دست نخورده باقی میماند. دستاوردهای مبارزات مردم نیز که بشکل حک و اصلاحات قانونی تثبیت شده، همیشه تا وقتی که ریشه های اقتصادی و سیاسی و

در مورد ستون فقرات، زانوها، یا مثلا دندان عقل، این تکامل نیافتگی و عدم انطباق دیده میشود. در مورد جنس مونث بشر نیز باید گفت که تکامل و تغییرات زیادی صورت گرفته و این پروسه تکاملی در مورد خصوصیات نظیر حاملگی و عادت ماهانه نیز وجود داشته است. آمار انسان شناسی نشان میدهد که دوره حاملگی، پس از قامت راست کردن انسان، بمقدار زیادی کوتاه شده است. بنابراین هیچ کارکرد «طبیعی» استقرار یافته و مطلق در مورد امور وجود ندارد. بر همین راستا میتوان گفت که زایمان نیز پس مانده ایست از تحول بشر. از تکامل حیوان به انسان.

پرولتاریا در مورد اینهمه تغییر و تحولات، در مورد تکامل نژاد بشری چه میخواهد بگوید؟ آیا میخواهد تا ابد به تقدیس سنن بجا مانده از گذشته بپردازد، یا اینکه از نظر دیالکتیکی تکامل را توضیح میدهد و پروسه های بیشمار و بی انتها را تشریح میکند؟ ما اعتقاد داریم که از طریق علوم - خصوصا علم پزشکی - اما همراه با رهائی طبقاتی، این تغییرات نیز صورت خواهد پذیرفت. تکامل، از طریق رهائی از شر طبقات و ستم طبقاتی و ارتقاء درک ما از ساختار مادی ماده و دخالت در پروسه تغییر آن، انجام خواهد گرفت.

ما به مسئله تکامل برخورداردی مثبت در پیش میگیریم و میگوئیم که خواهان برداشتن بار بازتولید از دوش زنان هستیم. با تکامل آگاهی سیاسی و همینطور درک عمیقتر از علم و بدن انسان، احتمالا چنین امری به وقوع خواهد پیوست و بازتولید بشر بسیار بی خطرتر انجام خواهد شد و بدین طریق امکان ظهور نسل سالمتری از بشر نیز بوجود خواهد آمد. درست است که اینها طرحهائی برای آینده اند، اما تاثیرات فلسفی و ایدئولوژیک بر برخوردهای معین امروز ما برجای میگذارند. اگر کسی راه «طبیعی» و تنها راه بازتولید بشر را همین که هست در نظر بگیرد، آنگاه می باید به موقعیت کنونی زن در جامعه بمشابه نظم «طبیعی» امور صحنه بگذارد و نهایتا به اینجا برسد که نظم طبقاتی کنونی نیز نظم «طبیعی» امور بوده، اظهار کند که در شرایط موجود نمیتوانیم بر این نوع تمایزات و بر این قانون جنگل حاکم بر جهان فائق آئیم، نمیتوانیم تمایز بین کار فکری و یدی را از بین ببریم. این طرز تفکر نهایتا شکست طلبانه است. باید به ریشه های فلسفی این قبیل انحرافات برخورد کرد. باید همانطور که در مورد مسئله انقلاب در ایران و در ابعاد جهانی، درباره انترناسیونالیسم پرولتری و غیره، بدنبال ریشه های فلسفی انحرافات میگردیم، در مورد مسئله زن نیز همین طریق را در پیش گیریم.

نهائی آنها در تحول انقلابی این مناسبات است. در این عصر، ستم بر زن ریشه در تضاد اساسی سرمایه داری دارد و راه حل نهائی اش در انقلاب پرولتری، برای کمونیسم است. اما از طرف دیگر مبارزه علیه

کلاسیک بورژوازی است. این بورژوازی است که با شنیدن نام کارگر یاد تولید می افتد و با شنیدن نام زن یاد تولید مثل. آقای حکمت نگران «از خود بیگانگی» زن از وظیفه تولیدی اش است. این تفکر نمیتواند زن را يك ابزار تولید، يك ماشین جوجه کشی، نبیند و هر واقعه و تصمیمی که مانع حداکثر استفاده از این ماشین میشود موجب نگرانی اش نشود.

موضوع بحث، مسئله زنان، موقعیت ستمدیده زن و ابزار مختلفی است که به تقویت این موقعیت خدمت میکنند، در حالی که آقای حکمت موضوع سقط جنین را سوای مسئله زن طرح میکند. بیجهت نیست که ایشان میگوید: «...چه زن و چه مرد که درد ناشی از سقط جنین را در زندگی مستقیم خود حس کرده باشد». این واقعیت ندارد. درد مرد و زن از سقط جنین یکسان نیست. درد مرد از شل شدن حق مالکیت و کنترل بدن زن است. و زن اگر دردی احساس کند برای آنست که میداند بخاطر این کار در معرض اتهام و فشار جامعه قرار خواهد گرفت. چون شما دارای نظر گاهی مردسالارانه هستید، بحث خود را از خواست و اراده آگاهانه و داوطلبانه زن به حامله بودن یا نبودن شروع نمیکنید. بلکه زن را در هر حال تابع ارزشها و عواطف و احساساتی که بر آنها نام عام «بشری» گذاشته اید قرار میدهید. وقتی این حرفها از دهان يك زن بیرون بیاید میتوان امیدوار بود که موضوع را بلحاظ معرفتی متوجه نیست و یا تحت تاثیر تفکرات جامعه مردسالار و افرادی چون شما قرار گرفته است. اما وقتی از زبان يك مرد و آنهم رهبری يك حزب سیاسی بیرون میآید دیگر مسئله بالکل متفاوت است. شما روشن نمیکنید که ربط مسئله سقط جنین به رهائی زن چیست. گویا ما داریم در مورد چیزی مانند هر چیز دیگر صحبت میکنیم. مسائلی خارج از زمان و مکان و بطور مجرد.

شما از (شکوه و خیره کنندگی پروسه حاملگی)، از اینکه «جنین انسان است»، از عاطفه و احساسات - که البته در دیدگاه شما هیچگونه مهر طبقاتی بر آن نخورده است - و خلاصه از همه چیز حرف میزنید، الا یک چیز. تکلیف آن زنی که این جنین را نمیخواهد چیست؟ آقای حکمت میخواهد نظر کسی که مخالف بحثهای ایشان هست را بداند و میپرسد: «..... آیا این عمل را (یعنی سقط جنین) اصولاً عمل ناگوار و تلخی میدانند یا خیر هیچ مشکل معنوی و اصولی و وجدانی با سقط جنین ندارد...؟»

خیر آقای حکمت! زنان (و همچنین مردان) آگاه که واقعا برای رهائی زنان مبارزه میکنند، کسانی که فریب خرافه های ضدعلمی را نخورده اند، هیچ مشکل معنوی و اصولی و وجدانی با سقط جنین ندارند. آنان با تفکرات امثال شما مشکل دارند. با کلماتی که غیرمستولانه ردیف میکنند و تلاش میکنند تا بدین ترتیب زنان را مرعوب کنید، بطور خجالتی صفت قاتل به آنان اطلاق میکنید، موعظه های کشیش مآبانه برای قانع کردن زنان در مورد زشت بودن عمل سقط جنین میکنند و غیره و غیره. اگر باور ندارید امتحان کنید. يك جلسه علنی بگذارید و از زنان بخواهید فقط احساس خود را پس از عمل سقط جنین بشما بگویند. بیشك اغلب زنان جواب خواهند داد احساس آرامش خاطر و احتیاط. احساس آرامش از اینکه يك مصیبت (یعنی حاملگی ناخواسته) بر طرف شد. در عینحال احساس احتیاط از این به بعد. بهتر است سؤال دیگری نیز از زنان پرسیده شود. وقتی زمان عادت ماهانگی شان بعقب می افتد چه احساسی دارند؟ بیگمان خواهند گفت «وحشتناکترین لحظات را بسر میبرم... اعصابم خرد است و آرامش خود را از دست داده ام و...» این چیز است که شما آقای حکمت وجدان انسانی تان هیچ احساسی نسبت به آن ندارد.

در جایجای مصاحبه آقای حکمت شوونیسمی قوی را میتوان مشاهده کرد. از ابتدای گفتگو ایشان با دادن القابی چون «چپ سابق تازه فمینیست مهاجر ایرانی» مبارزه زنان را تحقیر میکنند. دلخوری و مشکل داشتن آقای حکمت با «تازه فمینیست» ها دقیقا بیان شوونیسم ایشان است. آقای حکمت از دست عده ای زن که میخواهند زنان دیگر را از راه بدر ببرند بخشم آمده اند. باید بعرض رساند زنی

اجتماعی مناسبات ستمگرانه موجود است، پا برجا میماند و در معرض تهدید و پایمال شدن - رسمی یا غیررسمی - قرار دارد.

آقای حکمت وعده وضع قانون بر سر حق سقط جنین را میدهد. اما مگر این قانون در ایالات متحده وضع نشده است؟ ایشان میگوید: «تصور نسبتاً رایجی که بخصوص در میان محافل تازه فمینیست ایرانی در خارج از کشور هست اینست که پروچویس ها مدافعان عمل سقط جنین و پرولایفها مخالفان آن هستند. اینطور نیست. بحث بر سر قانونی بودن یا نبودن سقط جنین است و نه خوب و بد بودن این عمل...».

این حرفها واقعیت ندارد. جنبش پروچویس و پرو لایف قویتر از هر جا در ایالات متحده جریان دارد. جایی که از سال ۱۹۷۳ سقط جنین در نتیجه مبارزات زنان در دهه ۶۰ و بویژه دهه ۷۰ میلادی قانونی اعلام شد. اما مسئله به این سادگیها نبود و نیست. قوانین محدود شده توسط دولت و حملات فاشیستی نیروهای ضد سقط جنین هر روزه اینرا برای زنان مشکل و مشکلتز کرده است. دیوان عالی کشور در دهه های ۸۰ و ۹۰ میلادی احکامی را در جهت محدود کردن سقط جنین صادر کرد. روسای جمهور آمریکا، ریگان و بوش، از نیروهای مخالف سقط جنین پشتیبانی کردند. و هنوز مبارزات مهمی در دفاع از حق سقط جنین انجام میگیرد. برآستی چرا؟ چرا در عین اینکه سقط جنین در آمریکا قانونی است اما این مبارزه کشته هم میدهد؟ درست بخاطر حاکمیت و نفوذ عمیق و گسترده ایده هائی که بیشتر از قانون روی کاغذ آمده کاربری دارند و مهمتر اینکه دولت ارتجاعی در پشت آن قرار گرفته است.

پس، وضع قوانین (هرچند قوانینی عادلانه) بخودی خود حلال مشکلات نیست. فقط در صورتی که حاکمیت انقلابی طبقه کارگر برقرار باشد - نه هر حاکمیتی که «فردای تحولات» مستقر میشود - و توده های مردم آگاه و فعال در همه عرصه های جامعه دخالتگر باشند، آنگاه قوانینی که به نفع آنان وضع شده، ضامن اجرائی خواهد داشت. آقای حکمت، تحت عنوان وضع قوانین و «همزمان مبارزه با مذهب» وعده هائی به مردم میدهد که انجام نگرفتنی است. و این بسیار خطرناک است. شما نمیتوانید چیزی بنام قانون ورای مناسبات اقتصادی و طبقاتی حاکم وضع کنید و خود و مردم را دلخوش کنید که اله و بله میشود.

شما سخاوتمندانه به زنان قول میدهید که آزادی سقط جنین را تا سه ماهگی به رسمیت میشناسید و آنرا «در فردای تحولات» قانونی میکنید. اما به این سخاوتمندی باید با دیده شك نگریست. چون قبل از اعطای این حق آنچهان عمل سقط جنین را شنیع و «غیر انسانی» جلوه میدهید که اگر زنی بخواهد از این حق اعطائی شما استفاده کند، عطایش را به لقایش میبخشد. یا اینکه آنچهان جوی در جامعه با این موضعگیری بوجود میآید که حتی با داشتن حق قانونی سقط جنین، کسی جرات نکند دست به چنین کاری بزند و در دولت شما نیز زنان در سرداب های مخروبه بطور پنهانی سقط جنین کنند.

اگر ملاها و کشیها را اعتقاد به خدا و روح به اتخاذ مواضعی اینچنین بر سر مسئله زنان و جوانب مختلف مبارزه آنان کشانده است، آقای حکمت را رفرمیسم و اومانیسم بورژوائی اش به اینجا رسانده است.

دیدگاه مردسالارانه، بورخورد های شوونیستی

آقای حکمت يك پایه بحث خود را در مورد سقط جنین بروی از «خود بیگانگی» قرار میدهد و بیمورد آنرا با کار مزدی مقایسه میکند. ایشان میگوید: «کار مزدی هم مانند سقط جنین گواه از خودبیگانگی بشر است».

اما این سوال طرح میشود که این چه تفکر و منطقی است که مفهوم «از خودبیگانگی» را هم در ارتباط با کارگر بکار میبرد و هم در ارتباط با زنان، آنها را کنار هم میچیند و یکی میدانند؟ این تفکر

برای مخدوش کردن مرز میان درست و غلط، مرز میان ستم‌دیده و ستمگر؛ ارائه يك خط سیاسی رفرمیستی و روش مبارزه محدود و غیرانقلابی و دیدگاهی بغایت مردسالارانه.

آقای حکمت یکبار دیگر اثبات کرد که «چپ» ترین لفاظی‌ها را باید هنگام کنکرت کردن و ارائه برنامه عملی مورد قضاوت قرار داد.

خط و برنامه ای که آقای حکمت ارائه میدهد، نوید دهنده «يك دنیای بهتر» نیست؛ بلکه کماکان تداوم نظام مردسالاری و لاجرم تداوم جامعه طبقاتی است. حداکثر افقی که برنامه حزب کمونیست کارگری ترسیم میکند، مشتی اصلاحات جزئی است که قرارست به قانونمند کردن جامعه طبقاتی در يك نظام سکولار خدمت کند. نظرات آقای حکمت نه تنها موجب رهایی زنان نخواهد شد بلکه دست و پای آنها را برای پیشبرد يك مبارزه انقلابی و رادیکال میبندد. این خط و برنامه یکبار دیگر این حکم را اثبات میکند که اگر کسی قصد سرنگونی کل نظام کهنه را نداشته باشد بناچار پای او بر سر مسئله زن نیز خواهد لنگید. و اگر کسی بر سر ستم بر زن موضع درستی نداشته باشد بناچار به سازش با نظام حاکم کشیده میشود، حتی اگر چنین قصدی نداشته باشد.

مسئله زنان در جامعه ایران بسیار حاد است. جامعه شاهد يك جنبش رو به رشد زنان است که میتواند نقشی تعیین کننده در تحولات پیشاروی ایفا کند. این جنبش تمام افراد و نیروها را در بوته آزمایش قرار میدهد. محکی است برای تشخیص موضع، دیدگاه و جایگاه نیروهای طبقاتی گوناگون. اینکه آیا از موضع رهایی کل ستم‌دیدگان و علیه تمامی جوانب کهنه نظام موجود و برای دنیایی دیگر مبارزه میکنند یا خیر.

مباحث فوق برای جهتگیری جنبش زنان از اهمیت زیادی برخوردار است. اینکه جنبش زنان بتواند تمامی زنجیره‌هایی که بر دست و پای زنان بسته است را بگسلد و در مسیر رهایی گام بردارد و خشم زنان را بمشابه نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها کند، منوط به اینست که چه افق و اهداف و روشی را پیشاروی خود قرار میدهد. جنبش زنان اگر علیه دیدگاههای غلط و افقها و روشهای محدود به مبارزه برنخیزد، قادر به پیشرویهای بزرگ و موثر نخواهد بود. این جنبش با فرصتها و مصافهای بزرگی روبروست. اینکه از اینها چه نتیجه خواهد شد تماما بسته به آنست که به چه میزان احساسات و آمال انقلابی زنان با خطی صحیح و انقلابی ترکیب میشود.

توضیحات:

(۱) برای بحث بیشتر در این زمینه رجوع کنید به جزوه «زندگی چیست؟ زندگی نمیتواند و نایستی همیشه حفظ شود»، مقاله ای از نشریه «کارگر انقلابی» ارگان «حزب کمونیست انقلابی آمریکا» - ترجمه هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) - ۸ مارس ۱۳۷۰

(۲) آقای حکمت در مصاحبه خود بروشنی اعلام میکند که بطور حقوقی موافق قانونی کردن حق سقط جنین در ۱۲ هفته اول حاملگی است. اما بلحاظ حقیقی مخالف است زیرا سقط جنین را «قطع حیات انسانی» میداند.

(۳) مارکس از این مقوله برای تشریح تاثیرات مناسبات تولیدی سرمایه داری بر کارگر استفاده کرد. مناسباتی که بر زمینه آن کارگر نه تنها از کار و روند تولید لذت نمیبرد بلکه بشدت با آن

که برای رهایی و مبارزه علیه جامعه مرد سالار و ایده‌ها و افکار مضحک نشئت گرفته از آن پا بعرضه مبارزه گذارده اند «تازه فمینیست» نیستند. شاید این شما هستید که تازه از این ماجرا خبردار شده اید. آنچه تازه است (شاید هم نیست) ورود شما به جمع مردان شوونیست ایرانی است که دقیقا به سبک شما مبارزات زنان را با القابی متفرعانه تحقیر میکنند؛ آنچه جدید است تطهیر جنایات ستمگران حاکم تحت لوای نرم‌ها و سنتهای جامعه معاصر است.

آقای حکمت میپرسد: «آیا صدائی از درون منتقد ما به او میگوید کاش مجبور به اینکار نباشم...»... «کسی که سقط جنین را با عمل لوزه از يك نوع میداند قادر به درك عمق مسئله و تلخی و بن بست اخلاقی آن برای انسانهای بیشمار و نسلهای متعدد نیست...»

اما این تلخی و بن بست اخلاقی را همین مناسبات و فرهنگ حاکم و جعلیات خرافی و مذهبی و ضدعلمی و نوع معینی از نگرش به جایگاه زن و نقش مادری به ذهن انسانهای بیشمار منجمله شما آقای حکمت فرو کرده است. این منتقد درونی که شاید بتوان بر آن نام «ندای وجدان» گذاشت، در واقع جامعه بیرونی است. این جامعه و مناسبات و ارزشها و باورهای حاکم بر آنست که زن را در منگنه میگذارد و به او «هولناک» بودن - «گناه» بودن - سقط جنین را گوشزد میکند.

آقای حکمت میگوید: «...از نظر حقوقی يك ناظر خارجی در اروپا و آمریکا برنامه حزب کمونیست کارگری ایران را بعنوان يك سند پروچویس دسته بندی میکند چون خواهان آزادی سقط جنین است... منتها خود این اسم گذاری پروچویس (طرفدار انتخاب) و پرولایف (طرفدار حیات) گمراه کننده است و تبلیغاتی است (چرا؟ چون شما را مجبور میکند موضع بگیرید؟).... از آنطرف سمبل و بستر اصلی جنبش پروچویس حزب دمکرات آمریکا و امثال کلینتون هستند... به این دلیل اگر از من بپرسند خود را پروچویس معرفی نمیکنم. این اسم گذاری ریاکارانه و عوامفریبانه است.» (عبارت داخل پرانتز از ماست).

اما این قطب بندی در جامعه آمریکا يك قطب بندی مهم اجتماعی حول مسئله زن است. علاوه بر آن يك وجه از مبارزات ضد نظام حاکم در بعد ایدئولوژیک و سیاسی را تشکیل میدهد. در قطب پروچویس ها، زنان فمینیست، کمونیستهای انقلابی و جریانات مترقی قرار دارند. در صف مقابل فاشیستهای مذهبی و غیر مذهبی و گروهی از لیبرالها و اومانیستها با تنک نظریها و باورهای خاص خود و عده ای از سر ناآگاهی. حزب دمکرات آمریکا و کلینتون در این جدال پروچویس نیستند؛ هرچند گرایشاتی درون پروچویسها به غلط و بنا بر توهمات که این جناح از هیئت حاکمه آمریکا پراکنده است به آنان چشم امید بسته اند. و این مسئولیت و وظیفه بزرگی را بر دوش کمونیستهای انقلابی درون این جنبش بمنظور افشای این انحرافات گذارده است. حزب دمکرات و کلینتون در جریان کارزار انتخاباتی که جذب آرای زنان اهمیت بیش از پیش یافته بود و همچنین در برابر جنبش رو به رشد زنان (که دفاع از حق سقط جنین یکی از محورهای اصلی این جنبش بود) ستمگیریهایی با این مسئله نشان دادند؛ همانقدر که خاتمی برای زنان و مبارزات و اعتراضات آنان ستمگیری نشان داد. درست عین همان. کلینتون بروشنی اعلام کرد که بنظر او سقط جنین قانونی است ولی باید «بندرت» صورت بگیرد، چون عملی «کشیف» است. کلینتون در حقیقت این ایده را تقویت میکند که سقط جنین کاری غیر اخلاقی است و زنانی که تصمیم بگیرند از حاملگی ناخواسته جلوگیری کنند اشکال دارند. همانقدر کلینتون پروچویس است که آقای حکمت. و این تحریفهای آقای حکمت نه از اعتبار جنبش پروچویس می‌گاهد و نه کلینتون را در جنبش پروچویس می‌گنجاند.

خلاصه کنیم: مشخصه نظرات آقای حکمت از این قرارست:

برخورد ایده آلیستی به علم و تاریخ از طریق نفی قوانین عینی حاکم بر طبیعت و بر جامعه بشری؛ سودجویی از مفاهیمی عام و مجرد

احساس بیگانگی میکند.

بدرجات و اشکال مختلفی رشد کرد. يك ویژگی مهم این پدیده بیگانگی و یا جدائی از مارکسیسم انقلابی بود و علم کردن مفهوم مجرد و عام «بشر». این پدیده عکس العملی بورژوائی بود به حقیقت مارکسیستی مبنی بر اینکه در جامعه طبقاتی بهر چیزی نشان طبقه ای معین خورده است. و این بیشتر از همه شامل خود «بشر» میشود. این پدیده بعدها و بخصوص سالهای متعاقب شکست انقلاب ایران و رشد روند انحلال طلبی در صفوف بسیاری از نیروهای چپ سابق، دامن آنان را نیز گرفت و بلحاظ نظری و فلسفی خود بخشی از این روند و دوری جستن از مارکسیسم انقلابی شد.

(۵) گرایشات طبقاتی مختلف به پژوهشهای علمی و نتایج آن با عینک طبقاتی خود نگاه میکنند. در نشریه همبستگی شماره ۷۳ در نوشته ای تحت عنوان «اولین کپی از يك پستاندار» میخوانیم: «...در این پروسه طبعاً عامل طبیعی تولید مثل، یعنی دخالت مستقیم یا غیرمستقیم (اسپرم) جنس نر، وجود نداشته است و دقیقاً بهمین خاطر آنرا کپی (Clone) می نامند و نه تولید مثل». آنگاه نویسنده به جمع بندی از مثبت بودن یا منفی بودن این عمل میپردازد و میگوید: «استفاده از این تکنولوژی بنظر من تنها در زمینه های پزشکی میتواند اعتبار داشته باشد چرا که تمامی کاربردهای دیگر آن در تقابل با نفس بشری و نفس وجود طبیعی است». چرا؟ آیا بهمان دلیل که بورژوازی آنرا کپی کردن میخواند و نه تولید مثل؟ یعنی چون عامل نر در این میان کاره ای نبوده این در تقابل با نفس بشری است و غیر طبیعی؟ یا چون بشر موفق به خلق آن شده و نه جنس نر؟

(۶) این موضوع یازده سال قبل در جزوه «پرولتاریای آگاه و مساله زن» بیان شد. بخشهایی از این جزوه در همین شماره حقیقت تجدید چاپ شده است.

(۴) اومانیزم بورژوائی، يك سیستم نظری است که مبتنی بر احترام به هویت و حقوق انسانی و ارزش انسان بمشابه فرد میباشد. شالوده این دیدگاه احترام به مالکیت خصوصی و فردگرایی است. اومانیزم يك عنصر مهم از ایدئولوژی بورژوائی را در ضدیت با فئودالیسم نمایندگی میکرد. اومانیزم بورژوائی در قرون ۱۸ به نقطه اوج خود رسید زمانی که بورژوازی شعار «آزادی، برابری، برادری» را بمیان گذارد و حق انسان در تکامل آزادانه «جوهر طبیعی» خویش را اعلام کرد.

«جوهر طبیعی» یا «سرشت انسانی» یکی از موضوعات مهم مبارزه فلسفی درون جنبش کمونیستی بوده است. یکی از مهمترین مبارزات در این عرصه درون حزب کمونیست چین صورت گرفت. لیوشائوچی که یکی از رهروان سرمایه داری در چین سوسیالیستی بود و يك خط همه جانبه بورژوائی را به پیش میگذاشت، در زمینه فلسفی نیز معتقد به تئوری «سرشت انسانی» و «اصالت بشر» بود. این دیدگاه دو وجه برای جوهر انسان قائل میشد. يك وجه «جوهر فطری یا سرشت انسانی» (یعنی هوش، سلامتی، غرایز و امثالهم)؛ و وجه دیگر، «جوهر اجتماعی» (یعنی روانشناسی، ایدئولوژی، آگاهی، دیدگاهها، عادات و خواسته های انسان). اعتقاد به تئوری بورژوائی «طبیعت عام انسانی» در عرصه سیاست به نفي مبارزه طبقاتی میرسید. زیرا مقدم بر تمایزات طبقاتی و خصائل متضاد طبقاتی، مقوله ای بنام «طبیعت عام انسان» را قرار میداد. برخلاف دیدگاه مارکسیستی که وجود اجتماعی انسان را تعیین کننده فکر او میداند، پیروان «اصالت بشر» برای فکر بشر تقدم قائل میشدند.

اینگونه گرایشات بویژه پس از شکست پرولتاریا در شوروی (در میانه دهه ۵۰ میلادی) و سالهای متعاقب آن، و همچنین بخاطر پایه طبقاتی خرده بورژوائی برخی نیروهای مترقی در کشورهای امپریالیستی،

جزواتی درباره:

مسئله زن، سقط جنین و جنبش رهائی زنان

پرولتاریای آگاه و مسئله زن

اتحادیه کمونیستهای ایران
(سربداران)

برای تهیه این جزوات با نشانی
سازمان تماس بگیرید

BM BOX 8561 LONDON
WC1N 3XX ENGLAND

زنان ماشین

جوجه کشی نیستند!

زندگی چیست؟

زندگی نمی تواند و

نباید همیشه حفظ

شود!

مقالاتی از «کارگر انقلابی»

ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا

برای چه مبارزه

می کنیم

چگونه مبارزه

می کنیم

اتحادیه کمونیستهای ایران

(سربداران)

تابستان ۱۳۷۱

یادداشتها

مدون می کنند و بصورت خط و برنامه سیاسی در مقابل مردم قرار می دهند و برای بسیج توده ها به گرد این مسائل می کوشند. مثلا نیروهای طرفدار خاتمی که وی را «مصدق ثانی» معرفی می کنند؛ و یا کسانی که به وحدت با «قمیستهای اسلامی» بلند شده اند و امثالهم. خود هیئت حاکمه فعالانه در این کار شرکت دارد. اینان آگاهانه می کوشند حرکت مردم را زیر پر و بال این یا آن جناح بکشانند و آن را به تابع و ذخیره جدال های درونی خویش تبدیل کنند.

در عمل، يك ائتلافی غیر رسمی - اما آشکار - حول «حکومت نظم و قانون» تشکیل شده که يك سرش درون هیئت حاکمه و سر دیگرش خارج از حکومت است. بندهائی که این جبهه بین جناحی از ارتجاع و بخشی از نیروهای مخالف رژیم برقرار کرد، باعث شد که در انظار عمومی به خاتمی نقش «اپوزیسیون» داده شود. و نتیجتاً از میان توده های ناراضی هوادارانی برای او بیاید. این يك ائتلاف طبقاتی است که علاوه بر بخشهایی از هیئت حاکمه، بورژوا لیبرال های کهنه کاری نظیر سران نهضت آزادی، گروهی از مغضوبان جمهوری اسلامی، بخشی از مخالفان و ناراضیان سابق، و مطبوعات غیر حکومتی نظیر «ایران فردا» را در بر می گیرد. این ائتلاف از توانائی و امکانات زیادی برای جو سازی و تاثیر گذاری بر ذهنیت جامعه و سرنوشت جنبش مردم برخوردار است.

این اوضاع، وظایف معینی را بر دوش کمونیستهای انقلابی قرار می دهد. درك و بیان این حقیقت بسیار مهم است که سیاست جبهه مورد بحث، حفظ رژیم تبهکار اسلامی از گزند انفجار مبارزات توده ها است که جانشان به لب رسیده است. این جبهه باید افشاء شود. این بمعنای افشای فریبکاریهای هیئت حاکمه و اهداف ارتجاعیشان، طرد و منقرد کردن موثلفان ضدانقلابی آنها در صفوف اپوزیسیون، و تلاش برای جدا کردن اقشار و افرادی است که از سر توهم، یا در نتیجه نومیدی و دلسردی از انقلاب دنبال این جریان افتاده اند. در این راه، افشای منافع طبقاتی معینی که پشت شعار «استقرار جامعه مدنی»، پل زدن بین خلق و دشمنان خلق، و اشاعه سازشکاری و مسالمت و مخالفت با انقلاب قهرآمیز وجود دارد، حائز اهمیت است.

تحت چنین شرایطی، اگر کمونیستهای انقلابی خلاف جریان حرکت نکنند، اگر تحت عنوان «همراهی با توده ها و حرکت توده ها» دنبال جریان سیاسی رایج در جامعه بیفتند، مطمئناً سیاستهایی اتخاذ خواهند کرد که خلاف منافع درازمدت توده ها و نیز منافع پروولتاریا و خلقهای جهان خواهد بود. تجارب تاریخی پیش چشم ماست. خمینی نیز زمانی پایه توده ای داشت. احساسات و حرکت سیاسی این توده ها در تضاد با منافع

ایرانیان مبارز به حضور هیئت جمهوری اسلامی در کنفرانس بین المللی یونسکو در سوئد، پاسخی شایسته دادند!

شهر استکهلم پایتخت سوئد از روز ۲۰ مارس تا ۲ آوریل شاهد حرکت اعتراضی گروهی از ایرانیان مبارز علیه حضور هیئت نمایندگی جمهوری اسلامی در کنفرانس بین المللی سالانه یونسکو بود. این حرکت که به ابتکار کانون زندانیان سیاسی در تبعید (واحد سوئد) و یاری جمعی از نیروها و عناصر ضد رژیم براه افتاد، در سطح جهانی بازتاب گسترده یافت و به افشای جمهوری اسلامی و ترفندهای جدیدی که تحت پرچم خاتمی جریان دارد، خدمت کرد. در هیئت جمهوری اسلامی عناصری چون مهاجرانی وزیر ارشاد و سخنگوی کابینه شرکت داشتند. علیرغم تدابیر امنیتی و کنترل ویژه پلیس سوئد برای حفاظت از هیئت ایرانی در روزهای کنفرانس، افراد مبارز موفق شدند بارها به این مرتجعین یورش برند و مشخصاً سخنرانی مهاجرانی را برای مدتی مختل کنند. در چند تظاهرات که مقابل محل برگزاری کنفرانس و سینماهای جانبی آن انجام شد، شعار «مرگ بر جمهوری اسلامی» طنین افکن بود. در جریان اعتراضات، «سید علی محمودی» معاون وزارت ارشاد و همراهان وی بشدت کتک خوردند. به دنبال این درگیری پلیس سوئد تعدادی را دستگیر کرد. در افشاگریاتی که علیه جمهوری اسلامی صورت گرفت مسائلی مانند جنایات کلی رژیم در سطح جامعه، شکنجه و اعدام ده ها هزار تن از مخالفان و کشتار جمعی هزاران زندانی سیاسی، سنگسار زنان و مردان، سرکوب بیان و اندیشه و قتل نویسندگان و روزنامه نگاران مخالف، و وجود ۲۰ هزار زندانی سیاسی مطرح شد.

«بر اساس اطلاعیه کانون زندانیان سیاسی در تبعید(واحد سوئد)

بنیادین آنها قرار داشت. دنباله روی از حرکات سیاسی خودبخودی توده ها، به امر ساختن صف مستقل طبقه کارگر و به روند انقلاب ریشه ای در ایران، در کوتاه مدت و درازمدت ضربه زد. بدین ترتیب کمونیستها نتوانستند از انقلاب ۵۷ بیشترین دستاوردهای ممکن را کسب کنند. اینکه انقلاب ایران بدست جمهوری اسلامی سقط شد و کمونیستها نتوانستند يك قطب قدرتمند پرولتری در برابر این رژیم بسازند، بر روند انقلاب جهانی نیز تاثیرات منفی گذاشت. اینها حقایقی تلخ است، اما درك آنها راهگشاست. جمعبندی و درس آموزی از این حقایق، افق دید را گسترش می دهد و باعث شکوفائی ابتکار عمل انقلابی در اوضاع کنونی و در مسیر طولانی و پر پیچ و خم نبرد می شود.

در شرایط حاضر، فرصتها و تکیه گاه ها و عوامل مثبتی وجود دارند که کمونیستهای انقلابی باید ببینند و در پیشبرد مبارزه از آنها سود جویند. باید فهمید که روندهای موجود به نتایج متناقض و متضادی پا می دهند؛ و گرایشات و ضد گرایشات در کنار هم موجودند. «ستم به مقاومت پا می دهد». تشدید ستم و استثمار در جامعه، نمی تواند بی پاسخ بماند. این يك برداشت منطقی از يك حکم عام صحیح نیست. تجربه چند ساله گذشته و مقاومت و مبارزات گوناگونی که هم اکنون از جانب اقشار مختلف مردم به پیش می رود، نشانگر حضور و تداوم این روند است. روحیه عصیانگر و مبارزات نیروی جوان و زنان جامعه به اشکال و در فرصتهائی بروز می کند که جدید و «غیر معمول» محسوب می شوند. هیچ چیز عینا تکرار گذشته نیست؛ باید به این اشکال نوین مبارزاتی توجه کرد و به روحیه و نیروی محرکه نهفته در آنها اتکاء کرد.

در عکس العمل به تدابیر جدید هیئت حاکمه و ائتلافی که حول آن شکل گرفته، نشانه هائی از شکل گیری و تمرکز يك گرایش مبارزه جو، رادیکال و انقلابی در صفوف مردم و همینطور در سطح نیروهای ضد رژیم و ضد امپریالیست مشاهده می شود.

پایه این گرایش، آگاهی از ماهیت ارتجاعی جمهوری اسلامی، و تنفر ریشه دار و خونین نسبت به دار و دسته حاکم است. بسیاری از مردم، حتی از بین کسانی که به خاتمی رای داده اند، نسبت به وی و اهداف و انگیزه ها و عملکردش بی اعتمادند. این گرایش را باید تقویت کرد.

اما در صفوف نیروهای ضد رژیم يك گرایش دیگر نیز بچشم می خورد. این گرایش در مواجهه با بالا گرفتن مبارزات توده ای و امکان عقب نشینی رژیم بر سر برخی خواسته ها، می کوشد سطح انتظارات و اهداف مبارزاتی را پائین بیاورد. یعنی از فرصتهای موجود و گشایشهای احتمالی برای تسریع و تشدید فعالیت انقلابی و بسیج توده های پیشرو حول پرچم انقلاب قهرآمیز استفاده نکرده بلکه چشمش را به انجام برخی اصلاحات و گرفتن برخی امتیازات می دوزد؛ و در همان سطح اشکال «ممکن» و «قابل قبول» مبارزات توده ای در جا می زند.

برای مقابله موثر با تدابیر و سیاستهای ائتلاف شکل گرفته حول شعار «استقرار جامعه مدنی و حکومت نظم و قانون»، باید تاثیرات این نوع گرایشات فلج کننده و زیانبار بر صفوف نیروهای ضد رژیم را زدود. این یکی از وظایف ما برای شکل دهی به يك صف آرایی انقلابی در اوضاع حاضر است. شکل گیری و تقویت چنین قطبی، مستلزم دامن زدن به مبارزات رزمنده توده ای در عرصه های مختلف علیه جمهوری اسلامی است؛ مستلزم اینست که معیارهای روشن و قاطع ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی در صفوف نیروهایی که واقعا خواهان سرنگونی رژیم هستند و ضرورت مقابله با تدابیر جدیدش را احساس می کنند، تثبیت شود و این مواضع در میان توده ها فراگیر شود؛ مستلزم اینست که گرایشات گوناگون سازشکار و مشاطه گر ارتجاع و امپریالیسم افشاء و طرد شوند. اینهاست وظایف دمکراتیکی که اوضاع کنونی در مقابل هر نیروی انقلابی و مترقی نهاده است.

اعلامیه مشترک

حزب کمونیست افغانستان و اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

زنده باد پیوند فشرده و نزدیک مبارزات انقلابی خلقهای افغانستان و ایران

عصر ما، عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است. سیستم سرمایه داری امپریالیستی که بر جهان حاکم است، چوکات اساسی اوضاع جهان را معین می نماید. پرولتاریا بمشابه گورکن این نظام استثمارگرانه نیز یک طبقه ی جهانی میباشد و بدین لحاظ جنبش انقلابی پرولتاریایی ماهیتاً جنبش بین المللی بوده و انترناسیونالیسم پرولتاریائی پایه اساسی آن است. برین پایه است که کمونیستهای کشورهای معین، قبل از همه، وظیفه دارند برای پیشبرد وظایف انقلابی و به پیروزی رساندن انقلابات دمکراتیک نوین و انقلابات سوسیالیستی در کشورهایشان کوشا باشند و آنها را به پایگاه های انقلاب جهانی پرولتاریائی مبدل نمایند؛ و وظیفه دارند به انجام همین امر در سایر کشورها کمک کنند.

به این ترتیب، حلقات مختلف سلسله انقلابات دمکراتیک نوین و سوسیالیستی در کشورهای مختلف جهان، در پیوند با هم قرار دارند و مجموعاً انقلاب جهانی پرولتاریائی را تشکیل می دهند. اما در داخل چوکات عمومی پیوند جهانی انقلابات کشورهای مختلف، علل و عوامل ویژه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی باعث گردیده که رابطه و پیوند میان حلقات معینی از این سلسله جهانی، بصورت خاصی فشرده و نزدیک باشد. انقلابات و مبارزات انقلابی در دو کشور ایران و افغانستان از اینچنین رابطه و پیوندی میان هم برخوردار هستند. پایه های اساسی این رابطه و پیوند نزدیک، بویژه در طول بیست سال گذشته بوجود آمده و بطور روزافزونی استحکام و گسترش یافته است.

با وقوع فاجعه کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ و متعاقب آن تجاوز قوای سوسیال امپریالیستی بر افغانستان که مقاومت سرتاسری علیه خود را برانگیخت، این کشور آماجگاه مداخلات و دست اندازیهای وسیع و گسترده سایر قدرتهای امپریالیستی و قدرتهای ارتجاعی منطوقی نیز قرار گرفت. اینها در پوشش حمایت از جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی، ولی در واقع بخاطر تامین منافع امپریالیستی و ارتجاعی خودشان، به ایجاد، تقویت و تسلیح نیروهای ارتجاعی تفوکراتیک افغانستانی پرداختند و بنا به علل و عوامل مختلف عینی و ذهنی ملی و بین المللی، سرانجام توانستند آنها را بر کل جنگ مقاومت مسلط گردانند و اساس فاجعه کنونی (جنگهای ارتجاعی داخلی) در افغانستان را بوجود آورند. درین میان حاکمیت تفوکراتیک ارتجاعی حاکم بر ایران (جمهوری اسلامی) نیز به ایجاد و پرورش باندهای ارتجاعی اسلامی گوناگونی پرداخت و این دارودسته های مزدور را به جان مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی انداخت.

باندهای ارتجاعی اسلامی مزدور جمهوری اسلامی ایران، در طول سالهای جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی در افغانستان، نقش تخریبکارانه عظیمی علیه مقاومت بازی نمودند. رل عمده این نیروها در طول سالهای مذکور عبارت بود از دامن زدن به جنگ های ارتجاعی داخلی و تضعیف مقاومت. این جنگ های ارتجاعی داخلی نه تنها علیه نیروهای ملی، دمکرات و مترقی درون مقاومت پیش برده میشد، بلکه درگیری های وسیع و دوامدار میان خود این باندها را نیز در بر میگرفت و مصائب و رنجهای فراوانی برای توده های مردم بیار می آورد.

پس از وقوع فاجعه هشت ثور ۱۳۷۱، یعنی انتقال حاکمیت از رژیم نجیب به رژیم اسلامی، جمهوری اسلامی ایران و باندهای ارتجاعی مزدور افغانستانی اش، نقش مهمی در ایجاد و دوام جنگ های ارتجاعی داخلی در افغانستان بازی کرده اند و همچنان بازی مینمایند. اینها که در «بازی بزرگ» براه افتاده در افغانستان، در یکی از دو دسته بندی ارتجاعی - امپریالیستی متخاصم جای دارند، از خلال جنگهای ارتجاعی جاری نه تنها علیه رقبایشان به مقابله می پردازند، بلکه اساساً همانند این رقبا و همچنان همانند متحدین شان، سیاست سرکوبگرانه و وحشیانه ای را علیه توده های مردم و عناصر و قوتهای ملی و انقلابی پیش میبرند. علاوه بر باندهای افغانستانی تربیت شده در دستگاه های استخبارات و سپاه پاسداران ایران، نه تنها در جنگ ایران و عراق به نفع جمهوری اسلامی جنگیدند، بلکه در حرکتهای سرکوبگرانه این رژیم علیه مخالفین گوناگونش در ایران نیز سهم میگیرند.

از جانب دیگر بخش قابل ملاحظه ای از پناهندگان افغانستانی در ایران بسر میبرند. اکثریت

این پناهندگان را کارگران فصلی و یا دائمی تشکیل می‌دهند. نیروی کار ارزان این کارگران، منبع سودها و مافوق سودهای هنگفتی برای «اربابان» ایرانی به شمار می‌رود و نقش مهمی در اقتصاد فیودال - کمپرادوری ایران بازی می‌نماید.

سیاست شووینیستی غلیظی که توسط ارتجاع حاکم بر ایران علیه پناهندگان افغانستانی در آن کشور اعمال می‌گردد، درد و رنج فراوانی را در تمام طول دو دهه اخیر بر آنها تحمیل نموده و کینه و نفرت برحق آنها و همه توده‌های افغانستانی را علیه خود برانگیخته است.

اینچنین است که پیوند فشرده و نزدیکی از لحاظ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی میان دو کشور و مردمان آن‌ها بوجود آمده و این امر پیوندهای فرهنگی و اجتماعی گذشته را بیشتر از پیش تحکیم نموده است. در چارچوب یک چنین اوضاع و احوالی است که رابطه میان توده‌های خلق‌های دو کشور و مبارزات انقلابی آنها بیشتر از پیش و بصورت ویژه ای نزدیک گردیده است. این مبارزات نه تنها متقابلاً و به سرعت بر همدیگر تاثیر خواهند گذاشت بلکه در موارد بسیار مهمی از فصول مشترک نیز برخوردار خواهند بود. نبرد علیه تئوکراسی ارتجاعی اسلامی حاکم بر دو کشور، مشترکات ویژه ای میان مبارزات انقلابی خلق‌های افغانستان و ایران بوجود آورده است، مشترکاتی که با پیشرفت هر گام از مبارزات انقلابی خلق‌ها، بیشتر از پیش تقویت خواهد شد. سهم‌گیری و شرکت پناهندگان افغانستانی در مبارزات انقلابی خلق‌های ایران علیه ارتجاع حاکم بر آن کشور، که نشانه‌های آن در خیزش‌های خود بخودی چند سال اخیر توده‌های ایرانی مشهود بوده است، می‌تواند - و باید - گستردگی روزافزونی داشته باشد، زیرا که این امر از پایه‌ها و عوامل مشخص اقتصادی و سیاسی برخوردار است.

حزب کمونیست افغانستان و اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران)، که مبتنی بر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و به عنوان اعضای «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»، مبارزات و تلاش‌های تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ خلق بخاطر پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین در هر دو کشور را به پیش می‌برند، اعلام می‌نمایند که: با تکیه بر اصل انترناسیونالیسم پرولتری و در چوکات عمومی مبارزات ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی خلق‌های افغانستان و ایران، مبارزات و تلاش‌هایشان را در عرصه‌های مبارزاتی ذیل همانک و همسو می‌سازند:

۱- در عرصه مبارزه علیه شووینیسم منحنط طبقه حاکمه ایران که بالای پناهندگان افغانستانی و در آن کشور اعمال می‌گردد.

۲- در عرصه مبارزه علیه دست‌اندازیهای ارتجاع حاکم بر ایران در افغانستان.

۳- در عرصه مبارزه علیه مزدوران افغانستانی جمهوری اسلامی ایران که در تعقیب و سرکوب مخالفین این رژیم منحنط ارتجاعی و وابسته به امپریالیسم جهانی، بویژه در تعقیب و سرکوب نیروهای انقلابی ایران سهم می‌گیرند.

۴- در عرصه مبارزه علیه سیاست‌های تفرقه افکنانه ارتجاع حاکم بر ایران و مزدوران افغانستانی‌اش، میان زحمتکشان ایرانی و زحمتکشان افغانستانی پناهنده در ایران، و تلاش بخاطر ایجاد و تقویت روز افزون روحیه همبستگی میان آنها بر اساس منافع مشترک‌شان.

بگذار این مبارزات و شکوفائی هر چه بیشتر آن،

باب تازه‌ای در مبارزات انقلابی خلق‌های افغانستان و ایران بگشاید

و چاشنی‌ای شود برای غریو پرطنین جنگ خلق در هر دو کشور!

زنده باد مارکسیسم لنینیسم مائوئیسم!

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!

حزب کمونیست افغانستان

اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران)

حوت (اسفند) ۱۳۷۶

جنگ خلق در پرو و نیال همچنان به پیش می‌رود

اخبار نیال بنقل از

«جهانی برای فتح» (شماره ۲۳) و دفتر

اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

جنگ درازمدت خلق در نیال وارد سومین سال خود شده است. پیشرویهای این جنگ، چهره کشور را بکلی دگرگون ساخته و هر روز تعداد بیشتری از مردم به آن می‌پیوندند.

ارزیابی حزب کمونیست نیال (مائوئیست) که جنگ خلق را رهبری می‌کند، اینست که گام‌های اولیه برداشته شده، توان رزمی حزب رشد کرده و یک نیروی چریکی حرفه‌ای شکل گرفته است. یکی از اهداف نقشه سوم، توسعه مناطق نفوذ بویژه در منطقه «تراشی» است. این منطقه که پوشیده از شالیزار است در مرز هند قرار دارد و پر جمعیت‌ترین بخش کشور است. بسیاری از اهالی منطقه، هندی الاصل هستند. بسیج مردم علیه اقدامات «ضد تروریستی» حکومت، بخش دیگری از نقشه سوم است.

در جنگ خلق از آغاز تاکنون، ۸۰ تن از صفوف خلق جان باخته‌اند. رفقای زن مهمی جزء جان‌باختگان هستند. در این میان باید بویژه از رفیق «لیلی روکا» اهل رولپا یاد کرد که فرمانده ناحیه و معاون سازمان زنان منطقه بود.

نقشه دوم جنگ خلق تحت شعارهای زیر به پیش رفت:

توده‌ها را برای جنگ خلق بسیج کنید!
سلاح بدست آورید!
جو را برای ایجاد مناطق چریکی آماده کنید!

عملیات نقشه سوم شامل تبلیغ، حملات مسلحانه و مجازات عناصر دشمن طبقاتی است که مسئول آزار و سرکوب مردم بوده‌اند. در اجرای این نقشه، تاکید بر کمین‌گذاری و شبیخون است. طی این دوره، یک افسر جنایتکار پلیس در مقابل ۲۰ هزار نفر به مجازات رسید. ۷۰ تا ۸۰ اسلحه بدست رفقا افتاد. یک کارگاه صنعتی ابتدائی که تفنگهای ابتدائی و مهمات می‌سازد با وسایل آهنگری ایجاد شده است. برای ساختن تفنگ، یک جنبش توده‌ای واقعی براه افتاده است. جنگ خلق از حمایت گسترده پنج منطقه که یک میلیون و ۵۰۰ هزار نفر جمعیت دارد، برخوردار است. آموزش انفجارات بطور توده‌ای جریان دارد.

در پایتخت نیال اشکال مبارزاتی توده‌ای که اعتصاب عمومی شکل برجسته آن است، براه افتاده است. در ابتدا، توده‌ها از

ترور سفید می‌ترسیدند اما حالا «کمیته جنبش توده‌ای سراسری» درست شده است. قبل از شروع این مبارزات توده‌ای، صدها هزار پوستر و اعلامیه در سراسر کشور پخش شد. پیش‌بینی فرصت‌طلبانی که حزب را «چپ افراطی» میخواندند و میگفتند که در بین توده‌ها منفرد خواهد شد، غلط از آب درآمده است.

در کلیه احزاب تضادها حاد شده است. در صفوف جریان رویزیونیستی که حزب کمونیست نیال (اتحاد م-ل) نام دارد و جزء حکومت است، بخشهایی از جنگ خلق حمایت کرده‌اند. جنگ خلق به مناطقی که حزب سابقه حضور نداشته گسترش یافته است. افراد سطوح پایین احزاب دیگر از جنگ خلق حمایت میکنند.

در مناطقی که خلاء قدرت بوجود آمده، کمیته‌های جبهه متحدی شکل گرفته که جای قدرت قبلی را پر کنند. این کمیته‌ها مخفی بوده و از دهقانان فقیر و میانه‌پایین، زنان و روشنفکران مترقی تشکیل شده است. حزب به شاخه‌های مختلف رهنمود داده که توده‌ها را برای تحریم دستگاه «قضائی» دولت کهن بسیج کنند، مالیات ندهند، برای مسائل امنیتی و زمین و غیره به دولت رجوع نکنند؛ بلکه کلیه مسائل مربوط به حفظ امنیت محلی، دعوی زمین و بقیه چیزها باید توسط خود مردم حل شود.

از اواخر سال ۹۶ و اوائل ۱۹۹۷ عملیات متعددی علیه پاسگاه‌های پلیس منجمله در «پوتان» و «دولپا» و «بتهان» انجام شده است. اکثر این عملیات‌ها با تفنگهای ساخته شده در کارگاه‌های خانگی، بمب و «خوخوری» (خنجر سنتی نیال)، ابزار کار و گاه حتی با دست خالی صورت می‌گیرد. بعقیده حزب کمونیست نیال (مائوئیست)، شبیخون «بتهان» موفقترین و بهترین نمونه جنگ نوینیانی است که حرکت بیباکانه نظامی و فداکاری عظیم را بنمایش می‌گذارد. «بتهان» منطقه عقب افتاده‌ای در ارتفاعات شرق نیال است.

سوم ژانویه ۹۷

یک گروه ۲۹ نفره از چریکهای جان‌بر کف، تحت رهبری رفیق «تیرتا گائوتام»، شبانگاه به یک پاسگاه پلیس که مجهز به سلاح‌های مدرن بود، بیباکانه حمله بردند. رفقا فقط بمب و تفنگهای دست‌ساز در اختیار داشتند؛ اما شور و شوق انقلابی و اعتقاد به اینکه در جنگ انقلابی، مردم تعیین‌کننده‌اند نه سلاح، در آنان موج می‌زد. بعد از نبردی سخت که چند ساعت بطول انجامید، آنها نیروهای دشمن را از کار انداختند. دو مامور

پلیس کشته و دو نفر دیگر شدیداً زخمی شدند. چریکها چهار تفنگ و صدها قطار فشنگ بدست آوردند. رفیق «گائوتام» و دو رزمنده دیگر که یکی از آنها زن بود، جان باختند و با خون خود خاک انقلاب را بارور ساختند.

اوایل سال ۱۹۹۷

حکومت تدارک انتخابات محلی را برای روز ۱۷ ماه مه می‌دید. این انتخابات در سطح روستاها برگزار می‌شد و برای تعیین اعضای کمیته‌های توسعه روستا، کمیته‌های توسعه بخش، و نهاد اداره‌کننده شهرکها بود. حزب مردم را به تحریم انتخابات فراخواند. کارزار تبلیغی و ترویجی حزب از طریق چسباندن پوستر، پخش اعلامیه و بحث و گفتگوی مستقیم و خانه‌به‌خانه با مردم به پیش برده شد. در شهرهای بزرگ، تظاهرات سازماندهی شد. این علیرغم ممنوعیت برگزاری تظاهرات از سوی طرفداران مائوئیستها بود. نیروهای پلیس به جلساتی که حول تحریم انتخابات برپا شده بود حمله بردند و تعداد زیادی را دستگیر کردند. هزاران نفر به فراخوان حزب پاسخ گفتند. حدوداً در ۴۰ کمیته توسعه روستا، حتی یک نفر هم کاندید نشد. کمی بعد، در چندین کمیته دیگر برخی افراد عقب‌نشستند و از لیست نامزدان انتخابات کنار رفتند. در روز رای‌گیری، ۷۲۰ کمیته از ۴۰۰۰ کمیته روستائی حتی یک کاندید هم نداشتند. این واقعه نگرانی و خشم هیئت حاکمه را برانگیخت و اختلافات درونی آنها را تشدید کرد. مطبوعات ارتجاعی خواهان این شدند که حکومت دست به اقدامات جدی تری علیه جنگ خلق بزند و از «ملایمت» بپرهیزد. این حرف در حالی گفته میشد که در دوره انتخابات، ۲۰ هزار پلیس عمدتاً در مناطق تحت نفوذ جنگ خلق به حالت آماده‌باش بودند.

ماه ژوئیه ۹۷

در منطقه «راپتی»، چریکها در بازار محل مستقر شدند و برای مردم به ایراد سخنرانی در مورد جنگ خلق و مائوئیسم پرداختند و آنها را به حمایت از انقلاب و کمک مالی فراخواندند. بسیاری از کسبه خرد از جان و دل کمک کردند. سپس چریکها خانه فئودال منفوری که از اعضای رهبری حزب کنگره نیال است را به آتش کشیدند.

۹ حزب و جبهه سیاسی بر مبنای رهنمود حزب کمونیست نیال (مائوئیست) یک رشته اعتصاب براه انداختند که نخستین آن در روز ۲۹ اوت ۱۹۹۷ بود. این اعتصابات که در مخالفت با قوانین جدید «ضد تروریستی» براه افتاد، هزاران نفر را در بر

اخبار پرو بنقل از

«جهانی برای فتح» (شماره ۲۳)

و «کمیته دفاع از انقلاب پرو» در آمریکا

ماه های مه و ژوئن و ژوئیه ۱۹۹۷ ارتش پرو به مناطق پایگاهی انقلابی حمله برد. ارتش رهاشبخش خلق به ضد حمله دست زد و نیروهای ارتش و باندهای شبه نظامی را زیر ضربه برد. مقامات پرو مدعی شدند که پیشاپیش از ضد حمله حزب کمونیست پرو با خبر شده بودند - از ماه آوریل که شعارهایی در حمایت از حزب و جنگ خلق بر دیوار دانشگاه های سراسر کشور نقش بسته بود.

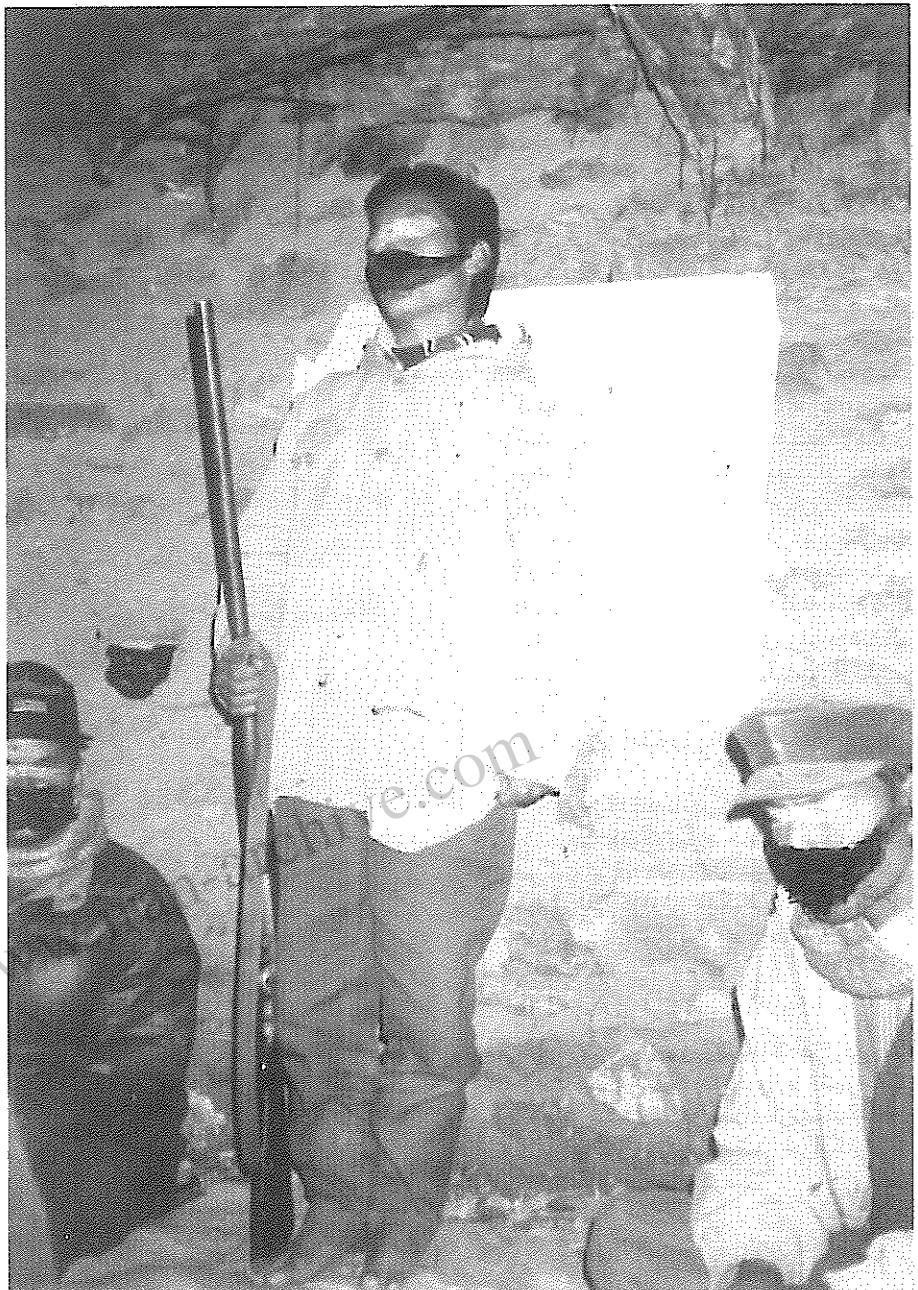
روز ۸ ماه مه، ارتش رهاشبخش خلق شهرک کامپانیا در نزدیکی «خوانجوئی» (منطقه دره هوالاگای علیا) را موقتا تسخیر کرد. منطقه جنگلی و تپه هائی که استان های سن مارتین و هانوکو را پوشانده همچنان سنگر جنگ خلق است. روز ۶ ژوئیه، ارتش رهاشبخش خلق وارد روستای «رامال داسپوزانا» شده و دو مامور ارتش که برای جاسوسی در مورد دهقانان و فعالیت انقلابیون به منطقه اعزام شده بودند را اعدام کردند. انفجار دکل های برق منطقه وسیعی از «آیوکایوکو» را در خاموشی فرو برد. این منطقه برای انقلابیون و دشمن حائز اهمیت بوده است.

در ماه های مه، ژوئن و ژوئیه، نبردهائی در شمال آیاکوچو در گرفت. حکومت پرو مدعی است که رفیق فلیسیانو، رهبر کمیته مرکزی حزب، در این منطقه وسیع مخفی شده است. اما حملات وحشیانه ارتش در این منطقه هیچ نتیجه ای ببار نیاورده است.

یکی از پر سر و صداترین نبردها، تهاجم ارتش رهاشبخش خلق به روستائی در منطقه هوانتا بود. آنها به يك پایگاه شبه نظامیان حمله بردند. طبق گزارشات رسیده، چریکها این پایگاه را بکلی منهدم کرده و سپس چهار رهبر نیروهای شبه نظامی روستائی را محاکمه و اعدام کردند. این نیروها که «رونדרو» نام دارند با سرکوب دهقانان و قتل افرادی که ظن هواداری آنها از حزب کمونیست پرو می رفته، به رژیم خدمات بسیاری کرده اند. روز بعد چریکها افراد «رونדרو» را هنگام برگزاری جلسه غافلگیر کردند. بعد از اینکه شبه نظامیان تسلیم شدند، چریکها یکی از آنها را آزاد کرده و همراه او پیام هشدارى به اعضاى «رونדרو» فرستادند. سرکرده این نیروها اعدام شد.

ماه اوت ۹۷

تعدادی از افراد ارتش رهاشبخش خلق در روستاهای اطراف سن مارتین و پاناگوا مستقر شدند. روز ۱۵ اوت آنها مرکز اکتشافات نفتی که توسط شرکت فرانسوی «ال ف» مورد استفاده قرار می گرفت را تسخیر کردند. آنها چند ساعت برای ۲۶ مرد



زمنندگان جنگ خلق در نهال

است. در دوره سرکوب برخی موارد تسلیم شدن از سوی مردان وجود داشت اما از جانب زنان حتی يك مورد هم دیده نشد. حزب سیاست ایجاد واحدهای چریکی منحصرآ زنانه ندارد، اما در مواردی چنین شده است. آنها حملات جسورانه ای به بانکها و غیره کردند.

اولین تظاهرات پس از سرکوب اولیه در پایتخت که پس از شروع جنگ خلق براه افتاد، بمناسبت هشت مارس بود. اکنون هزاران زن دارند در مناطق گوناگون برای نقشه سوم بسیج میشوند. آنها تشنه آموختن ایدئولوژی هستند برای همین نشریه مرتباً منتشر میشود تا نیازهای آنها برطرف شود. دختران جوان داوطلبانه می پیوندند و برای خانواده خود نامه میفرستند که نگران نباشید یا پیروز بزمیگردم یا در راه انقلاب جان می بازم.

می گرفت. این حرکت در حالی صورت گرفت که از روز ۱۷ اوت، نقشه سوم جنگ خلق تحت شعار «جنگ چریکی را به مرحله بالاتر بعدی تکامل دهید» آغاز شده بود. قبلا حزب در ماه مه خاتمه نقشه دوم را اعلام کرده بود.

زنان در جنگ خلق

در طول نقشه دوم، زنان بطور توده ای در مناطق جنگ خلق در جنگ شرکت کردند. در طول نقشه اول، سرکوب عمدتاً متوجه زنان بود چون مردان مخفی شده بودند. تجاوز، شکنجه و قتل، زنان را هدف گرفته بود. اکنون صدها زن وجود دارند که بطور تمام وقت کادر حزب و اعضاى واحدهای چریکی هستند. سازمان زنان در مناطقی که جنگ خلق جریان دارد دارای هزار عضو

به دو دفتر «شرکت تلفن پرو» (که متعلق به يك شركت فراملیتی اسپانیائی است) با مواد تخریبی حمله شد.

روز ۲۳ نوامبر، روزنامه های لیما خبر دادند که ۸ سرباز و ۶ چریک در جریان تسخیر شهرک «آئوکایاکو» کشته شدند.
روز ۲۷ نوامبر گزارش شد که حکومت پرو در چارچوب تدابیر «ضد شورش»، وضعیت فوق العاده را به ۹ استان گسترش می دهد. در همان حال، پلیس مخفی پرو يك واحد ویژه جدید برای دستگیری رهبران حزب کمونیست پرو ایجاد کرده است. به گفته روزنامه «لارپوبلیکا»: «این تلاشی است برای نابود کردن هسته رهبری راه درخشان که پنج سال بعد از دستگیری آبیمال گوسمان همچنان مبارزه مسلحانه را به پیش می برند... هدف از این کار متوقف کردن فعالیت اسکار رامیرز دوراند مشهور به رفیق فلیسیانو است که به گفته سرویس های اطلاعاتی قادر به بازسازی راه درخشان شده است. تا بحال چند عملیات ارتش برای دستگیری وی در عمق مناطق جنگلی و ارتفاعات کشور با شکست روبرو شده است.»

روز ۲۸ دسامبر ۹۷

يك اتوموبیل حاوی بمب نزدیک به شرکت برق «لوز دل سور» منفجر شد. بر مبنای يك گزارش دیگر، پاسگاه پلیس ناحیه «آته» در لیما بر اثر انفجار بمب، بکلی تخریب شد.

۳۰ ژانویه ۱۹۹۸

روزنامه «لارپوبلیکا» گزارش کرد که رزمندگان جنگ خلق وارد شهر «تینگو ماریا» شده و يك افسر بازنشسته نظامی که سابقا عضو «گردان ضد خرابکاری شماره ۳۱۳» بود را اعدام کردند.

دوم فوریه ۱۹۹۸

آژانس خبری فرانسه گزارش داد که بر مبنای يك بررسی، در نیمه دوم سال ۱۹۹۷، حدودا ۵۰۰ عملیات نظامی از سوی رزمندگان جنگ خلق انجام شده است. بیشتر این آنها در منطقه آياكوچو بوده و باعث کشته شدن ۱۵۰ نفر از نیروهای دولتی شده است. در این بررسی چنین آمده: «آمار نشان می دهد که گروه مزبور به وضوح فعال شده است.»

۱۴ مارس ۱۹۹۸

روزنامه «ال کومرسیو» گزارش می دهد که بر اساس اطلاعات ارتش پرو، صبح ۱۲ مارس درگیری سختی بین نظامیان و يك واحد از چریکهای مائوئیست در استان آياكوچو اتفاق افتاد. این اطلاعیه ادعا می کند که ۱۰ رزمنده جنگ خلق کشته شده اند؛ و تنها يك سرباز کشته و ۶ تن دیگر زخمی شده اند. اما در ادامه همین گزارش می خوانیم که: «بعلت وضعیت دشوار و نامساعد، و نیز آتش بلانقطاع نیروهای متخاصم، هلیکوپتر ارتش قادر به نشستن و نجات مجروحان نمی شد.»



چریکهای مائوئیست در پرو

بر مبنای گزارشات رسیده، مناطق حاشیه «هوالاگای علیا»، کوهستان مرکزی، و حاشیه دره «خونین»، شاهد سخت ترین نبردها بوده اند.

۱۲ اکتبر ۹۷ بر اساس گزارش رویتر که تحت عنوان «بازگشت راه درخشان» منتشر شده، ۱۰۰ چریک مائوئیست شهر «سن میگل» مرکز شهرستان «لامار» در آياكوچو را موقتا تسخیر کردند. به گفته رویتر: «این نشانه هشدار دهنده ای است. راه درخشان بعد از سالها کار صبورانه موفق به بازسازی شده و آياكوچو را به یکی از سه پایگاه قدرت خود تبدیل کرده است. واحدهای رزمی این گروه در مثلث لیما، ارتفاعات مرکزی و جنگلهای آياكوچو بطور هماهنگ عمل می کنند.»

روز ۱۸ اکتبر اغلب روزنامه های لیما خبر از «کشته شدن سه مامور پلیس و زخمی شدن يك پلیس دیگر در جریان يك شبیخون» دادند. این عملیات توسط ۳۰ رزمنده جنگ خلق انجام گرفت.

روز ۲۳ اکتبر، نشریه «اکسپرسو» گزارش داد که ۴ ارتشی در جریان درگیری با يك ستون چریکی مائوئیستها در جنگلهای آياكوچو زخمی شده اند. برای مقابله با چریکها، نیروهای حکومت از يك پایگاه نظامی «ضد خرابکاری» به منطقه اعزام شدند. طبق همین گزارش يك گروه ۱۵ نفری چریکی به درون شهرک «کوجاس» در همسایگی استان «لیما» نفوذ کرده بودند.

۵ نوامبر ۹۷

در لیما پایتخت پرو، شبانگاه همزمان

و ۴ زن حاضر در این مرکز سخنرانی کردند و با آنها به گفتگو پرداختند. سپس با مواد و ابزارى که مصادره کرده بودند محل را ترک کردند. هنگامی که صدها ارتشی برای انجام عملیات علیه چریکها به منطقه سرازیر شدند، آنها پیشاپیش در جنگل که عمدتا محل سکونت بومیان است، مستقر شده بودند.

گزارشات جدید از پرو نشان می دهد که طی ۶ ماهه اخیر، جنگ خلق در بخشهای مهمی از مناطق روستائی و نیز شهرهای آن کشور به پیش رفته است. مطبوعات دولتی که بر گزارشات ارتش و پلیس پرو متکی هستند و همیشه سعی می کنند اوضاع را برای حکومت بسیار مساعد تصویر کنند، باز هم نمی توانند جوانب مهم این اوضاع واقعی را پنهان سازند.

ماه اکتبر ۹۷

مطبوعات پرو خبر از شبیخون حزب کمونیست پرو در منطقه «هوالاگای علیا» دادند. در این شبیخون ۳ پلیس نیروهای به اصطلاح مبارزه با مواد مخدر کشته شدند. جالب توجه است که اخیرا سرکرده ارتش کلمبیا اعلام کرده که آمریکا به وی اجازه استفاده از منابع مالی مبارزه علیه مواد مخدر را داده تا بتواند از آن علیه چریکها استفاده کند. این خود نشان می دهد که هدف از به اصطلاح مبارزه با مواد مخدر، مبارزه با نبرد مسلحانه ای است که علیه آمریکا جریان دارد. در همین ماه، حکومت ۳۰۰ سرباز و پلیس را به منطقه تینگو ماریا اعزام داشت. آنها حدود ۳۰۰ نفر که بعنوان «خرابکار» مورد ظن بودند را در شهر دستگیر کردند.

گرامی باد هشتم مارس، روز جهانی زن!

چشم دنیای معاصر، به مبارزات روزافزون زنان روشن گشته است. زنان پنجه در پنجه بیعدالتی و نابرابری و تبعیض افکننده اند. مبارزات، اشکال گوناگون دارند و دورنماها و راه ها متفاوتند. اما هر يك به درجه ای، ستم جنسی را به نقد می کشد و آماج قرار می دهد. هر يك به طریقی، به نظم موجود ضربه می زند: از مبارزه زنان آمریکا در دفاع از حقوق اجتماعیشان (که بتازگی در مارش يك میلیونی تبارزی روشن یافت) گرفته تا مبارزات زنان هند علیه تبعیضات و قیود سنتی - مذهبی زن ستیزانه؛ از مقاومت بیباکانه زنان افغانستانی علیه جنایات مرتجعین اسلامی گرفته تا مبارزه زنان کارگر کره جنوبی علیه تشدید استثمار و سرکوب در محیط کار؛ از حضور فزاینده زنان بعنوان فرمانده و رزمنده در صفوف جنگ انقلابی در پرو، نپال و فیلیپین گرفته تا....

چرخهای استثمار امپریالیستی، توده زنان را از کنج خانه بیرون کشیده و درگیر خط تولید بین المللی کرده است. نیروی کار هر چه «زنانه» تر و ارزاتر می شود: در بنگلادش و هند، در مکزیک و اروپا، در آمریکای شمالی، شرق آسیا و هر جای دیگر. این روند، حرکت اجتماعی و سیاسی زنان را شتاب و گسترش بخشیده است. اما موقعیت اجتماعی زن، همان است که بوده: درجه دوم؛ تابع؛ اسیر تبعیض. طبقات حاکم برای کنترل زنان همچنان بر «وظایف الهی» و «نقش طبیعی» زن، بر اخلاقیات و ارزشهای سنتی تاکید می کنند. نظام وارونه، نظام متناقض سرمایه داری جهانی، بدست خویش مسئله زن را حادثتر و انفجاری تر کرده است.

پیوندهای دیرینه جنبش جهانی زنان و جنبش بین المللی کمونیستی، تازه می شود. این دو جنبش در برابر نظامی واحد بیخاسته اند. زنان کمونیست انقلابی بیش از يك قرن در صفوف مقدم جنبش رهائی زن جنگیده اند. کمونیستها همدوش زنان آزاده و پیشرو، برای اتحاد رزمنده تر و تشکل عالیتر جنبش زنان مبارزه کرده اند. انقلابات کبیر پرولتری و جنبشهای رهائیبخش، ساختمان سوسیالیسم در شوروی و چین و مشخصاً انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی، صحنه گسستن زنجیرهای کهنه بردگی و رها شدن نیروی عظیم انقلابی زنان بوده اند. کمونیستها در پی رهائی نوع بشر از هرگونه استثمار و ستم و نابرابریند. طبقه کارگر فقط با رها کردن کل بشر می تواند رهائی خویش را بکف آورد. همانطور که مائوتسه دون گفت: «اگر در دنیا فقط يك زن هم تحت ستم باشد، هیچکس رها نخواهد بود.» همسوئی و اتحاد جنبش زنان و جنبش بین المللی کمونیستی برای غلبه بر دشمنان و کسب پیروزی، ضروری است.

مقاومت و مبارزه زنان در ایران بخشی از جنبش جهانی زنان است. نافرمانی دختران جوان در مقابل دستگاه نظم و قانون جمهوری اسلامی، بی اعتنائی به تهدیدات مقامات که نمونه شورانگیز آن را اخیراً پشت درهای بسته استادیوم آزادی و مقابله با قوای سرکوبگر شاهد بودیم؛ حضور موثر زنان در خیزشها و مبارزات حق طلبانه در محلات زحمتکشی؛ ایستادگی و مقاومت زنان روشنفکر در دفاع از حقوق اجتماعی و سیاسی و فرهنگی زنان؛ اینها همه طلایه دار امواج نوینی هستند که پای در راه دارند. کمونیستهای انقلابی به این امواج خروشان خوشامد می گویند.

انجام انقلاب ریشه ای در ایران در گرو نابودی مناسبات جان سخت نیمه فئودالی است که از بنیادی ترین عرصه ها تا روبنائی ترین سطوح جامعه را تحت تاثیر قرار می دهد. و جنبش زنان علیه قیود مردسالاری و پدرسالاری، در امر نابودی این مناسبات، نقشی پر اهمیت بازی می کند. مارکسیست - لنینیست - مائوئیستها مشتاقانه به استقبال جنبش ترقیخواهانه و انقلابی زنان می شتابند، از آن پشتیبانی می کنند و با آن علیه تمامی اشکال مردسالاری و زن ستیزی، علیه رژیم ارتجاعی اسلامی و حامیان امپریالیستش متحد می شوند. زنان و مردان کمونیست به اتحاد رزمنده تر، و تشکل بهتر و گسترده تر این جنبش کمک می کنند و در ترسیم دورنمای روشنتری برای آن فعالانه سهم می گیرند.

پیروز باد جنبش جهانی رهائی زنان!
زنجیرها را بگسلیم، خشم زنان را بمشابه نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها کنیم!
سرنگون باد رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی!
سرنگون باد نظام ستم و استثمار امپریالیستی!
زنده باد کمونیسم! زنده باد انقلاب!

ضمیمه «حقیقت» شماره ۲۸ منتشر شد

نشریه انترناسیونالیستی «جهانی برای فتح»
(شماره ۲۳) منتشر شد

مباحثه با سخنگوی

حزب کمونیست افغانستان

درباره تحولات افغانستان و صف بندی نیروها،
مقاومت و مبارزات زنان افغانستانی
علیه مرتجعین اسلامی،
موقعیت مهاجران افغانستانی در ایران
و وظایف مائوئیستهای انقلابی

همراه با

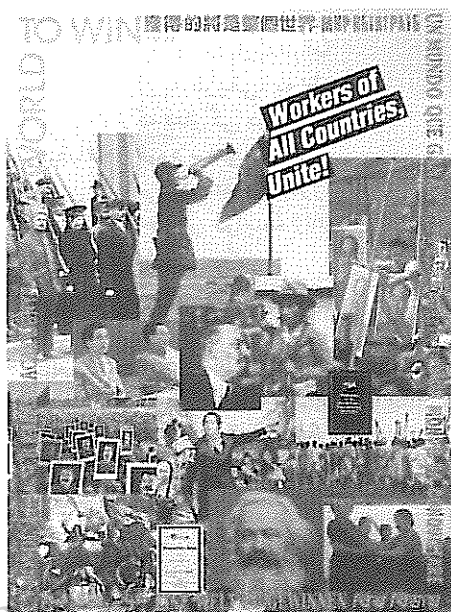
((گلوبالیزاسیون))

مقاله ای از ریموند لوتا

اقتصاددان مائوئیست

درباره روند «جهانی کردن» بشیوه امپریالیستی

کارگران همه کشورها متحد شوید!



منتشر شد

ماجرای «مانیفست کمونیست»

مقاله ای از «کارگر انقلابی»

(ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا)

بمناسبت صد و پنجاهمین سالگرد

انتشار مانیفست

ترجمه فارسی این مقاله بصورت

جزوه منتشر شده است

متن کامل سخنرانی

هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران)

در سمینارهای نیروهای چپ پیرامون

«اوضاع سیاسی ایران و دورنمای آن»

۱۶ نوامبر ۱۹۹۷

و «رویدادهای اخیر، انقلاب ۵۷ و دموکراسی»

۲۲ فوریه ۱۹۹۸ در لندن

سرمقاله این شماره به بررسی موقعیت کنونی جنبش بین المللی کمونیستی اختصاص یافته است. این مقاله بر مبنای متحد کننده کارگران جهان تاکید گذارده و نیاز به يك «انترناسیونال تراز نوین» را نشان می دهد. «جهانی برای فتح» به رد نظراتی می پردازد که جنبش بین المللی کمونیستی را از يك مرکزیت متشکل محروم می کنند، یا عملاً مبلغ اتحاد علیه مائوئیسم هستند.

این مقاله بر ضرورت تسریع و تشدید تلاشها برای پی ریزی شرایط ایجاد يك انترناسیونال کمونیستی نوین تاکید می گذارد.

«...کل جنبش مائوئیستی باید هر چه بیشتر در جهت يك «انترناسیونال کمونیستی نوین» پیشروی کند و خواهد کرد. این «انترناسیونال»، اتحاد کل نیروهای مائوئیست دنیا را در سطحی کیفیتاً متفاوت نمایندگی خواهد کرد. اما پروسه پیشروی و متحد شدن، بر مبنای يك خط انجام خواهد شد. این پروسه باید رهبری شود؛ در غیر این صورت شدنی نیست...»

«...امروز هم نیاز به يك پلاتفرم مشترک برای انقلابیون پرولتر سراسر جهان را می بینیم، و هم مشکلاتی که برای تکوین و تدوین يك خط عمومی برای جنبش بین المللی کمونیستی وجود دارد. همه اینها دلیلی است بر اینکه چرا باید بیباکانه - اما با ظرافت - مبارزه برای متحد کردن مارکسیست - لنینیست - مائوئیستهای جهان را به پیش برد. این همان چیزی است که منافع پرولتاریای بین المللی طلب می کند.»

نسخه فارسی «جهانی برای فتح» (شماره ۲۳)
منتشر خواهد شد

نشانی «جهانی برای فتح»

A WORLD TO WIN, OLD GLOUCESTER
STREET, LONDON WC1N 3XX, U.K.

نشانی کمیته اضطراری بین المللی

برای دفاع از جان دکتر آیمال گوسمان

BCM, IEC, 27 OLD GLOUCESTER STREET
LONDON WC1N 3XX U.K.

دهند که همه کاره آنها هستند. البته يك هدف مهم در دستور کارشان قرار دارد: می گویند احتیاج داریم بمبهای جدیدمان را («امتحان») کنیم.

اینان گمان می کنند که مردم نادان و منفعل هستند؛ گمان می کنند ما نمی بینیم که همزمان با این حرفها دارند خواهران و برادران طبقاتی ما را تحت نام دفاع از دموکراسی و «صلح» منطقه کشتار می کنند؛ گمان می کنند ما نمی فهمیم که حاکمیتشان بر ترور استوار است. این واقعیت را دولت پلیسی اسرائیل که هزینه اش را آمریکا می پردازد، بطور روزمره به فلسطینیان نشان می دهد. در کشورهای باصطلاح پیشرفته ای نظیر آمریکا، تعداد زندانهای که هیئت حاکمه می سازد بیش از تعداد مدارس است. طبقه حاکمه آلمان قانون جدیدی را ارائه کرده که بر مبنای آن هر فرد خارجی در صورت دستگیری طی تظاهراتی که «توهین» به دولت محسوب شود، با خطر اخراج همیشگی روبروست.

اینان علاوه بر تشویق تاریخ اندیشی مذهبی، هم در کشورهای تحت سلطه و هم در کشورهای امپریالیستی، از قوانین دمکراتیک و تکنولوژی اطلاعاتی و تسلیحاتی مدرن خود برای مرعوب کردن ما بحدا کثر استفاده می کنند. می خواهند باور کنیم که امپراتوری آنها را نمی توان متزلزل ساخت؛ باور کنیم که سرنگون کردن این امپراتوری غیر ممکن است؛ می خواهند ایمان خود به مبارزه را از کف بدهیم و فلج شویم.

اما همه اینها برای میلیونها توده که از تجارب چندین نسل طبقه ما آموخته و پخته و هوشیار و آگاه شده اند، پیام متفاوتی در بر دارد. طبقه ما، نسل از پی نسل با سرنوشت تحمل ناپذیری که امپریالیسم برای اکثریت مردم جهان ببار آورده، قهرمانانه مبارزه کرده است. تهدید و ارعاب حاکمان و عقاید ارتجاعی، مانع آفرینند. اما مبارزاتی که پی در پی اینجا و آنجا شعله می کشد، یا آتش مبارزات جدیدی که در حال افروخته شدن است، بر این قوانین اجتماعی که ماثوئسه دون بیان کرده صحه می گذارد: «ستم به مقاومت پا می دهد»؛ «شورش کردن بر حق است» این امر درست همان چیزی را با خط سرخ مورد تاکید قرار می دهد که طبقات حاکمه می کوشند پنهانش سازند: منافع مشترک کوتاه مدت و درازمدت طبقه واحد ما - یعنی پرولتاریای بین المللی - حکم می کند که فراخوان صد و پنجاه ساله مارکس و انگلس را به اجراء گذاریم: یعنی چهره جهان را از ستم و استثمار پاک کنیم.

از شیلی تا اندونزی، توده ها علیه دیکتاتورهای که تاریخ مصرفشان بسرآمده طغیان کرده اند. دست سوارتوها و پینوشه ها و اربابان امپریالیست آنها به خون توده ها آغشته است. فقدان حزب کمونیست در بسیاری نقاط باعث شده که توده ها از رهبری و توان ادامه مبارزه تا کسب رهائی محروم باشند.

جنگ خلق در پرو و نپال ادامه دارد و بر راهی پرتو می افکند که مارکس بر آن تاکید گذارد: بورژوازی قدرت را بطور مسالمت آمیز واگذار نخواهد کرد. مهمترین خصوصیت جنگ انقلابی در پرو و نپال اینست که تحت رهبری احزاب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست قرار دارد؛ حزب کمونیست پرو و حزب کمونیست نپال (مائوئیست) که از احزاب شرکت کننده در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» هستند. حزب کمونیست پرو علیرغم دشواریهای بسیار، جنگ ۱۸ ساله اش را علیه طبقه حاکمه ارتجاعی پرو و فرماندهان یانکی آنها به پیش برده است. و در نپال، ستمدیدگان بویژه شمار بزرگی از زنان، جنگ خلق را از آن خود می دانند و به آن یاری می رسانند. این جنگ وارد سومین سال حیات خود شده است. جنگ خلق در پرو و نپال، و جنگهای خلق دیگری که نیروهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست جهان تدارکش را می بینند یا آن را به پیش می برند، یگانه راه انجام انقلاب را در برابر توده ها می نهند. باشد تا امسال در صد و پنجاهمین سالگرد انتشار «مانیفست کمونیست» توسط بنیانگذاران کمونیسم، فراخوان «کارگران همه کشورها متحد شوید!» را در روز اول ماه - در سنت مبارزه انترناسیونالیستی پرولتاری طبقه ما - هر چه رساتر طنین افکن کنیم.

زنده باد جنگ خلق در پرو، نپال و سراسر جهان!

زنجیرها را بگساید، خشم زنان را در راه انقلاب رها سازید!

احزاب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست متحد در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» را

بسازید و تقویت کنید!

با تمام قوا در جمع آوری کمک مالی برای «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» بکوشید!

زنده باد «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»!

اطلاعیه (کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی)

اول ماه مه ۱۹۹۸ :

صد و پنجاه سال از نخستین فراخوان کمونیستها می گذرد

کارگران همه کشورها متحد شوید!

نخستین برنامه کمونیستها یعنی «مانیفست کمونیست» در سال ۱۸۴۸ منتشر شد و بمعنای واقعی قدرتهای اروپای کهن را به وحشت انداخت. از آن زمان تا کنون علم انقلاب با خیزش و جهش از دل مبارزات و تجارب انقلابی فراوان به پیش رفته و به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم تکامل یافته است. حقایق بنیادینی که مارکس و انگلس با قدرت تمام، بر صفحات این سند تاریخی «انجمن بین المللی کارگران» یا «انترناسیونال اول» جاری ساختند، همچنان معتبر است: «کمونیستها عار دارند که نظرات و مقاصد خود را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام می کنند که اهدافشان فقط از طریق سرنگونی جبری کل شرایط اجتماعی موجود می تواند حاصل شود. بگذار طبقات حاکمه در مواجهه با انقلاب کمونیستی بخود بلرزند. پرولتارها بجز زنجیر بردگیشان، هیچ چیز برای دست دادن ندارند. آنها جهانی برای فتح دارند.»

ستمیدگان و پرولتراهای تمامی کشورها به تشکیل يك حزب انقلابی (يك حزب کمونیستی) و اتحاد قدرتمند سیاسی و تشکیلاتی در سطح جهانی علیه قدرتهای جهان کهنه امپریالیستی و دولتهای مرتجع وابسته به آنها نیاز عاجل دارند. این نیاز همانقدر عاجل است که ۱۵۰ سال پیش بود. امروز این یکی از وظایف عمده «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» است - جنبشی که احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست سراسر جهان را گرد هم می آورد.

امروز امپریالیستها مرتبا از «جهانی شدن» و قدرت مطلق نظام خود دم میزنند. اهداف آنها اساسا همان است که عصر جدید از آغاز با آن رقم خورده است: تلاش تبهکارانه برای استخراج سود از کار مردم سراسر جهان؛ تلاشی که بر آن بیش از پیش مهر خونین «چند ملیتی ها» خورده است. در عین حال، بحران آنها هم جهانی شده و امپراتوری آنها آنقدر شکافهای عمیق دارد که دیگر نمی توان آن را بهم «جسیاند».

آنها دربار «معجزه اقتصادی» کشورهایی که «ببرهای آسیا» خوانده می شوند، لاف زدند و جنجال براه انداختند. گفتند که ببینید جهان سوم چگونه تحت کنترل ما می تواند «بسرعت ثروتمند شود.» اما فرو ریختن اقتصاد پوشالی کره جنوبی و سقوط شدید بازارهای سهام آسیا نشان داد که «توسعه» امپریالیستی واقعا برای این کشورها چه به ارمغان آورده است. این وقایع از توکیو تا نیویورک را در اضطراب فرو برد و ارکان بهم پیوسته آن را بلرزه افکند. آنچه در نظام جهانی امپریالیستی در حال وقوع است، درست شبیه داستانهای مافیائی است. با این فرق که در واقعیت می گذرد. کشورهای کره جنوبی و تایلند و اندونزی و فیلیپین در پی سقوط اقتصادی مجبورند گروگان و برده تدابیر مرگبار بانک جهانی و یا صندوق بین المللی پول باشند - تدابیری که طناب وابستگی بیشتر به امپریالیسم را به دور گردن آنها محکمتر میکند. قبلا توده های آمریکای لاتین و آفریقا نتایج این تدابیر را دیده اند. امنیت اقتصادی بهیچوجه در کار نیست. معنای این تدابیر، فلاکت و فقر بیشتر، و بیکاری و از دست رفتن زمینهای دهقانان است. و تا آنجا که به حاکمان مربوط می شود، این وضعیت به بی ثباتی سیاسی بیشتر آنها می انجامد.

تکانها و درزهای نظام، در اروپای شرقی و روسیه شکافهای عظیمی ببار آورده است. توده های این کشورها در فاصله کوتاه، چند سال که از سقوط رژیمهای سرمایه داری دولتی می گذرد، به واقعیت هولناک سرمایه داری نوع غربی پی برده اند.

امپریالیستها به لحاظ سیاسی با مشکلات فزاینده ای در امر آسیب زدائی و حمایت از نظم پوسیده اجتماعی خویش روبرویند. چرا طبقه حاکمه آمریکا که خود بزرگترین تولید کننده و مصرف کننده سلاح های کشتار همگانی است، بر سر بازرسی تسلیحاتی صحبت از بمباران کشور کوچکی مانند عراق می کند؟ بخاطر تحکیم کنترل بر خاورمیانه است که آمریکا تدارک حمله مجدد به عراق را می بیند. مگر غیر از اینست؟ آمریکا بدنبال خنثی کردن رقبای خویش است که میخواهند در عراق سرمایه گذاریهای نفتی و غیره کنند. اگر این نیست، پس چیست؟ آن هم در مورد کشوری مثل عراق که از طرف آمریکا (یا بقولی سازمان ملل) مورد مجازات قرار گرفته است. خود آمریکا می گوید که هدف، مجازات صدام است. اما این امپریالیستهای جنایتکار «باج» می خواهند. این باج، جان توده های عراقی است که آمریکا در آخرین حمله اش بیش از ۲۰۰ هزار نفر از آنان را کشتار کرد. «پدر خوانده ها» با این اقدام تبهکارانه می خواهند نشان